[illegible]
قزوین

هذا الکتاب دعاء الحسینی

و به نستعین و به ثقتی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید الاولین والاخرین محمد اشرف
الانبیاء والمرسلین وعلی اهل بیته الائمة المیامین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین من اول
الدهر الی یوم الدین و بعد بر اخوان دینی مخفی نماناد که این فقیر سراپا تقصیر زین العابدین بن محمد تقی
عفی الله عن جرائمهما هرچه ملاحظه نمودم باسباب رستگاری وسیله عظیم تر و قوی‌تر از توسل
بجستن بجناب آل عبا اعنی شهید دشت کربلا حسین مظلوم روحنا له الفداء ندیدم و در مختصر
از اخبار و احادیثیکه منسوب مخصوص است بآنجناب در کتاب مجالس المتقین شهید ثالث
و مخزن البکاء و حرق القلوب و زینة الواعظین و جلاء العیون و انوار الشهاده و خلاصة الا
خبار که رتبه واخذ نموده و در این اوراق درج کردم و از اسم رجاء الحسنی نمودم [illegible]

دربیان که رسیدن تمامی موجودات

در بیان که رسیدن تمامی موجودات بر مظلومیت جناب آل عبا اعنی شهید دشت کربلا حسین
مظلوم روحنا له الفداء بقدر استعداد و مقتضای عنصر خلقت خود رسانیده

و جناب صاحب الامر در زیارتی که از ناحیه مقدسه بیرون آمده میفرمایند اقیمت لک الماتم فی اعلا
علیین و لطم علیک حور العین یعنی ماتم ترا در اعلا علیین برپا نموده اند و حوریان در
مصیبت تو طپانچه بر روی خود زدند و در زیارت مخصوصه در اول رجب و نصف شعبان مسطور است
اشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة الخلائق و بکتکم السماء و سکان الجنان
والبر والبحر یعنی گواهی میدهم که بلرزه در آمد بجهة خون شما جمیع اظله خلایق و جمیع ساکنین بهشتها
و ساکنین صحرا و دریا و در حدیث دیگر راوی سؤال کرد ما الظلال یعنی ظلال چیست فرمود آیا
نمی بینی سایه خود را در آفتاب شیئ و لیس بشیئ از این حدیث دلالت دارد که این مصیبت در
موجودات نیز تاثیر داده نموده است بلکه هرچه لطافت بیشتر داشته باشد درد و تاثیر در او بیشتر خواهد بود
و در زیارت رجب دلالت میکرد بر اینکه عزای او را اهل بهشت نیز برپا کردند از رسول خدا منقول است
که در شب معراج مرا داخل بهشت نمودند من در بهشت میگشتم و تماشای قصور میکردم جبرئیل امین
از درخت سیب چیدم و بمن داد و من او را دو حصه کردم و دیدم حوری از میان سیب بیرون آمد که مژگان چشمش
مانند سینه کرکس سیاه بود من از او پرسیدم خدا ترا برای که خلق کرده است دیدم که تو گریه میکرد
و گریست و گفت

دیگر است و گفت خدا ای فرزند مظلوم تو چنین خلق کرده است همه اشیاء از مجردات و مادیات از
آسمان و زمین و لوح و قلم و عرش و کرسی و بهشت و دوزخ و غلمان و حور العین و غیر اینها از سایر موجودات
بر مظلومی آنحضرت گریستند و در حدیث است که از آثار خدا آیتی است که بر گریه زنان ایشان باشد و منقول
است که در بعضی از بلاد روم در کوهی صورت شیری است از سنگ و هر روز که سال که روز عاشورا در آید
از دو چشم آن شیر دو چشمه از خون جاری میشود تا شب منقطع نمیشود و مردم که در حوالی آن کوه سکنا دارند
در آنجا جمع شوند و تعزیه اهل بیت را بپا میکنند و منقول است که در یکی از شهرهای موصل سر مبارک امام حسین را
بر سنگی نهاده بودند که از آنجا به شهر داخل شوند قطره خونی از سر مبارک آنحضرت بر آن سنگ چکیده بود و هر سال
روز عاشورا از آن سنگ خون تازه میجوشید و شیعیان از اطراف و جوانب در آنجا جمع میشدند و مراسم
تعزیت بجا میآوردند و آن سنگ همچنان بود تا زمان عبدالملک مروان و بامر او آن سنگ را از آنجا بر
داشتند و دیگر کسی از آن نشان ندارد اما در آنجا گنبدی ساخته اند و آنرا مشهد نقطه نام کرده اند
و هر سال در ماه محرم بآنجا میروند و تعزیت بپا میدارند و ابن قولویه از اهل بیت المقدس روایت کرده است
که گفتند بخدا سوگند که ما اهل بیت المقدس و نواحی آن در همین روز [۲ فهمیدیم] که حسین بن علی شهید شده است
راوی گفت چگونه دانستید گفتند هیچ سنگ و کلوخ را بر نداشتیم مگر اینکه در زیر او خون تازه میجوشید و دیوار
مانند خون سرخ شد و سه روز خون تازه از آسمان بارید و در میان شب شنیدیم صدای منادیرا
که مطلعش ندا میکرد

که مطلعش این ندا میکرد و شعری چند که مضمون آنها این بود آیا امید دارند امتی که کشتند حسین را
شفاعت جد او در روز حساب معاذ الله نخواهند یافت شفاعت سید مختار و حیدر کرار را
و کشتند سواران سوره که شجاعت را و بهترین جوانان و پیران هر جماعت را و سه روز آفتاب تیره
و گرفته بود مانند سیاه و ستارها در روز پیدا بود تا چون اندک وقتی گذشت خبر رسید که ابتدای ظهور
این علامات در روز شهادت حسین بوده است و ابن شهرآشوب روایت کرده
است از ابن زید قتیبه ازدی که چون حسین بن علی را شهید کردند آسمان خون بارید و در صبح ما چاها
همه و ظرفها پر از خون شد و ابن قولویه روایت کرده است از زن صالحه از اهل کوفه که گفت
که چون حضرت سید الشهدا را شهید کردند تا یکسال و نه ماه آسمان مانند خون سرخ بود که آفتاب
دیده نمیشد و ایضا ابن قولویه از جمیع اهل کوفه روایت کرده است که چون آنحضرت شهید شد آسمان
خون سرخ بر مردم بارید و از حضرت صادق ع روایت کرده است که قاتل امام حسین ع ولدالزنا بود
و قاتل یحیی بن زکریا ولدالزنا بود و چون امام مظلوم را شهید کردند تا یکسال آسمان سرخ بود و نگریستند
آسمان و زمین بر حسین و بر یحیی بن زکریا و سرخی آسمان گریه آن بود و از حارث بن اعور روایت
کرده است که حضرت امیرالمؤمنین فرمود که پدر و مادرم فدای حسین باد که در پشت کوفه کشته خواهد شد
و بخدا سوگند که گویا میبینم انواع وحشیان را که گردنهای خود را بسوی قبر مطهر او دراز کرده باشند و براو
نوحه و گریه کنند

نوحه و گریه کنند از اول شب تا صباح چون چنین امری واقع شود زنهار که جفا نکنید با او و زیارت

او را ترک ننمایید ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که فرمود فاطمه زهرا گاهی
نوحه میزند و میخروشد که از خروش او جهنم بخروش میآید و اگر ملائکه آنرا ضبط ننمایند همه اهل زمین را میسوزاند
و تا آنحضرت در گریه است ملائکه جهنم را محافظت مینمایند و در مهار او میبندند و دریا نزدیک است
که بجوش آید و از زنجیر بگریزد و بر هر قطره ملکی موکل است که هرگاه آواز فاطمه را میشنوند آنرا حفظ مینمایند
و جوش آنرا فرو مینشانند که مبادا اهل زمین را غرق نمایند ملائکه پیوسته بر سما اند و بر او گریه میکنند و
تضرع و استغاثه میکنند بدرگاه الهی و او را تسکین میدهند [illegible] اهل ارض و اهل زمین اگر
یک صوتی از صوتهای ملائکه بزمین میرسید هر آینه اهل زمین همه بیهوش میشدند و کوهها کنده
میشدند و زمین بلرزه میآمد ابی بصیر میگوید عرض کردم فدایت شوم این امر عظیم است که فرمودی
حضرت فرمود آنچه نگفتم عظیم تر است از آنچه گفتم پس فرمود ای ابی بصیر آیا نمیخواهی از کسانی باشی که یاری میکنند
فاطمه را در گریه کردن بر فرزندش هرگاه این کلام سوزناک را از آنحضرت شنیدم گریه بر من زور آورد
بحدیکه نتوانستم جواب آنحضرت را بگویم پس حضرت برخاست بمصلای خود رفت و من بیرون رفتم و نتوانستم طعام
خوردن و مرا در شب خواب نبرد و در روز دیگر ترسان و خائف بخدمت آنحضرت رفتم و دیدم که آنحضرت را
[illegible] ساکن شدم و حمد نمودم خدا که بر من عقوبت نازل نشد

و حسین بن ابی منذر

در بیان گریستن جغد و اشتر بر مظلوم کربلا ابی عبدالله الحسین علیه و علی عترته و علیه الصلاة والسلام

و حسین بن ابی منذر میگوید بخدمت حضرت صادق رسیدم فرمود یا بن ابی منذر هرگز کسی بوم را (یعنی جغد)
در روزها دیده است عرض کردم نه والله بلکه آن ظاهر نمیشود مگر در شب حضرت فرمود که این مرغ
همیشه در معموره مسکن داشت فلما قتل الحسین آلت علی نفسها ان لا تاوی العمران
ابداً و لا تاوی الا الخراب یعنی همینکه مظلوم کربلا شهید شد این مرغ قسم یاد کرد که دیگر
در معموره قرار نگیرد و همیشه در خرابه ساکن باشد و حضرت امام رضا فرمودند بوم مرغی بود که در عهد
جدم رسول الله ص در منازل و قصور مسکن داشت و در وقت طعام خوردن بر سر خوانها طعام
حاضر میشد و مردم طعام در پیش او میانداختند میخورد و آب میآشامید و بعد از آن بمکان خود
مراجعت میکرد و لما قتل الحسین خرجت من العمران الی الخراب والجبال
والبراری یعنی همینکه حسین کشته شد از معموره بیرون رفت بسوی خرابهها و کوهها و صحراها
و قالت بئس الامة قتلتم ابن بنت نبیکم یعنی گفت آن مرغ که بد امتی بودید که کشتید پسر دختر
پیغمبر خود را و دیگر مطمئن نیستم که با شما ساکن باشم و این مرغ پیوسته روزها روزه است
و محزون در خرابه نشسته است تا شب داخل شود و همینکه شب تاریک میشود افطار میکند
بجز گریه و ندبه و پیوسته صبح ناله میکند بر امام حسین تا صبح طالع شود و بروایتی بحدی ناله میکند
که خون از

که خون از حلقش جاری شود از حضرت صادق ع روایت شده است که آسمان چهل روز بر آن امام
مظلوم خون گریست و از ام سلمه مرویست که چون حضرت امام حسین را شهید کردند از آسمان
خون بارید خانها و دیوارها سرخ شد و این سرخی که در افق ظاهر شود بعد از قتل آنحضرت بهم
رسید و مرویست که چون آنحضرت را شهید کردند آفتاب گرفته شد و هوا تاریک گردید بنحوی که
ستارها در میان روز ظاهر شد و گمان کردیم که قیامت برپا شده است و هر سنگی برمیداشتند از
زیرش خون تازه جوشید از روی نیلگون آسمان آفریده شده است هر کس نگریسته است مگر بر یحیی و حسین
برادرزاده علی بن الحسین پرسید که گریه آسمان چگونه بوده است فرمود که جامه بر هوا باز میداشتند شبه خون
بر آن ظاهر میشد مانند خون کیک که در جامه ظاهر میشود و در زیارت مخصوصه که در اول رجب و نصف
شعبان مسطور است اشهد لقد اقشعرت لدمائکم اظلة العرش مع اظلة
الخلائق و سکان الجنان و البر و البحر بیان فرموده اند میگرید بر حسین جمیع اشیاء
میگرید بر آن مظلوم باد در جنبش خود و آتش با فروختن و آب بجریان خود و موجها بجهد خود و آفتاب
و ماه و ستارها بتغییرات خود از سرخی و سفیدی و کسوف و خسوف و کوهها بارتفاع و انهدام خود
و دیوارها بشکست و انهدام خود و گیاه بتغیر و زرد شدن خود و آفاق بتیرگی و غبار و سرخی
و سفیدی خود میگرید بر آن مظلوم تجارات بکساد خود و زیان نمودن خود و چشمها آب بتیرگی

خود و سعد نها

خود و سعد نهایات و درختها بکم ثمری و درختها بموت و فلک بخرد و ساقط شدن برگ خود و
خشک شدن شاخه خود آیا نشنیده گریه ظرافت و خرفها در شکستن که بر آنحضرت میگرید
و معادن بر آنحضرت میگرید بشکستن خود با تفصیل که در شکستن شنیده میشود آیا
نشنیده خواندن مرغان را در آشیانهای خود که گریه بر اوست آیا نشنیده اضطراب احجار
را و موجهای دریاها را و گریه اطفال صغار را که گریه بر اوست آیا نشنیده صفیرها را بسبب
عدم امنیت صحراها آیا نشنیده از هم پاشیدن سنگها را و فرو رفتن دریاها را و قلت
باران آنها را و خاکستر شدن خاکها را و کوتاه بودن عمرها را که گریه بر اوست قلم و لوح و عرش و کرسی
و بهشت و دوزخ و غلمان و حور العین بر مظلومی آنحضرت گریستند و هر سنگی که از کوه غلطید یا طفلی
گریه یا مرغی صیحه زند یا برگی از درختان که بر زمین فرود آید یا سنگی که از دیوار
بهم رسد یا سرخی در آسمان ظاهر شود یا دریا موج زند یا غباری در صحرا پدید آید یا صداها
از رعد حاصل شود از غم آن مظلوم است و بارش ابر گریه بر آن مظلوم است بلکه خود آن اشقیاء
در حین غارت نمودن و شهید کردن میگریستند بر آن مظلوم و اصحاب اشان نیز گریستند چنانچه
ذهب خود در سید الشهداء هم بر آن مظلوم گریسته است که ذو الجناح باشد و چنانکه امام مظلوم وارد بر شط
فرات شد خطاب بذو الجناح نمود و فرمود انت عطشان و انا عطشان و الله
لا ذقت

لا ذُقْتُ الماءَ حتّى تَشْرَبَ فَلَمّا سَمِعَ الفَرَسُ كَلامَ الحُسَيْنِ شالَ رَأْسَهُ وَ
بَكى وَ لَمْ يَشْرَبْ و در بكري در وقت بردن خبر شهادت آن مظلوم است بخيمها آن مظلوم را بكرد

در بيان بدو نور امام سعيد و شهيد و ابو الصبر و ابتلا اعنى ابى عبدالله الحسين ع روحنا له الفداء و غيره

در عوالم از كتاب مختصر حسن بن سليمان از كتاب سيد حسن بن كبش از جمله اخباريكه از مقتضب برداشته
شده از سلمان فارسى روايت كرده است كه رسول خدا فرمود كه حقتعالى مرا خلق كرده است از صفوه نور خود
پس مرا خواند اطاعت كردم او را و خلق نمود از نور من على را پس او را خواند با طاعت خود و اطاعت نمود او را
و خلق نمود از من و على فاطمه و حسن و حسين را پس خواند ايشان را بسوى طاعت خود پس اطاعت نمودند او را پس نام
او را بر ايشان نهاد يعنى پنج اسم خود را از اسماء خود پس خدا محمود است و من محمدم و خدا على است و على اعلى است
و اين على است و خدا ايجاد كننده است و اين فاطمه است و خدا احسان است و اين حسن است و خدا محسن است
و اين حسين است بعد خلق كرد از نور حسين نه امام را پس خواند ايشان را اطاعت نمودند او را پيش از آنكه
خلق نمايد خدا آسمان و زمين و هوا و آب را و ملك را و بشر را و بوديم ما در علم او نورها كه خدا را تسبيح كرديم و او را
شنيديم و اطاعت ميكرديم و در كنز الفوائد از ابن مسعود مرويست كه رسول خدا فرمود كه يا ابن
مسعود بدرستيكه حقتعالى خلق كرد مرا و خلق كرد على و حسن و حسين را از نور قدس خود و چون اراده نمود
كه ايجاد نمايد خلق خود را شكافت نور مرا و خلق نمود از آن آسمانها و زمين را و من بخدا سوگند
اجلم از سموات و ارض و شكافت نور على را و خلق نمود از او عرش و كرسى را و شكافت نور حسن را
و خلق نمود از او حور العين و ملائكه را و حسن والله اجل است از حور العين و شكافت نور حسين را
و خلق نمود

و خلق نمود از نور او لوح و قلم را و حسین والله اجل است از لوح و قلم و در کتاب منتخب نیز
در کتاب نهج التحقیق مسندا از جابر مروی است که حضرت امام محمد باقر فرمودند بدرستیکه خدا
خلق کرد چهارده نور از نور عظمت خود پیش از آنکه خلق نماید آدم را بچهارده هزار سال پس آن
چهارده نور ارواح ما میباشند پس کسی گفت یا ابن رسول الله بشمار آنها را باسماء ایشان که
کیستند این چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از ذریه حسین و نهم ایشان
قائم است بعد شمرد ایشان را باسماء ایشان بعد فرمود مائیم والله اوصیاء و خلفاء بعد از
رسول خدا و در کتاب در الثمین مروی است در تفسیر آیه فتلقی آدم من ربه کلمات
که حضرت آدم علی نبینا و آله و علیه السلام ملاحظه نمود که در ساق عرش نوشته شده است اسماء
رسول خدا و سایر ائمه پس جبرئیل تلقین نمود او را که یا حمید بحق محمد یا عالی بحق
علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الا
حسان چون ذکر حسین بر زبان جاری گردید اشک از دیده های او جاری شد و قلب او خاشع
گردید و فرمود ای برادرم جبرئیل فی ذکر الخامس ینکسر قلبی و تسیل
عبرتی یعنی در گفتن نام پنجم که حسین باشد شکسته میشود قلب من و جاری میشود اشک

من جبرئیل

من جبرئیل جبرئیل گفت ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب
فرزند تو حسین مصیبتی او وارد میشود که کوچک مینماید همه مصیبتها در جنب مصیبت او
آدم فرمود ای برادر چیست آن مصیبت کدام است قال یقتل عطشانا غریبا لیس له ناصر و لا معین
جبرئیل گفت کشته میشود در حالتیکه تشنه و غریب و تنها است و نیست از برای او ناصر و معینی
و لو تراه یا آدم و هو یقول وا عطشاه و اقلة ناصراه حتی یحول العطش بینه
و بین السماء کالدخان فلم یجبه احد الا بالسیوف و شرب الحتوف و اگر
تو ای آدم ببینی او را که میگوید ای وای از تشنگی و ای وای از کمی ناصر تا آنکه تشنگی او بحدی
برسد که گویا در میانه او و آسمان دود فاصله است پس احدی جواب او را نگوید مگر شمشیرها
انه یذبح کما یذبح الشاة من قفاه و ینهب رحله اعداؤه و تشهر
رؤسهم هو و انصاره فی البلدان و معهم النسوان یعنی مانند گوسفند سر او را
از قفا جدا کنند و غارت نمایند دشمنان او خیمه و اسباب او را و سر انصار او را با زنان او در بلدان
و شهرها بگردانند باین نحو که گذشته در علم خدا است فبکی آدم و جبرئیل بکاء الثکلی
پس آدم و جبرئیل گریستند مانند گریه زن بچه مرده و در کتاب زهر الکمال مروی است که
چون آدم را از بهشت بیرون کردند و آمد در بلدان از بلا و غصه و مدت طویل از گناه گریست
حتی آنکه

حتی اینکه نقل شده است که از کرمی کرده گوشت روی اول بهشت بجوید و نماند آنها از دنیا پایان کردید پس بهشت
گذشت بر آن پروردگار جلیل بفرستادن جبرئیل پس جبرئیل برده ایشان را از پای شیب بجوید ملاحظه نمود که انوار
ساطعه چند پاره از ساق عرش الهی که مانند ستاره‌ها سفید میدرخشند چون اسامی ایشان را خواندند دیدند که نوشته
شده است محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین و امامان از فرزندان حسین حصاری مستند که هر کس داخل
حصار شود ایمن خواهد بود پس حضرت آدم فرمود ای برادر من جبرئیل آیا خدا خلق کرده است غیر از ما
که گرامی تر باشند از من جبرئیل گفت بلی اینان الخاص از فرزندان تو هستند و ای آدم گفت پس چه وقت
خلق شده اند جبرئیل گفت دو هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمینها و تو اگر اینان نمی بودند حق تعالی
خلق نمیکرد و اینان از اولاد تو میباشند پس آدم عرض کرد خداوندا از شرف ما و این فرزندان
جرید بیامرز گناهان ما پس حق تعالی از گناهان او در گذشت و او را آمرزید و در تحفة المجالس مذکور است
که چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید و حضرت حوا را از پهلوی چپ او آفرید ناموس الهی او باشد
پس ایشان در گلشنهای جنات الفردوس و روضات بهشت میگردیدند و سیر مصنوعات حق تعالی
میکردند با یکدیگر میگفتند که آیا حق تعالی در عالم ملکوت از ما خوشصورت تر کسی را خلق کرده باشد
یا نه چون این اندیشه در خیال ایشان گذشت در زمان جبرئیل از رب العالمین رسید گفت
ای آدم آنچه شما را در خاطر گذشت حق تعالی را معلوم شد و امر شده که بر فردوس گشت کنید و در بستان
سراهای بهشت

سراهای بهشت و در ایشان نظر کنید تا شکل شما حاصل گردد آدم و حوا چون از جبرئیل عجیب شنیدند در
باغها و چمنها درآمدند و در گلشن سراهای بهشت تفرج میکردند ناگاه کنگره‌های ایوان بزرگ قصر عظیم افتاد که
از یک دانه یاقوت سرخ و در و دیوار آن از زمرد سبز و سقف آن از لؤلؤ و فرش آن از زر
سرخ با انواع طلا و جواهر منقش گردیده و در آن قصر تختی چون آدم و حوا در آن قصر را بسته دیدند
گفتند ای جبرئیل در درون این قصر چیست جبرئیل گفت ای برادر معلوم نیست
من حساب عمر خود را نمیدانم اما اینقدر میدانم که ستاره در گوشه فلک هست هر هزار سال یک نوبت برمیآید
و دیگر فلک میگردد و من سی هزار بار این ستاره را دیده ام و مرا معلوم نیست که در اندرون این
قصر چیست و این قصر را با در بسته دیده ام پس آدم بدرگاه قاضی الحاجات مناجات کرد و گفت خداوندا
ما را از سر این قصر واقف گردان ندا از جانب حضرت احدیت آمد که ای جبرئیل در قصر را بر
ایشان بگشا فی الحال جبرئیل بامر ملک جلیل پیش در رفت و دست بر در قصر نهاد و در گشاده شد
پس آدم و حوا باندرون قصر داخل شدند دیدند که تختی از یاقوت سرخ شخصی بصورت دختری
در سر آن تخت آرام گرفته که از حسن و جمال و زیبائی و کمال باصره را قوت دیدن او نبود تاجی
از نور بر سر نهاده و طوقی از زر جدا گردن و گوشواره از در و لؤلؤ بر گوش
کرده و در آن تخت گوهر آگینی درخشنده جا گرفته و صد هزار حوران ماه پیکر در آن موضع دست ادب
بسینه نهاده

سینه نهاده از عاقبت شرم و حیا سر بسجود در بار دیگر وزند چون آدم و حوا این صورت را دیدند بسجده
در افتادند و گفتند ای محبوب این صورت لایق ایستادن نداریم سروری است که اول تجلی کرد
و رسنی آدم مقرر گشت آن بود که آدم و حوا در ان فقره کردند پس چون ایشان بسجده در افتا
دند جبرئیل گفت ای آدم سر بیرون آرید که این چه صورت است گفت جبرئیل گفت این صورت
وجود حضرت سید عالمیان حضرت سید آخر الزمان است که خیمه وجود او ترا و ما سوا تو را الخلق کرده
و او را خطاب لولاک لما خلقت الافلاک مخاطب ساخته‌اند آدم گفت ای جبرئیل این تاج
چیست که بر سر وی بسته با این نور و روشنی جبرئیل گفت ای آدم این شهنشاه محمد است که بدارنده
رکو را او است آدم گفت این طوق که از طلا و زبرجد که بر گردن او است چیست که از غایت شعاع
مثل ندارد جبرئیل گفت این با نور خورشید و لاسیما حضرت امیر المومنین علی است که خیر و برکات
او است آدم گفت این دو گوشوار که ایشان شعاع و زور تندی که بر گوش مبارک و از تن
جبرئیل گفت دو فرزند عزیز او حضرت حسن و حسین آدم گفت ایشان بچه کس شد جبرئیل گفت از نسل تو
خواهند بود اگر به واسطه وجود ایشان نبودی نه ملک و نه ملکوت نه عرش و نه کرسی و نه
ملائکه و نه آسمان و نه کواکب نه تخت و نه حور را حقتعالی خلق کردی و سبب آفرینش کل
کل موجودات وجود مبارک ایشان است تا سمعها سماع ایشان را یاد کنی تا را
بکار آید

بکار آید جبرئیل بگفت آدم گفت ای جبرئیل نامهای ایشان چیست حوا گفت که
من بدانم جبرئیل گفت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین است چون از جبرئیل این نامها شنید بر زبان گذرا
کرد و بجان و دل خویش نوشت آدم گفت ای جبرئیل صد مشکل دیگر در دل مانده جبرئیل گفت بگو ای آدم گفت
این گوشوار را یکی سرخ و یکی سبز است در این چه حکمت است چون آدم این سؤال را کرد جبرئیل بگریه
افتاد و گفت بدان ای آدم که در میان ذریه تو جمعی از اهل کفر و نفاق و حسد و ضلال بهم رسند که
این دو مظلوم را شهید کنند یکی را به زهر هلال و دیگری را به تیغ بی دریغ جور و ستم سر از بدن جدا
کنند و در دم آخر رنگ مبارک او اول سبز گردد و رنگ آن دیگر از خون او سرخ شود پس آدم و حوا
چون این سخن بشنیدند دلتنگ شدند و در گریه افتادند و بسیار گریستند چنانچه از آفرینش خود
بیزار شدند و گریه و زاری و افغان بسیار کردند و سبب خطیئه ملک گردید که اول کس که ادما آن روز
بود پس ملائکه بهشت اکثرها و بهشت و رضوان و حور العین جمله به موافقت آدم و حوا بگریه شدند
در آن روز آدم و حوا از انبوه و اندوه به تعزیت مشغول شدند بعد از ان حقتعالی صفوف ملائکه
امر فرمود که به تعزیت آدم و حوا رفتند و ایشان را تسلی و دلداری و تهنیت دادند و آن اندوه و مصیبت
را از خواطر ایشان محو گردانیدند تا رفاه حال در بهشت عنبر سرشت به عیش و کامرانی مشغول
گردیدند اما ابلیس لعین چون به سبب ترک سجده بر آدم رانده درگاه الهی شده در کمین بود که آدم
را فریب

را فریب دهد و به بلائی مبتلا کرداند پس پیش مار و طاوس آمد مار دربان در اول بود و طاوس
دربان در دوم بود و ایشان را فریب داد و در دهن مار شد و از وی درخواست نمود که مرا با آدم برسان
بدست یاری طاوس او را به بهشت برد و خود را بحوا رسانید و او را ترغیب نمود در خوردن گندم
و گفت اینک درخت گندم بعد از اغوای سوی او خوش نمود که بسیار لطیف دارد و چاشنی خوردن او در بهشت هیچ
میوه نه لذت این میوه نیست حوا گفت که از آدم شنیده ام که ما را منع از خوردن این میوه اند گفت
غلط است آدم حاضر نبود خوانده کی از بن جدا کنی و به بهان کردن راست میگویم یا نه پس ابلیس خلاف آن
میوه را بخورد حوا داد و پنهان نشد آدم چون حاضر شد حوا از هیچ حال آگاه نکرد آدم نزدیک دانه
زان بخورد هنوز بحلق آدم فرو نرفته که در و در سکم ادرجه‌یان کرفت و تاج کرامت از سر او افتاد و تن
ببهشت لباس رحمت و عاطفت از سندس و استبرق از بدنش فرو ریخت حوا نیز از لباس
کرامت عار شد پس همه دربانان گشتند و ملامت و دشنام از فرشتگان بدیشان آمد شرم زده و خجل
حال گشتند از حجت در است آواز [؟] آدم فعصی آدم ربه فغوی بشنید شروع در گریه کرد و این گریه در دوم
بود که آدم روز نمود و آدم با کمال ملامت رخسار از دست بر پیش بر پیش خود نهاد و از هیچ
طاوس و مار نیافت نگاه بدرختان بهشت کرد و دید که هیچ یک از درختان بهشت به این است که عورت
خود را با آن بپوشاند چون برین دیگر درختان رفت برگ بگیرند درختان از آدم اجتناب
کردند در گر

کردند در گریه بودن تنها ماندند و برهنه بالا ستاده شدند تا آدم برگی از انها بچینند پس آدم پیش درخت انجیر آمد
و درخت انجیر چون آدم را با آن عظمت و جلالت دیده بود در انبی ملاطفت و شرمساری علیه السلام
کرد و عزت نمود و سر پیش او بر زمین نهاد و چهار عدد برگ و برای وی دو برگ از ان بچیدند یکی را در پیش
خود نهاد و دیگری را در پس خود و آدم دعا کرد درخت انجیر را دعا کرد و درخت جهان دعا از شرمساران
معصیت مغفور با اجابت مر باشد حقیقتم و دعای او را در حق درخت انجیر قبول کرد و بی خلاف
مستطاب جناب احدیت بدرخت انجیر رسید که از ان درخت انجیر چنان شد که تمام درختان بهشت آن
را برگ عطا کردند و نوا و را برگ داد در درخت انجیر کف بار داد تا ما حیوان نیز از وی نوت درخت نیز با آدم
شاهد که به بود چون او را بدین نزاکت و خواری دید حجم کرده و در گریه علیه بجوشید و از کرم خطا
کردم گناه را ببخش پس ندا از جانب الله آمد که ای درخت انجیر چون عظمت و حرمت یار الاکرام کردی
ما نیز بفضل خود گناه تو را بخشیدیم و میوه ترا شیرین کردانیدیم و آتش بر تو حرام کردیم اما
چون آدم خود را بجا رسانید هان لحظه او را بر مار و حوا را بر طاوس که در بنیه اغوای ایشان که
بسبب اغوای ایشان بودند توجه کرده سوار کردند و از بهشت بیرون کردند آدم را بر
کوه سرانذیب که در اطراف هندوستان واقع است فرستادند و حوا را در طرف جده که نزدیک
مکه است فرستادند و مسافت میان آدم و حوا مقدار سیصد و پنجاه و هفتصد فرسخ بود چون
آدم بگوید

آدم بکوه سراندیب بعد سجده نزول نمود و یکبار از آن مشغول گشته مدت دویست سال و در اخبار
اصح چهل سال جز از خفقان و خوردن نداشت و روز بروز تاریک و سیاه مسکین شد و مدام یکی
میست نالش از تمام ازغم یکجا وصف و محجوب الم اسکن و تنگی و تنهائی ضعیف و نحیف شد تا به
نحوی که جمیع ملائکه شهید آسمان سر بر زمین کرده و زبان بدرگاه بی نیاز برگشاده عجز و افتاد
که نهادند و بنالیدند و گفتند بارخدایا تو غفار و ستار و رحیم و کریم آدم با آن سلطان آفریده از کمال
خود بیافریدی در گفتن این سخنان نمودیم چشم رحمت و کرم بگشا ایم چون ملائکه این گفتند دریای
رحمت الهی متلاطم آمد بجبرئیل خطاب فرمود که ای جبرئیل آدم را دریاب فی الحال جبرئیل پائین
آمد بکوه سراندیب شد آدم را در میان موت و حیات بخاک افتاده و قوت از او ساقط شده و حرکت
در او نمانده و گوشت اندامش تمام ریخته و روشنائی چشم او زائل گشته و رود خانه از اشک چشم او
پدید آمده و صورت و از کثرت گریستن شده و گرم افتاده و بسیاه و استخوان ظاهر گردید
پس جبرئیل گفت السلام علیک آدم آواز جبرئیل را بشناخت اما از شرمندگی و رسوائی جواب نداد
باز جبرئیل از روی شفقت و مرحمت با آدم گفت که ای آدم آن نامهای شریف که در روضهٔ
رضوان ترا تعلیم کرده اند هیچ یاد داری آدم در جواب گفت ای جبرئیل در این حالت چیزی یاد کسی می باید
جبرئیل نسبت بکلمات را تعلیم آدم کرد بعد از آن آدم گفت الهی آمنت و حوا ربنا ظلمنا و خطا کردم کار این
بنده را

بنده را بحرمت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین ببخش و چندان گریست که بیهوش شد فتلقی
آدم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم چون آدم تمام کلمات
را گفته بود که خطاب بجبرئیل شد که آدم را بشارت ده که توبه او را قبول کردیم و او را
بخشیدیم پس جبرئیل فی الحال از زمین نازل شد و آدم را بشارت داد که حق تعالی توبه ترا قبول کرد
این اسما که بر زبان جاری کردی و ایشان را شفیع خود کردی ایشان توبه ترا قبول کرد چون
آدم از جبرئیل قبول توبه شنید سجده رفت و مدتی در سجده بود چون سر از سجده برداشت
سفیدی صبح و روشنائی روز پدید آمد و اعضا و فوال خود را بجای خود دید نوبت دیگر بسجده
رفت چون سر از سجده دوم برداشت بسیدیا این زمان روشنائی نبود جبرئیل گفت
سبب تاریکی و سیاهی عالم از معصیت تو بود و از گناه تو جمیع عالم تاریک شده بود چون
توبه تو قبول شد روشنائی و ضیاء عالم عود نمود و چون آدم دو سجده کرد دو رکعت نماز را طاعت
بنی آدم قرار دادند بعد از آن جبرئیل آدم را بعرفات حاضر کرد و حوا را با ملائکه عود داد از جده
را عرفات خواستند زیرا که آدم و حوا در آن موضع یکدیگر را شناختند و متفق از گذشته مسطور
است که حق تعالی بسبب هیچ چیز بر آدم ... چون ... یکجا و دیگر بجای دیگر
دعا ... جمال ... چنان بود که چون بزمین سراندیب فرود آمد سیصد سال از شرمساری
سر بالا نکرد

سرپا لالکرد و حال آنکه یکبرگ از لاله او پیش نظم او نرسیده بود و اما گریه او بر شهید کربلا
عیون اخبار از امام رضا چون سیل بیرون میآمد از چشم راست او چون دجله بغداد و از
چشم چپ او چون نهر فرات مروی است که مدت دویست سال چندان باران حسرت از
ابر دیده بر زمین ندامت بارید که در رخسار مبارکش دو جوی پدید آمد و از آب چشم چها
روان شد مرغان هوا از آب دیده او سیراب میشدند و با یکدیگر میگفتند که این چه خوش آب
سبز که بهتر از این آب ندیده ایم آدم گمان کرد که مرغان این سخن را از روی طعنه میگو
یند آه سرد از دل پر درد برکشید و زار زار گریست و گفت بار خدایا حال من بجایی رسید که
مرغان بآب دیده من استهزا میکنند خطاب الهی رسید که ای آدم مرغان راست
میگویند هیچ جوهر نفیس تر از آب دیده نیازمندان نیافریدیم و اما دعای او پس جبرئیل
با حضرت گفت ای آدم اگر خواهی توبه تو مقبول شود اسما شریف آل عبا را شفیع خود
ساز آنجناب گفت یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمه یا محسن
بحق الحسن یا قدیم الاحسان بحق الحسین اسئلك ان تغفر لی و چون کلمه
حسین را بر زبان جاری ساخت دل حضرت افسرده شد و خواطر پژمرده گردید و بدون اختیار
اشک از چشم او جاری گردید و گفت ای جبرئیل اذا ذکرت الحسین ینکسر قلبی و تسیل ۱۴
عبرتی

عبرتی یا اخی جبرئیل چه سر است همینکه اسم حسین را ذکر میکنم بر زبانم نام شریف او را میبرم دل
شکسته میشود و اشک از دیده میریزد جبرئیل گفت یا صفی الله ولدك هذا
یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب عطشانا غریبا فریدا فرزندم
حسین را یزید مصیبتی که همه مصیبتها نزد او اندک و قلیل است کشته میشود با لب تشنه
غریب و تنها هر چند استغاثه کند کسی جوابش ندهد و التماس آب نماید کسی بدو آب ندهد
و برادران و فرزندان او را شهید کنند و زنان او را اسیر نمایند و سر شهید شهدا را در بلد
بلاد بگردانند آدم از شنیدن این خبر مثل کسیکه فرزند عزیز او مرده باشد
و حسین بعلی بزار زار گریست انتهی مختصرا

در بیان خبر دادن حق تعالی پیغمبران خود را شهادت آنحضرت و آنچه عوض شهادت با آنحضرت

کرامت کرده و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع روایت کرده است که

حق تعالی عوض شهادت آنحضرت امام حسین کرامت کرد آنکه امامت را در ذریت او قرار داد و

شفا را در تربت او قرار داد و دعا را زیر قبه آنحضرت مستجاب گردانید و روزهای زیارت کنند

گان او را در رفتن و برگشتن از عمر ایشان حساب نمیکنند راوی گفت که هرگاه مردم برکت زیارت

آنحضرت این قدر فضیلت بیابند آیا آنحضرت خود بشهادت چه درجه یافته باشند حضرت فرمود

که حق تعالی او را ملحق گردانیده است به پیغمبر که با آنحضرت می باشند در درجه او و منزلت او و ابن

بابویه و دیگران بسندهای معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین

متولد شد حضرت رسالت صلعم حضرت فاطمه را خبر داد که امت تو این فرزند را شهید خواهند

کرد حضرت فاطمه گفت که من چنین فرزندی نمی خواهم حضرت فرمود که حق تعالی بعد از او امامت را

در فرزندان او قرار داده است تا روز قیامت حضرت فاطمه گفت راضی شدم و شیخ طوسی و دیگر

ان از سعد بن عبدالله روایت کرده اند که گفت بخدمت امام حسن عسکری ع رفتم و از آنحضرت

مسئله چند سؤال کردم و آنحضرت فرمود که از مولای خود حضرت صاحب الامر بپرس و در آنوقت

حضرت صاحب کودکی بود و در پیش روی آنحضرت بازی میکرد و پس سؤال کردم از تفسیر کهیعص حضرت

فرمود که این

فرمود که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده است و بعد از آن بحضرت رسول
اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسهٔ آل عبا را باو تعلیم
نماید که در شداید بآنها پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام
محمد و علی و فاطمه و حسن را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد و چون نام مبارک امام حسین را یاد
میکرد گریه راه گلویش را میگرفت و ضبط خود نمی‌توانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چون نام آن
چهار بزرگوار را بر زبان میآورم غمهای من زائل میشود و مسرور میگردم و نام آن عالیمقدار را که بر زبان میآورم غم
بهیجان میآید و مرا طاقت گریه نمیماند پس خداوند عالم قصهٔ شهادت آن جناب را برای زکریا ذکر کرد و
فرمود کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست و ها هلاکت عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده و
ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنگی ایشان است و صاد صبر ایشان است بر آن مصیبتها چون زکریا این
قصه را شنید سه روز از مسجد بیرون نرفت و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و ناله و زاری
بود و مرثیه برای مصیبت آنحضرت [illegible] و میگفت الهی آیا دل بهترین خلق خود را بمصیبت فرزندش
بدرد خواهی آورد آیا بلای چنین مصیبتی را بساحت عزت او راه خواهی داد آیا علی و فاطمه را جامهٔ این
مصیبت را خواهی پوشانید آیا چنین مصیبتی بدرد ایشان [illegible] رفعت و جلال ایشان در خواهی آورد پس بعد از
آن [illegible] میگفت که الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری چشمم باو روشن شود و چون چنین
فرزندی کرامت

[illegible]

فرزندی کرامت فرمائی مرا در محبت او مبتلا گردان پس مرا بمصیبت او دردمند گردان چنانچه حبیب تو را بمصیبت آن
فرزند چنان دردمند گردانی که دل حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را باو
کرامت کرد و مانند حضرت امام حسین بشهادت فائز گردید و حضرت یحیی در شکم مادر شش ماه بود
و حمل حضرت امام حسین نیز شش ماه بود و ابن بابویه از کعب الاحبار روایت کرده است که گفت ما در کتاب
پیغمبران خود خوانده‌ایم که مردی از فرزندان محمد کشته خواهد شد و عرق اسبان اصحابش خشک نخواهد شد که داخل
بهشت شوند و با حور العین معانقه نمایند پس حضرت امام حسن گذشت گفتیم شاید که این است گفت نه و
چون حضرت امام حسین گذشت گفتیم شاید که این باشد گفت بلی و ایضا روایت کرده است که چون زمین کربلا
را [illegible] فرزندان [illegible] رسیدند و چون بلاد ایشان را فتح کردند زمین کربلا گفت [illegible]
[illegible] شود [illegible] بود که [illegible] [illegible] شفا [illegible]
در روز قیامت [illegible] ایشان [illegible] چند سال است که [illegible] شود در گفته [illegible]
گفتند [illegible] از آنکه [illegible] مسجد شود و ایضا ابن [illegible] از حضرت صادق روایت
کرده است که حضرت رسول روزی در خانهٔ ام سلمه رضی الله عنها بود فرمود که کسی نباید پس چون
ام سلمه گفت که حضرت امام حسین آمد [illegible] نتوانستم که آنحضرت را منع کنم تا آنکه [illegible]
آنحضرت و من از پی او رفتم دیدم که حضرت امام حسین بر روی سینهٔ خود جا [illegible] است و حضرت
رسول گریه میکند

رسول که به حسین و چیزی در دست خود دارد و می‌بوسد پس حضرت فرمود که ای ام سلمه جبرئیل خبر آورده است
که این کشته خواهد شد و این تربت اوست که بر آن کشته خواهد شد این را نزد خود نگاه دار هر وقت که خون
گردد بدان که حسین کشته شده است ام سلمه گفت یا رسول الله از خدا سؤال کن که این را از او دفع
کند حضرت فرمود که من از حق تعالی سؤال کردم حق تعالی فرمود که او را بسبب شهادت درجه خواهد بود
که احدی از مخلوق به آن درجه نرسد و بعد از شهادت او را شیعه خواهد بود که شفاعت کنند و شفاعت
ایشان رد نشود و مهدی آل محمد از فرزندان او خواهد بود پس خوشا حال کسی که از اولیاء حسین
باشد و شیعیان او رستگارانند در روز قیامت و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام
روایت کرده است که چون حق تعالی امر کرد حضرت ابراهیم را که فرزند خود اسمعیل را قربانی کند بدل
او فدای فرستاد و امر کرد که آن گوسفند را بعوض او قربان کند پس ابراهیم آرزو کرد که کاش خود
بکشتن گوسفند فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربانی میکردم تا آنکه دل او بدرد آمد مثل دل پدری که فرز
ندان خود را بدست خود ذبح کند و مستحق شود بسبب آن رفع درجات اهل مصائب پس حق تعالی باو
وحی کرد که ای ابراهیم کیست محبوب‌ترین خلق بسوی تو ابراهیم گفت خداوندا خلقی نیافریدۀ که محبوب
تر باشد بسوی من از حبیب تو محمد ص حق تعالی باو وحی کرد که آیا او محبوبتر است بسوی تو یا جان تو ابرا
هیم گفت بلکه او را از جان خود دوست‌تر میدارم حق تعالی فرمود که فرزند او محبوبتر است بسوی تو
یا فرزند تو

با فرزندان تو ابراهیم گفت بلکه فرزند او را دوست‌تر میدارم از فرزندان خود پس خداوند حق تعالی
فرمود که آیا کشته شدن فرزند او بدست دشمنانش دل ترا بیشتر بدرد می‌آورد یا کشتن تو فرزند
خود را در طاعت من ابراهیم گفت بلکه کشته شدن او بدست دشمنانش بیشتر دل مرا بدرد می‌آ
ورد پس حق تعالی فرمود که ای ابراهیم گروهی که دعوی خواهند کرد که از امت محمد اند حسین فرزند او را بعد از او
خواهند کشت بظلم و عدوان چنانچه گوسفند را میکشند و بسبب این مستوجب غضب من خواهند شد پس ابرا
هیم بجزع آمد و دلش بدرد آمد و بگریه و گریان شد پس حق تعالی ندا کرد که فدا کردم جزع تو را بر
فرزند خود اسمعیل اگر او را قربانی میکردی بجزعی که کردی بر حسین فرزند محمد آخر الزمان حسین و کشتن
او و باین سبب شد واجب گردانیدم رفیع‌ترین درجات اهل ثواب بر مصائب اینست
معنی قول حق تعالی که وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ یعنی فدا کردیم اسمعیل را بذبح عظیم و ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسالت نشسته بود و حضرت
امام حسین نزد آنحضرت بود ناگاه جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد آیا این فرزند را دوست میداری
گفت بلی جبرئیل گفت که امت تو او را بقتل خواهند رسانید پس آنحضرت بسبب این خبر بسیار اندوه
ناک شد پس جبرئیل گفت که آیا میخواهی بنمایم بتو آن تربتی را که در آن کشته خواهد شد حضرت
فرمود که بلی پس جبرئیل آنچه میان مجلس آنحضرت بود تا زمین کربلا برداشت و باز زمین را
کرد که کربلا

کرد که کربلا بجای خود گذشت و بحضرت داد آن تربت را حضرت فرمود که خوشا حال تو ای تربت و خوشا حال
کسی که در تو کشته خواهد شد و ایضاً بسند معتبر بطریق مخالفان روایت کرده است از انس بن مالک
که یکی از عظمای ملائکه از حق تعالی رخصت طلبید که بزیارت حضرت رسالت بیاید از جانب حق تعالی
ماذون شد و فرود آمد و در خدمت آنحضرت نشسته بود که حضرت امام حسین داخل شد و حضرت او را
در بر گرفت و می‌بوسید و در دامن خود نشانید ملک از آنحضرت پرسید که آیا این فرزند را دوست میداری حضرت
فرمود که بسیار دوست میدارم و فرزند گرامی منست ملک گفت که امت تو او را شهید خواهند کرد
حضرت فرمود که امت من فرزند مرا شهید میکنند گفت بلی و اگر خواهی بنمایم ترا آن خاکی که او را در آن
کشته خواهند شد حضرت فرمود بلی پس ملک خاک سرخ خوشبوئی بآنحضرت نمود و گفت که چون این خاک
خون تازه شود علامت این است که فرزند تو کشته شده است راوی گفت که شنیدیم که آن ملک
میکائیل بود و ایضاً بسند معتبر از زینب دختر رسول خدا صلعم روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت
در خانه من بخواب رفته و حضرت امام حسین آمد من او را مشغول میکردم که مبادا آنحضرت را بیدار
کند پس من بکاری رفتم و چون برگشتم دیدم که امام حسین بر روی سینه آنحضرت نشسته است و زبان آنحضرت بر لب
میکند خواستم که او را بردارم حضرت فرمود که بگذار فرزندم را خطلی مکن و بگذار که فارغ شود چون فارغ
شد حضرت شکم خود را آب ریخت و وضو ساخت و مشغول نماز شد و چون بسجده رفت امام حسین
بر پشتش سوار شد

بر پشتش سوار شد پس حضرت صبر کرد تا او بزیر آمد و سر از سجده برداشت پس آنحضرت او را برگرفت
و نماز کرد و چون از نماز فارغ شد دیدم که دست مبارک خود را بلند کرد و گفت بیار ای جبرئیل
گفتم یا رسول الله امروز کردی کاری که هرگز نکرده بودی سبب آن چه بود حضرت فرمود که جبرئیل بنزد من آمد و مرا
تعزیت فرمود در امر فرزندم حسین و مرا خبر داد که امت من او را شهید خواهند کرد و خاک سرخی
برای من آورد و گفت این تربت اوست و بسند دیگر مثل این روایت را از عایشه ملعونه نیز روایت کرده
است و ایضاً بطریق مخالفان از انس بن مالک روایت کرده است که ملکی که موکل باران است بر
روز از حق تعالی مرخص شد که بزیارت حضرت رسالت بیاید چون نازل شد حضرت ام سلمه را
گفت که در پیش در بایست و مگذار که کسی داخل شود در این وقت حضرت امام حسین آمد و ام سلمه
خواست که او را مانع شود امام حسین جست و داخل خانه شد و بر دوش حضرت سوار شد ملک گفت
او را دوست میداری فرمود که بلی ملک گفت که امت تو او را شهید خواهند کرد و اگر میخواهی بنمایم بتو
خاک آن مکانی را که در آن شهید خواهد شد پس دست کرد و خاک سرخی برداشت آنحضرت آورد
و ام سلمه آن خاک را گرفت و در کنار مقنعه خود بست و ابن قولویه بسند معتبر
بسیار از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون جبرئیل خبر شهادت حضرت
امام حسین را از برای حضرت رسالت آورد آنحضرت دست حضرت امیر المؤمنین را گرفت
و بخلوت برد

و خلوت بر دو ساعت طول داد با یکدیگر در این باب سخن گفتند و بر ایشان گریه غالب شد و بهم
گریستند پس پیش از آنکه از هم جدا شوند جبرئیل نازل شد و گفت پروردگار شما سلام میرساند شما
را و میفرماید که سوگند میدهم شما را که صبر کنید بر این مصیبت پس ایشان بار دیگر گفتند صبر کردیم
و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که روزی جبرئیل بر حضرت رسالت نازل
شد و گفت السَّلامُ عَلَیکَ یا مُحَمَّد آیا نخواهی که ترا بشارت دهم به پسری که بعد
از تو امت تو او را خواهند کشت حضرت فرمود که مرا حاجتی نیست بچنین پسری پس جبرئیل بآ
سمان رفت و باز برگشت و این بشارت را آورد و حضرت همان جواب را فرمود باز بآسمان رفت و برگشت
و در مرتبه سیم همان بشارت را آورد و چون آنحضرت فرمود که مرا حاجتی نیست گفت پروردگار
تو میفرماید که وصیت و امامت را در فرزندان او قرار داده‌ام حضرت فرمود که راضی شدم
پس حضرت فاطمه آمد و فرمود که جبرئیل چنین بشارتی از جانب حق تعالی آورده است فاطمه گفت
چنین فرزندی را نمیخواهم حضرت فرمود که پروردگار من امامت و وصیت را در فرزندان او قرار دا
ده است پس حق تعالی این آیه را فرستاد که وَوَصَّینَا الاِنسانَ بِوالِدَیهِ حُسناً حَمَلَتهُ
اُمُّهُ کُرهاً وَوَضَعَتهُ کُرهاً پس حضرت صادق فرمود که هرگز در دنیا هیچ زنی پسری
حامله نشد که از روی کراهت او را بزمین گذارد از روی کراهت ولیکن فاطمه چنین بود چون خبر
شهادت آنحضرت را

شهادت آنحضرت را شنیده بود با او حامله شد از روی کراهت و وضع حمل او نمود از روی کراهت
و ایضا بسند موثق از آنحضرت روایت کرده است که روزی حضرت فاطمه بخانه حضرت رسا
لت آمد و آب از دیدهای مبارکش روان بود سبب گریه آنحضرت را پرسید فرمود که
جبرئیل خبر آورد که امت فرزندان ترا خواهند کشت چون فاطمه این خبر را شنید خروش برآورد که
بیتاب شد آنگاه حضرت فرمود که ای فاطمه خوشنود نمیشوی که امامت در فرزندان تو خواهد بود تا روز
قیامت پس فاطمه ساکن شد و ایضا بسندهای معتبر از امام محمد باقر و امام زین العابدین
روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین فرمود که روزی حضرت رسالت بدیدن ما
آمد پس طعامی نزد آنحضرت حاضر کردیم که ام ایمن برای ما بهدیه آورده بود و آن خرما و شیر و مسکه بود
حضرت محمد از آن تناول نمود و چون فارغ شد من آب بر دست مبارکش ریختم و دست خود را بشست
و بعد از دست شستن دست مبارک خود را بر رو و بر ریش مبارک خود مالید و رفت بزاویه خانه و
چند رکعت نماز کرد و در سجده آخر نماز گریه بسیار کرد و چون سر از سجده برداشت و از نماز فارغ شد
هیچ یک از ما جرئت نمیکردیم برای اجلال و تعظیم آنحضرت که از سبب آن گریه سؤال کنیم و حضرت امام حسین
کودک بود و تازه برفتار آمده بود او برخاست نزدیک آنحضرت رفت و بر پای حضرت نشست و سر
خود را بسینه حضرت چسبانید و گفت ای پدر بزرگوار بخانه تشریف آوردی و از آمدن تو بسیار مسرور و شاد
گردیدیم

گردیدیم پس گریه کرد که سالها باید در آوردی بسبب گریه توجه بود حضرت فرمود که ای فرزندان امروز چون بشما
نظر کردم و شما را در دور خود دیدم بسی شاد گردیدم و هرگز چنین شادی مرا رو نداده بود و چون شما
از دوستان خدا مقرون بالمهام باشید جبرئیل ع در این وقت بر من نازل شد و مرا خبر داد که شما کشته
خواهید شد و قبرهای شما در بلاد متفرق خواهد بود پس باین سبب گریستم و شکر خدا کردم و از برای شما از
حق تعالی خیر شما را طلبیدم پس حضرت امام حسین گفت ای پدر پس کی بزیارت خواهد آمد ما را با این پراکندگی
حضرت فرمود که گروهی از امت من بزیارت شما خواهند آمد برای برکت و برای نیکی و احسان بمن چون
من ایشان را در قیامت خواهم کرد و دست ایشان را خواهم گرفت و از شداید و اهوال آن روز نجات
خواهم داد و ابن بابویه و ابن قولویه باسانید معتبره از حضرت صادق ع روایت کرده اند که برید عجلی
از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را صادق الوعد وصف نموده آیا اسمعیل پسر ابراهیم
است حضرت فرمود که نه بلکه اسمعیل فرزند حزقیل است و حق تعالی او را بر جماعتی مبعوث گردانید پس
او را تکذیب کردند و پوست سر و روی او را کندند پس آنگاه خدا بر ایشان غضب کرد و صلصائیل ملک عذاب را
بسوی او فرستاد نزد آن پیغمبر عالی مقدار آمد و گفت خدا مرا فرستاده است که آنچه خواهی قوم تو را بانواع عذابها معذب
گردانم اسمعیل گفت مرا بعذاب ایشان حاجت نیست خدا و حسین را و که پس هر حاجت که داری عرض کن حضرت
اسمعیل گفت که پروردگارا تو پیمان از پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای محمد بپیغمبری و برای اوصیا

ی او بولایت

ی او بولایت و امامت و خبر دادی خلق خود را بآنچه ستمکاران امت با حسین بن علی جگرگوشه آن
پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده دادی حسین را که او را بدنیا برگردانی تا خود انتقام کشد از هر که با او ستم
کرده و او را شهید کرده حاجت من در درگاه تو آن است که مرا بدنیا برگردانی با حسین تا خود
انتقام از دشمن خود بکشم پس خدا حاجت او را روا کرد و حضرت اسمعیل با امام حسین در رجعت بدنیا خواهد
گشت و در روایت دیگر گفت که میخواهم صبر نمایم و شکیبائی بحسین بن علی تأسی نمایم و ابن قولویه بسند معتبر
روایت کرده است که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت که نماند در آسمانها ملکی که بخدمت حضرت رسول
نیامد و تعزیت نگفت آنحضرت را در مصیبت فرزندش حسین و هر یک خبر دادند آنحضرت را بثوابی که حق تعالی
بشهادت او کرامت کرده است و هر یک آوردند برای آنحضرت از تربت آن امام مظلوم را و در آن
تربت مجوری شستم شهید خواهند کرد و هر یکی که میآمدند حضرت میفرمود که خداوندا مخذول گردان هر که
او را یاری نکند و بکش هر که او را بکشد و ذبح کن هر که او را ذبح کند و ایشان را بمطلب خود مرسان راوی گفت
که دعای حضرت در حق ایشان مستجاب شد و یزید بعد از کشتن آنحضرت نفعی از دنیا نبرد و حق تعالی
بناگاه او را گرفت شب مست خوابید صبح او را مرده یافتند مانند قیر سیاه شده بود و هیچ کس نماند از
آنها که شتافتند بقتل آنحضرت یا با ایشان آن لشکر داخل بودند مگر آنکه مبتلا شدند بدیوانگی
یا جذام یا پیسی و اینها میراث ایشان و اولاد ایشان مانده است و ابن عباس روایت
کرده است

کرده است که ملکی که از برای حضرت رسول خبر شهادت حضرت امام حسین را آورد جبرئیل بود و بالهای خود
را گشوده بود و صیحه میکشید و میگریست و تربت آن حضرت را با خود آورده بود و بوی مشک از آن تربت ساطع
بود پس حضرت رسول گفت آیا رستگار خواهند شد امتی که فرزند دلبند مرا شهید کنند
جبرئیل گفت که حق تعالی در میان ایشان اختلاف خواهد افکند که دلهای ایشان با یکدیگر موافق نباشد و ابن بابویه
بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت رسول صلعم در خانه حضرت
فاطمه بود و حضرت امام حسین را در دامن خود نشانده بود ناگاه گریان شد و بسجده افتاد و چون سر از
سجده برداشت گفت ای فاطمه [illegible] در این ساعت خود بر من [illegible]
و الطاف [illegible] نمود و فرمود که ای محمد آیا حسین را دوست میداری گفتم بلی نور دیده من است و [illegible]
او است و میوه دل من است پس [illegible] گفت که [illegible] مبارک [illegible] رحمت
و برکات و صلوات خود [illegible] و خوشنودی خود را [illegible] و لعنت و غضب و عذاب
و نکال [illegible] کسی است که او را بقتل رساند یا با او عداوت کند یا با او منازعه نماید و او بهترین
است از گذشتگان و آیندگان در دنیا و عقبی و او سید جوانان بهشت است [illegible] جمیع خلق [illegible]
پدر او افضل و بهتر است از او پس سلام مرا بایشان برسان و بشارت ده او را که او است علامت
راه هدایت و [illegible] علم [illegible] و حجت بر اهل آسمانها و اهل
زمینها و بر

زمینها و بر جنیان و آدمیان و شیخ مفید روایت کرده است که ام الفضل دختر حارث زن عباس
بخدمت حضرت رسول آمد و گفت یا رسول الله دوش خواب منکری دیدم حضرت فرمود که چه خواب
دیدی گفت خواب دیدم که پاره از بدن شما جدا کردند و در دامن من گذاشتند حضرت فرمود که نیکو خواب
دیده بزودی فاطمه پسری خواهد آورد و در کفالت ام الفضل خواهد بود پس در آن روز حضرت امام حسین
متولد شد و حضرت او را به ام الفضل داد که محافظت کند ام الفضل گفت که روزی آن حضرت را
بخدمت حضرت رسالت صلعم بردم او را از من گرفت و در دامن خود نشانید ناگاه دیدم که آب از
دیدهای آن حضرت فرو ریخت گفتم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله این چه حالت است
[illegible] فرمود که الحال جبرئیل نزد من آمد و مرا خبر داد که امت من
فرزند مرا شهید خواهند کرد و خاک سرخی از تربت او برای من آورد و شیخ جعفر بن نما در کتاب
مثیر الاحزان و دیگران روایت کرده اند که ملکی از ملائکه آسمان که هرگز بخدمت
حضرت رسالت نیامده بود از حق تعالی رخصت طلبید که بزیارت آن حضرت بیاید چون [illegible]
نزد [illegible] باو خبر کرد [illegible] که او را یزید پلید [illegible] فرزند طاهر
مبارک حضرت فاطمه بتول را شهید خواهد کرد ملک گفت [illegible] شاد شدم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] چگونه [illegible] این [illegible] آنچه [illegible]
[illegible]

باید که جبرئیل آوردی ملک بخدمت آنحضرت آمد و با اهل خود آشنا شود و گفت السلام علیک یا
حبیب الله من از برای کار خود مرخص شدم که بزیارت تو بیایم چون مرا حضرت اخبر الهی داد
که آرزو کردم که کاش با اهل بیت میشنیدم و این خبر را نمی‌آوردم و لیکن مخالف امر پروردگار خود
نمی‌توانم کرد ای حبیب خدا بدان که بعد از وفات تو گروهی از امت تو که او را یزید میگویند حقتعالی عذاب او
زیاد گرداند فرزند طاهر مبارک تو را که از دختر طاهره بتول تو بهم رسید شهید خواهد کرد
و بعد از کشتن فرزند تو از دنیا بهره نخواهد برد و حقتعالی او را ناگاه بعذاب خود خواهد گرفت در
جهنم خواهد برد پس چون حضرت امام حسین دو ساله شد حضرت رسالت سفری برآن نمود [illegible]
روزی در اثنای راه ایستاد و گفت انا لله و انا الیه راجعون و آب از دیده
مبارکش ریخت و فرمود که جبرئیل در این وقت بر من نازل شد و مرا خبر داد که در کنار فرات
زمینی هست که آن را کربلا میگویند و فرزندم حسین را در آنجا شهید خواهند کرد صحابه گفتند یا
رسول الله کی او را شهید خواهد کرد حضرت فرمود که یزید خدا او را لعنت کند نه برکت دهد او را و گویا می‌بینم که
سر او را برای یزید هدیه می‌برند هر که نظر کند بسوی فرزندم و شاد شود حقتعالی میان دل او و زبان
او مخالفت اندازد و او را کفر و نفاق برآید پس حضرت از آن سفر غمگین و محزون بر
گشت و بر منبر برآمد و خطبه ادا کرد و امام حسن و امام حسین را بر منبر بالا برد و دست راست خود را بر سر
امام حسن و دست

امام حسن و دست چپ خود را بر سر امام حسین (ع) گذاشت و سر خود را بسوی آسمان برداشت و فرمود که
خداوندا من محمدم بنده تو و پیغمبر تو و این دو فرزند از پاکیزگان عترت منند و از نیکان ذریت منند و از
اهل بیت منند که ایشان را بعد از خود در میان امت میگذارم و جبرئیل مرا خبر داد که این فرزندم حسین را بجو
بجور و ستم خواهند کشت خداوندا شهادت را بر او مبارک گردان و خداوندا برکت مده کشندگان او را و او را از بهترین
داد و او را از بهترین شهدا گردان بدرستیکه تو بر همه چیز قادری خداوندا برکت مده کسی را که یاری او نکند
پس اهل مسجد همه صدا بگریه بلند کردند حضرت فرمود که امروز برای او گریه میکنید و فردا یاری او نخواهید
کرد ابن عباس گفت که آنحضرت پیش از وفات خود بقلیلی سفری کرده بود و چون برگشت
رنگ مبارکش متغیر و از چشم گریه دیده بود پس بر منبر برآمد و خطبه بلیغ موجز ادا کرد و آب از
دیده‌های مبارکش میریخت پس گفت ایها الناس من از میان شما بروم و دو چیز در میان شما میگذارم
یکی کتاب خدا و دیگری عترت من که از نژاد نبوت و سلیله اند و میوه حدیقه منند و این
دو چیز از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و من در حق عترت و اهل بیت
خود از شما سؤال میکنم مگر چیزی را که خدا امر فرموده که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المو
دة فی القربی یعنی بگو یا محمد سؤال نمیکنم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی مگر محبت خویشان من
پس ببینید چنان باشید که چون بیایید در حوض کوثر بر من و دشمنی کرده باشید با عترت من و ستم کرده
باشید بر ایشان

باشند بر ایشان و بدترین کسی که در روز قیامت ... خواهند شد از این امت یکی را بشما
بره چون بنزد من آیند گویم که شما که هستید پس ... از ظالمان ایشان محمد شود و گویند ما هم اهل توحید از
عرب پس گویم که منم احمد پیغمبر عرب و عجم ایشان گویند که ما از امت توایم پس گویم که بعد از من با
کتاب خدا و اهل بیت من با ایشان گویند که اما کتاب را پس ضایع کردیم و تنها ... تحریف کردیم اما عترت
تو پس سعی کردیم که ایشان را از روی زمین براندازیم پس روی از ایشان بگردانم و ایشان تشنه از پیش
حوض کوثر برگردند پس علم دیگر نزد من آید از ... اول سیاه تر ... اول جواب گویند پس
گویم از من ... در میان شما گذاشتم چه کردید با آنها گویند که کتاب خدا را مخالفت کردیم و عترت
ترا یاری نکردیم و ایشان را کشتیم پس گویم که دور شوید از من پس برگردند از حوض کوثر با لب تشنه و روی
سیاه پس علم دیگر نزد من آید که نورش از ... تابد پس گویم که شما که هستید گویند که ما هم اهل کلمه توحید
[illegible] امت محمد و ما بقیه اهل حق که حامل کتاب ... و حلال آن را حلال دانستیم
و حرام او را حرام دانستیم و دوست داشتیم ذریه محمد را و ایشان را یاری کردیم و در هر امری که خود را
یاری کردیم و در خدمت ایشان قتال کردیم و با هر که دشمنی با ایشان میکرد مقاتله کردیم پس گویم ... ایشان
که بشارت باد شما را که منم پیغمبر خاتم ... دنیا چنان بودید که گفتید پس آب دهم ایشان را
از حوض خود و سیراب ... حوض کوثر برگردند ... جبرئیل مرا خبر داد که امت من ... حسین را
شهید خواهند کرد

شهید خواهند کرد در کربلا لعنت خدا بر کسی باد که او را بکشد یا او را یاری نکند تا روز قیامت پس
از [illegible] انصار ... امام حسین شهید خواهد
و در بعضی از کتب معتبره از ام سلمه روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت امام حسن را با برادران
رسالت خود [illegible] بود و امام حسین را بر ران ... میبوسید و گاه ...
حضرت جبرئیل نازل شد و گفت یا رسول الله اینها را دوست میداری گفت چگونه دوست ندارم
اینها دو ریحانه منند در دنیا و دو نور دیده منند جبرئیل گفت یا نبی الله حق تعالی بر
ایشان حکمی کرده است ... حضرت فرمود کدام است آن حکم جبرئیل گفت که حسن را زهر ... کنند
و حسین را ... شهید خواهند کرد ... دعا ... مستجاب ... اگر خواهی دعا کن که حق تعالی
مصیبتها را از ایشان دفع کند و اگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره کن از برای شفاعت
گناهکاران امت خود در روز قیامت حضرت فرمود که جبرئیل من ... پروردگار خود راضی
و هر چه او برای من پسندیده است از برای خود ... که مصیبت ایشان را وسیله شفاعت گناه
کاران امت خود گردانم و ... روایت کرده اند که چون حضرت آدم بر زمین آمد بطلب
حوا بر روی زمین میگردید تا آنکه ... کربلا عبور کرد و چون داخل آن صحرا شد ...
... و چون بمقتل حسین رسید پایش بسنگ ... و خون از قدمش جاری
گردید

گردید پس سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت پروردگارا در جمیع زمینها گردیدم و اندوه و المی در این زمین
بمن رسید در هیچ زمینی بمن نرسید حقتعالی باو وحی کرد که در این زمین فرزند تو حسین شهید خواهد شد
خواستم که تو او را در اذیت و اندوه باو شریک باشی و خون تو در این زمین ریخته شود چنانچه خون
او در این زمین ریخته خواهد شد آدم فرمود پروردگارا آیا او پیغمبر است حقتعالی وحی کرد که نه پیغمبر نیست
ولیکن فرزند زادهٔ پیغمبر من است و برگزیدهٔ من است آدم گفت پروردگارا کشندهٔ او کیست
حقتعالی باو وحی کرد که کشندهٔ او یزید است و اهل آسمانها و زمینها او را لعنت میکنند پس آدم یزید
لعنت کرد و از آن زمین بیرون رفت و حضرت نوح چون در کشتی سوار شد و کشتی بکربلا رسید
موجی بهم رسید و کشتی مشرف بر غرق شد و نوح از ترس و بیم را المی عظیم عارض شد و گفت پرور
دگارا در هیچ زمینی بمن نرسید آنچه در این زمین رسید پس جبرئیل نازل شد و گفت ای نوح این
موضعیست که در این موضع حسین شهید خواهد شد فرزند زادهٔ خاتم انبیا و فرزند بهترین اوصیا نوح
گفت پروردگارا کشندهٔ او کی خواهد بود باو وحی رسید که یزید که ملعون است در آسمانها و زمینها پس
حضرت نوح یزید را لعنت کرد تا کشتی او از غرق نجات یافت و بر جودی قرار گرفت و حضرت
ابراهیم روزی سواره بصحرای کربلا گذشت و اسب آنحضرت بسر در آمد و از اسب افتاد و سر مبارکش
بر سنگی آمد و خون جاری شد پس شروع باستغفار کرد و گفت خداوندا چه گناه از من سر زده است
که مستوجب

که مستوجب این عقوبت شدم پس جبرئیل نازل شد و گفت ای ابراهیم گناهی از تو
صادر نشده است ولیکن این موضعیست که فرزند دختر محمد مصطفی و فرزند سید الاوصیا علی مرتضی
در این زمین کشته خواهد شد بجهت مواسات او خدا خواست که تو نیز در المش با او موافقت کنی و خون
تو نیز در این زمین ریخته شود ابراهیم گفت یا جبرئیل کی خواهد بود قاتل او جبرئیل گفت یزید پلید
و اهل آسمانها و زمینها و لوح و قلم او را لعنت میکنند پس ابراهیم دست برداشت و آن ملعون را
لعنت بسیار کرد و حقتعالی اسب ابراهیم را بسخن در آورد و بر یزید لعنی که ابراهیم میکرد او آمین
میگفت ابراهیم با آن اسب خطاب کرد که تو چرا آمین میگوئی بیمن آن پلید گفت ای ابراهیم
شومی آن لعین تو را از پشت من زدیم و از تو خجالت کشیدم و حضرت اسمعیل گوسفندان
او را در کنار فرات میچرانیدند پس راعی او خبر داد که گوسفندان چند روز است در
موضع چرا میکنند و هرچند ایشان را بکنار آب میبریم آب نمیآشامند پس اسمعیل با حق
تعالی مناجات کرد و سبب این حالت را از خدا سؤال نمود جبرئیل نازل شد و گفت ای
اسمعیل سبب این حالت را از گوسفندان خود سؤال کن چون سؤال کرد گوسفندان به
زبان فصیح گفتند که بما خبر رسیده است که فرزند تو حسین جگر گوشهٔ پیغمبر آخر الزمان در این
زمین بالب تشنه شهید خواهد شد پس ما بسبب حزن و اندوه بر آنحضرت از این آب (نخوردیم)
وخواستیم

وخواستم که در لشکر یار او باشم موافقت کنیم اسمعیل را زبان رسید که قاتل او کی خواهد بود گفتند
یزید پلید که اهل آسمانها و زمینها و جمیع خلق خدا او را لعنت میکنند اسمعیل گفت خداوندا لعنت کن
کشندهٔ حسین را و روزی حضرت موسی با وصی خود یوشع بن نون بصحرای کربلا رسیدند و چون
داخل آن صحرا شدند نعلین موسی گسیخته شد و پای مبارکش بخار و خاشاک مجروح گردید پس
گفت خداوندا سبب این حالت چیست حقتعالی وحی کرد که در این زمین ریخته خواهد شد خون پاکیزهٔ
حسین خواستم که خون تو نیز در این زمین ریخته شود موسی گفت خداوندا حسین کیست خطاب رسید که فرزندزا
دهٔ محمد مصطفی و فرزند دلبند علی مرتضی گفت پروردگارا کشندهٔ او کیست حقتعالی وحی کرد که کشندهٔ او کسی
است که ماهیان دریاها و وحشیان صحرا و مرغان هوا او را لعنت میکنند پس حضرت موسی دست بدعا
برداشت و بر قاتلان آن حضرت لعنت بسیار کرد و یوشع آمین گفت و حضرت سلیمان روزی بر بساط
خود نشسته بود و باد بساط او را بر هوا میبرد ناگاه بساط او بصحرای کربلا رسید و چون محاذی آن صحرا
شد باد ترسید آن بساط را گردانید و ترسیدند که از هوا فرود آیند پس باد ساکن شد و بساط بر
زمین آمد سلیمان باد را عتاب کرد که چرا ساکن شدی و سبب اضطراب چه بود گفت سببش این بود که
در این موضع شهید خواهد شد نور دیدهٔ محمد مختار و فرزند علی کرار سلیمان گفت قاتل او کیست باد
گفت یزید که اهل آسمانها و زمین او را لعنت میکنند سلیمان گفت دست بدعا برداشت و بر قاتلان آن
حضرت لعنت

حضرت لعنت و نفرین بسیار کرد و آدمیان و وحشیان و مرغان که همراه او بودند همه آمین گفتند
پس از آن بحکم سلیمان باد وزید و آن بساط را از آن صحرا بیرون برد و حضرت عیسی در صحرا چون با حو
اریون سیاحت مینمود بصحرای کربلا عبور فرمود و چون داخل آن صحرا شد خواست که از آن صحرا
بیرون رود شیری بر سر راه او نمایان آمد عیسی فرمود که ای شیر چرا سر راه را گرفتی شیر بامر خداوند قدیر
بسخن آمد و بزبان فصیح گفت نمیگذارم از این صحرا بیرون روی تا لعنت کنی قاتل حسین را عیسی گفت حسین
کیست گفت فرزند زادهٔ پیغمبر آخر الزمان و فرزند علی ولی عیسی گفت کشندهٔ او کیست شیر گفت که یزید است
که وحشیان و درندگان او را لعنت میکنند خصوصا در ایام عاشورا پس عیسی دست بدعا برداشت
و یزید را لعنت کرد و حواریون آمین گفتند و شیر دور شد و ایشان از آن زمین بیرون رفتند
و از ابن عباس مروی است که در وقتیکه در خدمت امیر المؤمنین بغزوهٔ صفین میرفتیم چون
بزمین کربلا رسیدیم حضرت ساعتی ایستاد بآن زمین نگاه کرد و اشک از دیدهای مبارک بر جا
ری شد پس نفسی فرو کشید و گفت این محل خوابیدن شتران ایشان است اینجا ریخته خواهد شد
خونهای ایشان خوشا بحال تو ای خاک که ریخته خواهد شد بر تو خونهای دوستان خدا و در تو خوا
هد بود خوابگاه شهیدان کربلا شد ایشان بجای کشته شدن ایشان است و بعد از این هم بوجود نخواهد آمد
پس فرمود ای پسر عباس اگر بشناسی تو این موضع را آنچنانکه من میشناسم هر آینه نخواهی گذشت از
اینجا تا گریان

ابنجا نگران باشوم پس ایشان گریست که عباس گریه اش تر شد و اشک بر سینه مبارکش جاری شد
پس فرمود آه آه مرا چکار است با آل ابی سفیان و آل حرب و لشکر شیطان و مرا چکار است
با اولیاء کفر و عدوان پس روز بسیار گریه با من چنین کرد و گفت صبر کن یا ابا عبدالله که بپدر تو خواهد
رسید آنچه بتو خواهد رسید پس آبی طلبید و وضو ساخت و چند رکعت نماز گذارد و بعد از آن
خوابید چون از خواب بیدار شد نالید و گریست و گفت ای پسر عباس که در این ساعت در خواب دیدم
که جماعتی چند از آسمان فرود آمدند که علمهای سفید در دست داشتند و شمشیرهای ایشان از شدت
برق و سفیدی میدرخشید پس در این زمین خطی کشیدند پس دیدم که شاخهای این درختها بر
کمهای آنها بر زمین سر فرود آورده و در این صحرا دریای خون ساطع و خون تازه و در آن موج میزد و حسین
در آن دریای خون افتاده و دست و پا میزد و استغاثه میکرد و کسی بفریاد او نمیرسید و آن
مردانی که از آسمان فرود آمده بودند ندا میکردند و میگفتند صبر کنید ای آل رسول بدرستیکه کشته
خواهید شد بدست بدترین مردم و این جنت است که بسوی شما مشتاق است پس ایشان بنزد من آمدند
و مرا تعزیت فرمودند و گفتند بشارت باد ترا یا ابا عبدالله که در روز قیامت دیده ترا بایشان روشن خواهند
پس فرمود ای پسر عباس این موضع زمین کرب و بلا است که مدفن میشود در او بعد از قتل من از اولاد
و فاطمه و این زمین در آسمانها معروف است پس فرمود ای پسر عباس بجستجو و طلب کن در این
زمین پشکلهای

زمین پشکلهای آهوان را بدرستیکه پیغمبر خدا مرا خبر داده است که در این زمین پشکل چند خواهم
دید که برنگ زعفران زرد شده باشد مانند رنگ زعفران پس ابن عباس برخواست بعد از
اندک زمانی پشکلهای چند دید که برنگ زعفران زرد شده است با آن صفت جمع یافت و حضرت را
اخبار نمود حضرت آن پشکلها را بو کرده و بوئید و گریست و فرمود ای پسر عباس
بدانکه این پشکلها را عیسی بن مریم بوئیده است و در وقتیکه با این زمین وارد شد جمعی کثیر آهوان
می دید که در اینجا میگردند حضرت در نزد آنها نشست و گریه بسیار کرد و از گریه او حواریان
نیز گریستند اما سبب گریه او را نمیدانستند بعد از آنکه سبب را پرسیدند گفت این زمینی است که در
ان کشته خواهد شد فرزند رسول و نور چشم بتول که شبیه مادر من است در آخر الزمان و در اینجا
مدفون خواهد شد و خاک این زمین از مشک خوشبوتر است و این آهوان با من سخن میگویند
و مرا خبر میدهند که ما در اینجا چرا میکنیم از شوق زیارت مرقد آن شهید است و ما در امانیم در این
زمین چرا میکنیم از همه آفات محفوظیم پس حضرت عیسی پشکلی چند را برداشت و آن پشکلها را بوئید
باین کلمات گفت و گفت خداوندا این پشکلها را محفوظ بدار در این خاک تا آنکه پدر بزرگوار حسین
باین زمین آمده و این پشکلها را ببوید پس حضرت فرمود اینها بدعای حضرت عیسی تا حال باقی مانده
اند پس آن حضرت بآواز بلند گریست و گفت ای خدای عیسی بن مریم برکت مده کشندگان حسین را
و این قدر

تا این قدر گریست که بیهوش شد و بر رو در افتاد و ما نیز گریستیم و چون بهوش آمد قدری از آن ریگها
را در گوشهٔ ردای مبارک خود بست و قدری را برداشت و بمن داد و گفت ای پسر عباس هرگاه دیدی
خون از این ریگها جاری شود بدانکه حسین کشته شده است ابن عباس میگوید من ریگها را گرفتم
و در آستین خود بستم و محافظت آنها را میکردم تا روزی در خانهٔ خود خوابیده بودم و چون بیدار شدم
دیدم خون از آن ریگها جاری شده بود و آستین من رنگین شده بود و آن روز دهم محرم بود گفتم بخدا
سوگند که امروز حسین کشته شده است و هرگز از علی دروغ نشنیده بودم چون از خانه بیرون آمدم
دیدم غباری مدینه را فرو گرفته بنحوی که یکدیگر را نمیتوان دید و قرص آفتاب مانند طشت خون شده و در و
دیوار مدینه بنحوی سرخ شده که گویا خون بر او ریخته شده تعجبی بسیار در من بکار عود نمود تا که از
ناحیه خانه صدائی شنیدم که قائلی میگفت صبر کنید ای آل رسول که کشته شد جگر گوشهٔ بتول و روح الامین
با گریه و ناله از زمین فرود آمد و صدای گریه از آن قابل بلند شد و این مرتبه بغایت عظیم حاصل آمد
و بعد از آنکه زمانی خبر شهادت آنحضرت رسید و در روز عاشورا بود انتهی کلامه محرر

... در صبح ... آنحضرت ... در حدیث صحیح ...

چون موسی بن عمران ملاقات نمود با خضر در جزیره پس سلام کرد بر خضر و خضر جواب سلام را باز داد و تعجب نمود
زیرا که او در ارضی بود که در آنجا سلام متعارف نبود پرسید کیستی گفت منم موسی پسر عمران که خدا با او
تکلم فرمود

تکلم فرمود گفت بلی گفت پس از چه با اینجا آمده گفت آمده‌ام که مرا تعلیم نمائی خضر گفت خدا امر کرده
نموده است بامری که تاب آن را نداری فحدثه عن آل محمد و عن بلائهم بغیر حجره موسی را از آل
محمد و از بلاها و مصائب که بر ایشان وارد میآید تا اینکه شدید شد گریهٔ ایشان و ذکر ابرار موسی بیان نمود
فضیلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین را و آنچه حقتعالی مبتلا نموده است ایشان را و منقول است
در وقتیکه حضرت موسی و خضر نشسته بودند و با یکدیگر تکلم مینمودند مرغی آمد و از منقار خود یک قطره
آب برداشت و بسمت مشرق انداخت و قطرهٔ دیگر بسمت مغرب و قطرهٔ دیگر بسمت شمال و قطرهٔ
بسمت جنوب و قطرهٔ بسمت فوق و قطرهٔ بسمت تحت هر دو از آن متحیر والها ماندند آخر صیادی بنزد ایشان
آمد گفت چرا متفکرید بکیفیت ایشان نمودند صیاد گفت اسم آن مرغ مسلم است در این قطرات اشارت
نمود که علم اولین و آخرین در جنب علم آل محمد بمنزله این قطره است نسبت بدریا بعد غایب شد فهمیدند
که آن صیاد ملکی بوده است که خدا بجهت تعلیم ایشان فرستاده در خبر است که حضرت موسی عرض نمود پروردگارا
بچه سبب تفضیل دادی امت محمد را بر سایر امم حقتعالی فرمود بسبب ده خصلت حضرت موسی عرض کرد آن ده خصلت
کدامند تا امر نمایم بنی اسرائیل را که ایشان نیز عمل آورند حقتعالی فرمود نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد
و جمعه و جماعت و قرآن و علم و عاشورا حضرت موسی عرض کرد الهی روز عاشورا چیست فرمود گریستن
و خود را شبیه بگریه داشتن بر سبط محمد و مرثیه و عزا بر مصیبت ولد مصطفی ای موسی نیست بنده از بندگان
من در آخر

من در آخر الزمان که گریه کند یا خود را شبیه بگریه بدارد دعوا او را بکند بر سبط والد مصطفی مگر اینکه بهشت برای
او واجب میشود و کسی نیست که انفاق نماید مال خود را در محبت فرزند دختر محمد مصطفی چه طعام بوده باشد
یا درهم یا دینار یا غیر آن مگر اینکه برکت میدهم از برای او در دار دنیا هر درهمی را به هفتاد درهم و داخل او را
خل بهشت خواهم نمود و گناهان او را خواهم آمرزید بعزت و جلال خودم سوگند که نیست مردی یا زنی که یک
قطره اشک چشم او جاری شود چه در روز عاشورا باشد چه در غیر عاشورا مگر اینکه می‌نویسم از برای او اجر صد
شهید را در کتاب بحار الانوار روایت شده است که روزی حضرت موسی به عجل تمام روانه کوه طور شد
بجهت مناجات با مالک علام و رنگ مبارکش زرد شده بود و بدنش ضعیف و کاهیده گردیده و اعضایش مضطر
و لرزان بود و پوست بدنش چسبیده بود چشمهای مبارکش از خوف خدا فرو رفته بود و ضعیف و نحیف شده بود و شخصی
از بنی اسرائیل که ایمان باو آورده بود چون او را باین حال مشاهده نمود دانست که اینحال که باو رخ داده بجهت مناجات
با خدای علام است چرا که هر وقت که آنحضرت بمقام مناجات میرفت چنان حالی هم میرسانید از خوف حقتعالی آن
شخص عرض کرد یا نبی الله اذنبت ذنباً عظیماً فاسئل ربک ان یعفو عنی پس حضرت موسی قبول
فرمود روانه شد بعد از آنکه از مناجات فارغ شده عرض کرد که ای پروردگار عالم از تو طلب میکنم و حال
آنکه تو عالمی پیش از سخن گفتن من پس خدای تعالی فرمود ای موسی آنچه طلب کنی عطا میکنم و هر طلبی که دارد از تو روا
بآن میرسانم گفت ای خدای عز و جل فلان شخص بنی اسرائیل گناه عظیم کرده است و التماس میکند که
او را عفو

او را عفو کنی ای خالق مهربان ندا آمد ای موسی عفو میکنم و میآمرزم گناهان هر کس را که توبه کند و از من
طلب آمرزش نماید هر گناهی که باشد مگر کشنده حسین مظلوم که او را نخواهم آمرزید هر چند توبه نماید
چنانچه در حدیث دیگر حضرت موسی بعد از وفات برادرش هرون عرض کرد ای خداوند من بیامرز برادر
من هرون را فاوحی الله تعالی یا موسی لو سئلتنی فی الاولین و الاخرین
لاجبتک ما خلا قاتل الحسین فانی انتقم له من قاتله یعنی ای موسی اگر در حقیقت بوی
که اینطور اگر از من طلب آمرزش جمیع خلق اولین و آخرین نمائی اجابت تو خواهم کرد مگر کشنده حسین را
پس از او انتقام خواهم کشید بجهت خاطر حسین پس حضرت موسی از روی تعجب عرض کرد که ای پروردگار
من حسین کیست که اینقدر مرتبه دارد در نزد تو ندا آمد الذی مر ذکره علیک بجانب
الطور یعنی حسین آن کسی است که گذشت ذکر او بر تو در جانب کوه طور در مرتبه و مقام او را شنیدی تو
دیگر موسی عرض کرد ای پروردگار چه کسی او را میکشد ندا آمد ای موسی میکشد او را امت جدش و او را امت جفا
کار ظالم بیرحم در زمین کربلا بعد از آن خداوند عالم مثل شخص مصیبت زده که دل [illegible]
شروع فرمود بذکر مصیبت آنحضرت که ای موسی بعد از آنکه آن امام مظلوم را از روی ظلم و ستم از روی جفا
هلاک کنند اسب آنحضرت فرار میکند و [illegible] و فریاد میزند و شیهه میکشد در صحرا و بشیهه خود
میگوید الظلیمة الظلیمة من امة قتلت ابن بنت نبیها یعنی داد و فریاد از ظلم
امتی که کشتند

اشقیا که کشتند پسر دختر پیغمبر خود را از برادر رحم نکردند و یک قطرهٔ آب فرات بگلویش نرسانیدند
و بیگناه سر او را از قفا بریدند و شروع نمودند به ربودن و پوشیدن بدن شریف و جسم لطیف
لطیف آنحضرت و پیشانی و صورت خود را بخاک و خون می مالید و آن اسب با وجود بی‌زبانی فریاد و
صیحه میزد و میگریست مثل زن بچه مرده بحدی که هر کس حاضر بود بتعجب درآمده بود و چون هیچکس
نمانده بود که خبر کربلا مظلوم را بخیمهای حرم بیاورد ذو الجناح روانهٔ خیمها شد بعد از آنکه در
تفحص خیمه زنان حرم برآمد در آنحال فریاد میکرد بنحوی که صدای او آن بیابان را پر کرده بود فرا
گرفته یا موسی فیبقی ملقی علی الرمال من غیر غسل و لا کفن بعد از آنکه حسین مظلوم
را بعد از شهادت عریان انداختند بر روی ریگها و خاکها بی غسل و کفن نه کسی او را غسل میدهد و نه
کسی او را کفن مینماید و نه کسی بر او نماز میکند قال الامام ع دمه غسله و ثیابه قطنه
والتراب کافوره و تنسج الریاح اکفانه یعنی خون بدنش آب غسلش بود و ...
مبارکش پنبهٔ او بود و خاک کربلا کافور و حنوط او بود و گرد و غبار یکه از باد برخواسته بود
کفن او بود و ینهب رحله و تسبی نساؤه فی البلدان از روی سب بعد از شهادت آنحضرت
غارت کرده میشود اسباب و اموال او و اسیر کرده میشود عیال و اطفال او که همه عیال و اطفال
پیغمبر بودند دیار بدیار گردانیده میشوند مثل اسیران روم و فرنگ و یقتلون ناصره و یشهرون
رؤسهم

رؤسهم معه و رأسه الشریف علی اطراف الرماح یعنی کشته میشوند جمیع اصحاب
و یاوران او و بر سر نیزها نصب کرده میشوند سرهای ایشان با سر مطهر آنحضرت و از برای اولادانش
بهره برده نشود الا من طفلهای کوچک حسین میرسند از شدت تشنگی در روز عاشورا و زبانهای
ایشان که طاقت تشنگی ندارند از کثرت عطش خشک شده و بدن ایشان خشک میشود مثل پوست کهنه
را آتش بدر میزند و منجمد میشود قال الامام ع فبکی موسی ع فقال یا رب ما لقاتلیه
من العذاب امام ع فرمود پس موسی گریست و بخدا عرض کرد چه نوع عذاب از برای قاتلین
حسین میباشد قال عذاب یستغیث منه اهل النار بالنار فرمود خدا که عذا
بی از برای ایشان میباشد که اهل جهنم از آن عذاب فرار میکنند و پناه باتش جهنم میبرند
و هرگز بایشان نخواهد رسید رحمت من و نه شفاعت جد حسین و اگر بجهت کرامت حسین نبود
هر آینه زمین ایشان را فرو میبرد موسی عرض کرد خدایا من بیزارم از قاتلان حسین و هر کس
که راضی شود بافعال ایشان ندا آمد که ای موسی من ثبت کردم و نوشتم رحمتهای خود را برای
تابعین و دوستان حسین و اعلم یا موسی انه من بکی علیه
او ابکی او تباکی حرمت جسده علی النار وارد شده در تفسیر ثقلین
در معنی قول

در معنی قول حق تعالی که فرموده است فَتَلَقّیٰ آدَمُ مِن رَبِّهِ كَلِمَاتٍ که حضرت آدم صفی
الله دید اسماء مقدسهٔ پیغمبر و ائمه علیهم السلام را بر ساق عرش پس جبرئیل او را تلقین نمود گفت
یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر بحق فاطمة یا محسن بحق الحسن والحسین ومنک الاحسان
چون آدم بنام مبارک حسین رسید و آن را ذکر نمود سالت دموعه وانکسر قلبه اشک از
دیدهٔ او فرو ریخت و دل مبارکش خاشع شده و شکسته شد و گفت یا اخی جبرئیل ما لی اذا
ذکرت الخامس ینکسر قلبی وتسیل عبرتی یعنی ای برادر جبرئیل سبب چیست که هرگاه اسم پنجمین
بجهت یاد میکنم دلم میشکند و اشک از دیده‌ام جاری میشود جبرئیل گفت یا آدم ولدک هذا
یصاب بمصیبة تصغر عندها المصائب یعنی ای ابو البشر این فرزند تو بمصیبتی مصیبت زده شود
که در برابر آن تمام مصیبتها کوچک باشد آدم گفت آن مصیبت چیست جبرئیل شروع نمود در ذکر مصیبت حسین
مثل شخص مصیبت زده گفت یا آدم یقتل عطشانا غریبا وحیدا فریدا لیس له ناصر ولا معین
یعنی ای آدم این فرزند تو حسین کشته میشود در حالتیکه تشنه و غریب و یکه و تنها بوده باشد ولو تراه یا آد
م وهو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتی یحول العطش بینه وبین السماء کا
لدخان یعنی اگر ببینی ای آدم او را در حالتیکه میگوید وا عطشاه داد از تشنگی وا قلة ناصراه فریاد از بیکسی
و بی یاوری و کار او بجائی رسد که تشنگی حایل شود میان او و میان آسمان مثل دود یعنی از شدت تشنگی عالم
بچشم مبارکش

بچشم مبارکش تیره و تار گردد و چشم مبارکش آسمان را نه بیند پس [illegible] هیچ کس جواب
ندهد [illegible] نرسد مگر بشمشیرها اقوام اشرار و شربت مرگ [illegible] و بحقیقت که بعد از کشتن آب
بدنش را [illegible] او را پامال نمودند آن مظلوم غریب بروی خاک افتاده بود و در کار جان دادن
بود و در آن حال اگر شربت آب طلبید گویا دفعه آخر بود چنانچه از اخبار معلوم میشود فرمود کیست
آب من دهید تا جد من ضامن شما بوده باشد در روز جزا از آتش جهنم یا بگذارید بخود را بگذا
[illegible] یک قطره آب [illegible] بعد شروع کنید در کشتن من چراکه [illegible] یکبار شده است
ثُمَّ قَالَ جَبْرَئِيلُ يَا آدَمُ فَيُذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنَ الْقَفَاءِ یعنی ای آدم بعد از آنکه جراحتها
بسیار زخمهای بسیار بر جسم شریف آن مظلوم زنند پس او را مثل گوسفند قربانی از قفا ذبح خواهند
کرد یا آدم وینهب رحله اعداؤه ای آدم دشمنان اموال و اسباب او را تا
راج میکنند ای آدم بعد از آنکه آنحضرت را شهید نمودند غارت کردند خیمه‌ها و اسباب او را
سر مبارک آنحضرت و سرهای اصحاب آنحضرت را بر سر نیزه نصب خواهند کرد و بشهرها خواهند گردانید با
آن سرها اسیر خواهند نمود زنان و عیال او را چنانچه گذشته است در علم خداوند منان فبکی آ
دم وجبرئیل بکاء الثکلی پس آدم و جبرئیل گریستند مثل گریستن زن بچه مرده مصاحب سراج
القلوب در تفسیر آیهٔ مبارکهٔ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا
زوجها

دوم جهارا روایت کرده است که مراد از زوج آدم حواست در روایتی دیگر آمده است که حوا چون آفریده
شد مصور شد بصورت انسیه که آفتاب تابان را خجل حوران و غلمان را شرمنده و خجل
منفعل می نمود پس نظر او افتاد که حق تعالی هیچ چیز را گرامی تر خلق کرده است پس حق تعالی جبرئیل امر کرد
که دست او را گرفت در روانه بسوی بهشت کرد ناگاه صورتی دید که نور آفتاب را تیره میکرد
و غلمان را خجل و شرمنده میساخت و بر کرسی از نور که خداوند منان بامر کن فکان ایجاد کرده
نشسته است و بر سر مبارکش تاجیست مرصع بجواهر که چشمها را خیره میکرد و در گردن مبارکش طوقی
است که خداوند جبار به ید قدرت خود ساخته است و در دو گوشش دو گوشواره است که مملو
است از آن ماهها پس تعجب کرد حوا از آن صورت و قالت یا اخی جبرئیل من هذه گفت
ای جبرئیل این زن کیست با این عظمت جبرئیل گفت این زن فاطمه زهراست حوا گفت این تاج
چیست که بر سر او است جبرئیل گفت این پدر او محمد مصطفی است گفت این طوق که بر گردن دارد چیست
گفت شوهرش علی مرتضی است گفت این دو گوشواره که در گوش او است چیست گفت حسن
و حسین است گفت ای جبرئیل گفت ای جبرئیل هر وقت که چون نظر میکنم بگوشواره چپ لرزه میگیرد
بدن من و لرزه بر بدن من میافتد و دلم خاشع و شکسته میشود ناگاه جبرئیل آه کشید و گریست
و قال انه قد قتل علیه الملک الجلیل انه یمضی قتیلا و وجهه علی التراب

علیل

علیل بغیر گفت حوا آیا این کدام خداوند جلیل چنین مقدر فرموده است که این فرزند کشته میشود و
در خاک و خون آغشته از دنیا بیرون میرود و بعد از آن جبرئیل گفت فلم یر من القوم الا
الطغیان و قساوة القلب و الشنآن پس از آن قوم بیحیا ظاهر شود مکر طغیان و
قساوت قلب و عداوت پس او را میکشند و زنان او را اسیر میکنند از روی ظلم و عداوت
پس حوا آه سرد کشید که هر کس میدید اعانت میکرد و او را حوران و غلمان بهشت
بگریه در آورد و بر آنحضرت بسی گفت که کیست این فرزند نام او چیست فانذادت بکاء و
لعنت قاتلیه صباحا و مساء بغیر بیکدیگر حوا زیاد شد و شدت گریست و لعنت
کرد قاتلان او را هر صبح و شام ملکه علی الدوام از ام سلمه منقول است که روزی پیغمبر صلعم
داخل شد و از عقب او علی داخل شد امام حسن داخل شد و بعد از آن امام حسین داخل شد و در
نزد آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت امام حسن را گرفت و بر ران راست نشانید و امام
حسین را بر ران چپ خود نشانید و گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را می بوسید ساعتی نگذشت
لب حسن میبوسید و زمانی زیر گلوی حسین میمالید ناگاه جبرئیل در رسید از جانب رب جلیل
و گفت یا رسول الله آیا حسن و حسین را دوست میداری حضرت فرمودند چگونه ایشان را
دوست نداشته باشم و حال آنکه دو ریحان گلستان منند و دو تازه نهال بوستان منند

و دو نور

دو نور بصر بند و دو پارهٔ جگر بند و دو فرزند ارجمند بند و دو آرام دل مستمند بند و دو راحت جان بند و
دو روح روان بند جبرئیل گفت یا رسول الله حق تعالی بر ایشان حکم کرده است که تو باید بر آن حکم صبر
کنی خواجهٔ عالم فرمود حکم خدا چیست جبرئیل عرض کرد که جمعی از اشقیاء امت تو بزهر فرزند حسن را بباد د
هند و حسین را از تیغ کین سر جدا سازند حضرت فرمود هؤلاء یؤمنون بی و یرجون
شفاعتی و یقتلون اولادی این گروه بمن ایمان آورند و شفاعت من امید میدارند
و فرزندان مرا میکشند بعد از آن حضرت فرمود بچه گناه حسن و حسین را بکشند جبرئیل عرض کرد که
بدون تقصیر و خطا بلکه بجهت دو سعادت و درجات پس خواجهٔ عالم افسرده و گلستان خاطر مهر بنیاد آن
دم پژمرده گردید و سیلاب اشک از جوی بار دیدهٔ آن سرو بوستان بر رخسار انور او جاری گردید پس
جبرئیل عرض کرد که یا رسول الله هر پیغمبر را دعا مستجاب است اگر بخواهی دعا کن که خدا این مصیبت
از فرزندان تو دور گرداند و اگر خواهی مصیبت ایشان را ذخیره کن از برای شفاعت گنهکاران امت در روز
قیامت حضرت فرمود ای برادر من بحکم خدا راضیم و بقضای او صابرم و هر چه رسد بآن
راضی و شاکرم و نمیخواهم مگر آنچه را او میخواهد و میخواهم آنچه را فرزندان من خواهد کرد مصیبت
ایشان را ذخیرهٔ شفاعت گنهکاران امت نمایم و در چند حدیث رسیده که بعد از آنکه جبرئیل
خبر شهادت امام حسین را به پیغمبر داد حضرت گریان شد پس جبرئیل گفت میخواهی بنمایم بتو
تربت را

تربتی را که حسین بر آن کشته خواهد شد حضرت فرمود آری پس جبرئیل در یک چشم بر هم زدن ما بین
موضعی که پیغمبر نشسته بود و موضعی که حسین در آنجا کشته خواهد شد زمین فرو برد بنحوی که آن دو موضع
موضع متصل شدند در کربلا نزدیک آمد و قدری از خاک آنجا برداشته زمین بهمین نحو عود نمود
که بود بجای خود برگشت و آن تربت را به پیغمبر داد حضرت آن را گرفت و بوئید گفت خوشا حال
تو ای تربت و خوشا حال کسیکه در تو کشته خواهد شد و در بعضی روایات رسیده که میکائیل
بزیارت پیغمبر آمد و امام حسین را در نزد او دید خبر شهادت او را به پیغمبر رسانید و قدری
تربت کربلا را باو داد و در بعضی اخبار رسیده که چون حسین متولد شد هیچ ملکی از ملائکه
آسمانها نماند مگر آنکه بزیارت پیغمبر آمدند و او را تهنیت و مبارکباد گفتند و خبر کشته شدن
حسین را در کربلا بسمع شریف پیغمبر رسانیدند و او را تربت دادند و قدری از خاک کربلا باو دا
دند حق تعالی خواست که هلاک کند قوم نوح را در حکم کرد باو که کشتی نماید الواح درخت ساج را چون کشتی تمام نمود آن را انداخت
که چه عمل نماید بآن پس جبرئیل فرود آمد و تعلیم نمود باخبار بهیئت کشتی را و با جبرئیل بود تا بوقتی که رسید بجوف آن صد هزار
مسمار بود پس همه را در کشتی زد با آن مسمارها باقی ماند پس حضرت نوح دست خود را دراز نمود بیکی از مسمارها
بار ماند ناگاه دید که آن مسمار روشن و نورانی شد بمثابهٔ ستارهٔ بزرگی که در افق آسمان آشکارا
پس نوح متحیر گردید حق تعالی آن مسمار را بلسان فصیح گویا گردانید که منم باسم بهترین انبیاء محمد بن عبدالله
پس جبرئیل

پس جبرئیل فرود آمد و حضرت نوح از او سؤال نمود که چیست آن مسمارها که دیده ام مثل آن را جبرئیل
گفت جبرئیل گفت آن مسمار باسم سید انبیاء محمد بن عبدالله است بکوب آن را در جانب مقدم کشتی پس حضرت
نوح مسمار دویم را برداشت که آن نیز روشن و نورانی شد سؤال نمود از جبرئیل که چیست این مسمار گفت
این مسمار برادر و پسر عم پیغمبر سید اوصیاء علی بن ابی طالب است بکوب آن را در جانب مقدم کشتی
پس حضرت نوح مسمار سیم برداشت که آن نیز روشن و نورانی شد جبرئیل گفت که این مسمار فاطمه بنت حضرت است
بکوب آن را بطرف مسمار والدش پس حضرت نوح مسمار چهارم را برداشت آن نیز روشن و نورانی شد گفت که
این مسمار حضرت امام حسن است بکوب آن را بطرف مسمار پدرش پس حضرت نوح مسمار پنجم را برداشت
آن نیز روشن و نورانی گردید و از آن مسمار رطوبتی ظاهر شد جبرئیل گفت که این مسمار حضرت امام حسین است
بکوب آن را بجانب مسمار والدش پس حضرت نوح فرمود که ای جبرئیل چیست این رطوبتی که ظاهر شد
جبرئیل گفت این رطوبت و تری خون است فذکر قصة الحسین و ما تفعل الامة به
پس جبرئیل ذکر نمود قصه پرغصه کربلا را و آن ظلمها که امت روسیاه با آن برگزیده خدا میکنند پس لعنت
خدا باد بر قاتل و ظالم و خاذل آن بزرگوار و گریه آدم و حوا در بهشت بعد از آنکه از سر گوشوارهای
سبز و سرخ در گوش آن شخص که بصورت جمال خیر بود در بالای تخت که از یاقوت سرخ بود و در گوش
از زمرد سبز یکی دانه یاقوت سرخ بود که به تفصیل مذکور است در بحر نور بر دل سید الشهداء ابی عبدالله
و چون بر حضرت

و چون بر حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام ملکوت آسمانها را نمودند نظر نمود بر عرش اعظم
پنج نور مقدس دید که احاطه نموده اند عرش را پس بر آسمانها شریفه ایشان رسید گفت محمد بن عبدالله
و اوصیا و دختر اوست گفت سبب چیست
گفت ای ابراهیم بدان که بر صاحب این پنج نور مقدس چه ظلمها میکنند چون شمه رسید آن را شنید و چون
مغموم گردید و دیدند که بر او تلخ شد و در حضرت صادق رسیدند از تفسیر آیه فنظر نظرة فی النجوم
فقال انی سقیم تعبیر نظر نمود نظر کردن ابراهیم در ستارها پس گفت من مریضم حضرت فرمود نمود حساب
کرد و دید که آنچه وارد خواهد شد بر حسین پس گفت من بیمار و مریض شدم بجهت آنچه خواهد کرد بر حسین و چون حق تعالی
به زکریا خبر داد که کهیعص تعبیر از کربلا است هیئت شهادت حسین و عترت او بامر یزید بالب تشنه و ایشان صبر
خواهند نمود پس سه روز از خانه بیرون نیامد و در گریه و زاری بود و کسی را بنزد خود راه نداد پس عرض کرد خدا
وندا مرا نیز فرزندی کرامت فرما و او را قرة العین من گردان و مرا فریفته محبت او گردان و او را از
من ببر که حسین گردان نسبت بجنابش پس یحیی را در صغیر او بدید آورد حضرت بحزن دل جلیلت شد در مصیبت
فرزندش بدید آورد پس خداوند عالم یحیی را بار کرامت فرمود آخر الامر بامر پادشاه زناکار
که در وقت حضرت یحیی او ملکیت مستفید بود از پادشاه در زمان خدا پس استعمال کرد که ممکن بر تو حلال نیست
بسبب آن زانیه که پادشاه با او زنا کرده و در وقتیکه آن پادشاه مست بود سر این مظلوم را در میان
طشت بریدند

طشت بریدند و آن مطهر بریده با ملعون سخن میگفت و میگفت ز رحمت خدا بدور کسی این عمل بر تو حلال ساخت
چون خون شریف را بر زمین ریختند بجوش آمد در روایتی یک قطره از خون او بر زمین ریخت بجوش آمد و هر چند
بر روی آن خاک ریختند باز میجوشید و ظاهر شد تا آنکه آل ... پیدا شد آخر الامر بخت النصر مسلط گردید
بنی اسرائیل را بر سر آن خون بقتل آورد تا آن خون از جوش افتاد و چون بیوشع و دردی اسماعیل
صادق الوعد را کشتند سطاطائیل ملک عذاب آمد و عرض کرد خدا مرا فرستاد که اگر خواهی قوم را عذاب نمایم
اسماعیل فرمود نمیخواهم بلکه در این باب اقتدا میکنم بحسین فرزند پیغمبر آخر الزمان که مظلوم است میخواهم
مظلوم باشم و در ایام رجعت قصاص خود را مطالبه نمایم و از زرهه بنت منیه منقول است که حضرت
موسی ... در شبی که حق تعالی باو خطاب فرمود نظر نمود بهر درختیکه در کوه طور است و هر سنگی و نگینی که
در انگشت او بود تا طوبی باشد بذکر محمد و دوازده وصی او حضرت موسی عرض کرد خداوندا ...
ایشان حق تعالی فرمود ای پسر عمران من خلق نمودم ایشان را قبل از اینکه خلق نمایم نورها را خلق نمودم
ایشان را در خزانه قدس خود متنعم بودند در ریاض مشیت من علوم ... جستند از روح
جبروت من ... در اقطار ملکوت من تا زمانیکه خواستم مشیت خود را جاری
نمودم قضا و قدر خود را ای پسر عمران من سبقت گرفتم با ایشان از برای تقرب تا اینکه رسانیدم
با ایشان بهشت ها خود را ای پسر عمران ... بگو ایشان بد ... ایشان اند خزینه علم من
و ظرف حکمت

و ظرف حکمت من و معدن نور من حسین بن علوان میگوید بخدمت امام جعفر صادق ع
عرض کردم فرمود ... حق است و نشان حضرت عیسی در کربلا معلا و کربلا ... اوبا آهوان
موجود است

در بیان شرافت زمین کربلا است بر سایر اماکن و در کتاب کامل الزیاره از [illegible] روایت کرده است که حضرت صادق فرمود که قبر حسین بن علی علیه السلام بیست ذراع در بیست ذراع روضه ایست
از ریاض بهشت که آنجا موضع است محل عروج به آسمان و نیست ملک مقربی و نه نبی مرسلی مگر آنکه
سؤال می نماید از حق تعالی که زیارت کند آن حضرت را پس فوجی فرود می آیند و فوجی بالا می روند و
بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمودند بدرستیکه زمین کعبه گفت کیست مثل
من و حال آنکه بنا شده است بر پشت من خانه خدا که زیارت می کنند مردمان از هر راه دوری و قرار
داده شده ام حرم خدا و محل امن پس وحی فرمود حق تعالی بسوی او که باز دار نفس خود را و قرار بگیر
که نیست فضل تو بر زمین کربلا مگر مانند سوزنی که فرو برده شود در دریا و بردارد آن از آب دریا
پس نیست فضیلت تو مقدار آن آبی که سوزن از آب دریا برداشته است و فضیلت کربلا نمی
بود اگر نبود کربلا ترا فضیلت نمی دادم و اگر نبود آن کسی که در زمین کربلا است ترا
خلق نمی کردم و نه آن خانه را که بسبب او فخر می کنی پس قرار بگیر و طلب نما فرو تنی را و باش
فروتن و متواضع و ذلیل و خوار [illegible] که فرو بیاید [illegible] نسبت به زمین کربلا و اگر چنین
نکنی فرو می برم ترا در زمین جهنم و ایضاً از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است که خدا
و در علم خلق شود زمین کربلا را پیش از آنکه خلق نماید کعبه را بمدت بیست و چهار هزار سال
و مقدس

و مقدس گردانید زمین کربلا را و مبارک گردانید آن را و همیشه مقدس و مبارک بوده قبل از خلق
نمودن خدا خلق را و همیشه مقدس و مبارک خواهد بود تا اینکه بگرداند خداوند عالم آن را بهترین
زمینی که در بهشت است و بهترین منزل و مسکنی که ساکن میگرداند خداوند دوستان خود را در بهشت
و ابو الجارود روایت کرده است که حضرت امام زین العابدین فرمود که بتحقیق که خدا کربلا را حرم
امن مبارک پیش از آنکه خلق کند زمین کعبه را و بگیرد آن را حرم بمدت بیست و چهار هزار سال و چون
خدا زمین را بجنباند [illegible] و زایل گرداند زمین کربلا را همچنین وضع بالا برده با نور و صفا
فراو داده میشود در بهترین روضه از ریاض بهشت و بهترین مسکنی در بهشت که ساکن نمیشود در آن مگر
پیغمبران و رسولان یا فرمود اولو العزم از پیغمبران و آن زمین روشنی میدهد در میان باغهای
بهشت چنانکه ستاره درخشنده روشنی میدهد در میان ستارگان از برای اهل زمین و میپوشاند نور
آن زمین دیدهای اهل بهشت را بالتمام و آن زمین ندا میکند منم زمین خدا آنچنان زمینی که مقدس
و طاهر و طیب و مبارک که در بر دارم سید شهدا و سید جوانان بهشت را و روایت شده است
از ابن عمیر [illegible] بقعه آنجناب است که تکلم نمود در آن حضرت موسی بن عمران مناجات
نمود با نوح در آن زمین و آن زمین گرامیترین زمینها است نزد خدا و اگر چنین نبود هر اینه انبیا را و
اولیاء خود را در آن ودیعت نمیگذاشت پس زیارت کنید قبور ما را [illegible] و حضرت صادق
فرمود [illegible]

فرمود که خاک حایر از تربت بیت المقدس است و حماد بن ایوب از حضرت صادق روایت
کرده است که رسول خدا فرمود که حضرت سلیمان [illegible] زمینی که آن را کربلا میگفتند و آن زمینی
بقعه آنجناب است که بوده است برای قبر امام علیه السلام مناجات داده است برای مؤمنین [illegible]
آورده [illegible] نوح در طوفان [illegible] مروی است که حضرت صادق فرمود که زیارت کنید کربلا را و قطع نکنید
رفتن بکربلا را بدرستیکه آن مشهد است بهترین اولاد پیغمبران را و ملائکه زیارت نمودند کربلا را
در وقت هزار سال پیش از آنکه ساکن شود در آن جدم حسین و نیست شبی که نگذرد مگر آنکه
جبرئیل و میکائیل زیارت میکنند او را [illegible] که مغفور شود [illegible] وطن و
صفوان جمال روایت کرده است که حضرت صادق فرمود بدرستیکه خداوند عالم فضیلت داده
بعضی از زمینها و آبها را بر بعضی پس بعضی از آن زمینها تفاخر نمودند و بعضی [illegible] نمودند بنا
[illegible] آب و زمینی که [illegible] نکرده اند تواضع از برای خدا حق آنکه مسلط
گردانید بر کعبه مشرکین را و فرستاد بسوی آب زمزم آب شور تا اینکه فاسد شود طعم آن آب و
بدرستیکه کربلا و آب فرات اول زمینی و اول آبی است که خدا آن را [illegible] مقدس
گردانید و مبارک گردانید پس فرمود خداوند عالم با آن زمین که تکلم نما با آنچه که خدا فضیلت
داده است ترا پس آن زمین گفت در زمانی که زمینها و آبها افتخار نمودند بعضی بر بعضی منم زمین
خدا که مقدس

خدا که مقدس و سامی و شعار زینت فرو آن است و سنت فخر [illegible] خاضع و ذلیل در
نزد کسی که [illegible] راه داده است و فخر سنت بر کسی که [illegible] است بلا شک است
از برای خدا بس خداوند عالم [illegible] زبان را و زیاد فضیلت [illegible] آن [illegible]
او سبب تواضع [illegible] از برای خدا حضرت صادق فرمود کسی که تواضع کند از برای خدا
بلند میکند آن را خداوند عالم و کسی که تکبر کند [illegible] مر ما ید او را [illegible] علی ارض

کربلا   أزور إمام الفاضل المفضلا   در وصف [illegible] زیارت [illegible]
مفضل او   أزور من سليل رسول الله وابن وصيه   وسيد شباب الجنان
المؤملا   حسين بن بنت المصطفى خيرة الورى   واكرم خلق الله طرا و
افضلا   زیارت [illegible]
با راستی [illegible] فاطمه [illegible] افضل خلایق را قتیل بنی حرب
والا امیه   قد [illegible] القتيل المستظام المحبب لا ان حسین [illegible]
[illegible] بیابان [illegible] وحث السرى
بطوى الفيافي متيما   الى ان اتى في سير ارض كربلا   ان حسین [illegible]
روز راه رفت و بیابان قطع نمود تا زمین کربلا رسید فلم تنبعث مهرة الحسين بخطوة
فقال الا

فقال يا صحب ما هذا الفلا   فقالوا فيسمى كربلا فقال لا [illegible]
[illegible] قف [illegible] البلا   وجه [illegible] زمین کربلا رسید [illegible] چند
او را تا [illegible] گفت [illegible] کربلا
گویند چون نام کربلا را شنید گفت [illegible] از زمین [illegible] کربلا
نازل شد این زمین محل اندوه و غم است و این [illegible] موضع مصیبت و ماتم است هر وحشی
[illegible] در این زمین [illegible] و هر جنبنده که در این ساکن است در
ناله و الم است [illegible]
[illegible] و اسمی مخزن [illegible]
[illegible]
[illegible] طوفان

در بیان ولادت با سعادت خامس آل عبا و امام سعدا و شهدا و اهل صبر و ابتلا و ذکر شهادت
رسالت و دو حضرت بار امامت و خلافت اعنی امام شهید مظلوم ابی عبدالله الحسین علیه السلام

مشهور میان علمای امامیه آن است که ولادت آنحضرت در مدینه مشرفه در سال سیم ماه شعبان
از سال چهارم هجرت واقع شد و بعضی پنجم ماه مذکور نیز گفته اند و اکثر گفته اند که روز پنجشنبه بوده
و روز سه شنبه نیز گفته اند و در توقیع حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که بقاسم بن علاء
همدانی نوشته است مذکور است که ولادت آنحضرت در روز پنجشنبه سیم ماه شعبان واقع شد
و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که ولادت آنحضرت در پنجم ماه
شعبان سال چهارم هجرت بود و شیخ طوسی در تهذیب گفته است که ولادت آنحضرت در
آخر ماه ربیع الاول بود در سال سیم هجرت و این خلاف مشهور است و حضرت رسالت آن
حضرت را بامر حق تعالی حسین نام کرد بنام پسر کوچک هارون که او را شبیر نام داشت و در لغت شبیر
بمعنی حسین است چنانچه در ولادت حضرت امام حسن گذشت و کنیت آنحضرت ابو عبدالله بود
و ابو علی نیز گفته اند و القاب شریفه آنحضرت رشید و طیب و وفی و سید و زکی و مبارک و سبط
و شهید و سعید بود و از حضرت امام رضا ع منقول است که نقش نگین آنحضرت ان
الله بالغ امره بود و از حضرت صادق ع مرویست که نقش نگین آنحضرت الحمد لله بود و
بود و در روایتی

در بیان ولادت

بود و در روایت دیگر فرمود که نقش یک انگشتر آنحضرت لا اله الا الله عدة للقاء الله
بود و نقش انگشتر دیگر آنحضرت ان الله بالغ امره بود و در روایت حسن دیگر منقول است که
مردی از آنحضرت پرسید که مردم میگویند که چون حضرت امام حسین را شهید کردند انگشتر او را
از دستش بیرون آوردند حضرت فرمود که چنین نیست بلکه حضرت امام حسین امام زین العابدین
را وصی خود گردانید و انگشتر خود را در انگشت او کرد و امر امامت را باو گذاشت چنانچه
حضرت رسول با امیر المؤمنین کرد و امر امامت را باو گذاشت و امیر المؤمنین با امام حسن و امام حسن
با امام حسین و آن انگشتر به پدرم رسید و از پدرم بمن رسید و آن اکنون نزد من است و
در هر جمعه در دست میکنم و با آن نماز میکنم راوی گفت که من در روز جمعه بخدمت آنحضرت رفتم
دیدم او را در اثنای نماز پس چون فارغ شد دست خود را بسوی من دراز کرد در انگشت او
انگشتری دیدم که نقش آن این بود لا اله الا الله عدة للقاء الله و فرمود که این انگشتر
جدم امام حسین است و در روایات معتبره دلالت کرده است بر آنکه فاصله میان حضرت امام
حسن و امام حسین بقدر مدت حمل بود و مدت حمل حضرت امام حسین شش ماه بود و ابن بابویه
بسند معتبر روایت کرده است که صفیه دختر عبد المطلب گفت که قابله حضرت امام حسین بودم چون
آنحضرت از شکم مادر بیرون آمد حضرت رسول فرمود که ای عمه بیاور فرزند مرا گفتم یا رسول الله هنوز
او را پاک نکرده

او را پاک نکرده ام حضرت فرمود که تو او را پاک میکنی خدا او را پاک و مطهر کرده است پس چون
بخدمت آنحضرت بردم او را در دامن گرفت و زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت و حسین
میمکید و او میمکید چنان میدانم که شیر و عسل از زبان آنحضرت جاری میشد پس میان دو دیده او را
بوسید و او را بمن داد و میگریست و میفرمود که خدا لعنت کند گروهی را که ترا شهید کنند ای فرزند
و این سخن را سه مرتبه فرمود گفتم پدر و مادرم فدای تو باد کی او را خواهد کشت فرمود که باقیمانده گروه
ستمکننده از بنی امیه لعنهم الله و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که جبرئیل بر حضرت رسالت نازل شد پیش از ولادت حسین و گفت از برای تو پسری متولد
خواهد شد که امت تو بعد از تو او را شهید کنند حضرت فرمود که مرا احتیاج بچنین فرزندی
نیست و بعد از آنکه سه مرتبه این مخاطبه شد حضرت امیر المؤمنین را طلبید و فرمود که جبرئیل
مرا خبر داد از جانب خداوند عالمیان که فرزندی از تو متولد خواهد شد که امت تو بعد از تو
او را شهید کنند حضرت امیر فرمود که مرا حاجتی نیست بچنین فرزندی تا آنکه سه مرتبه این مخاطبه
شد در مرتبه سیم فرمود که در او و فرزندان او امامت و وراثت آثار علوم و دین و
اخبار خواهد بود پس بسوی فاطمه فرستاد که خداوند بشارت میدهد ترا بفرزندی که امت
تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد حضرت فاطمه گفت ای پدر مرا احتیاج بچنین فرزندی نیست
تا آنکه سه

تا آنکه شبی در این مخاطبه واقع شد هر شب فاطمه جناب جواب ... پس حضرت فرستاد
که او و فرزندان او پیشوایان دین و وارثان آثار و خازنان علم خواهند بود
فاطمه گفت که راضی شدم از خداوند عالمیان پس حامله شد بحضرت امام حسین و بعد از شش ماه
آنحضرت متولد شد و فرزندی که شش ماهه متولد شود زنده نمانده است مگر حضرت امام حسین و حضرت
عیسی و در روایتی دیگر حضرت یحیی پس ام سلمه محافظت آنحضرت متکفل شد و حضرت رسول هر روز
می آمد و زبان مبارک خود را در دهان حضرت امام حسین می گذاشت و می مکید تا سیر میشد پس حق
گوشت او را از گوشت حضرت رسول رویانید و از حضرت فاطمه و از دیگری هیچ شیر نخورد پس
حق تعالی این آیه را فرستاد که و حمله و فصاله ثلثون شهرا حتی اذا بلغ اشده و بلغ ا
ربعین سنة قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و علی وا
لدی و ان اعمل صالحا ترضاه و اصلح لی فی ذریتی یعنی مدت حمل او و شیر باز گرفتن
او سی ماه بود تا آنکه چون بحد قوت بدن و عقل رسید در چهل سال از عمر او گذشت گفت پروردگار
کارا الهام کن مرا و توفیق بده که شکر کنم نعمت ترا که انعام کرده بر من و بر پدر و مادر من و اصلاح
کن از برای من بعضی از ذریت مرا حضرت فرمود که اگر نگفته بود ذریت مرا همه آنها فرزندان
او امام می بودند و لیکن مخصوص گردانید بعضی را و علی بن ابراهیم روایت کرده است در تفسیر آیه
کریمه و وصینا الانسان

کریمه و وصینا الانسان بوالدیه حسنا حملته امه کرها و وضعته کرها که
وصیت کرد حق تعالی انسان را بنیکی بوالدین که مراد از احسان رسول خداست و مراد بوالدین
حسن و حسین اند مؤلف تحفة البقاء گوید که غیر از این معانی بوالدین گفته اند این است که امام علم
والد است از برای تربیت و شفقت بودن بر ایشان و واجب بودن اطاعت ... امام
و بودن حیات ایشان بعلم و ظهور علم از امام و بنا بر این معنی تفسیر ... که وصیت کردیم ا
نسان را بامام حسن و حسین که دو والد معنوی باشند از برای خواطر امر کنند و بنیکی کرد
ن بر رسول باعتبار انتساب ایشان برسول و وصیت کردن رسول به اعانت ایشان
این معنی بحسب باطن آیه است و اما ترجمه ظاهرش الهان است که وصیت نمودیم انسان را
به پدر و مادر خود از راه نیکی کردن با ایشان حامله شد مادر او از روی کراهت و وضع کرد
او را از روی کراهت حضرت فرمود که مراد از والدین حسن و حسین است و آن کسی که وضع حمل
او از روی کراهت بود حضرت امام حسین است زیرا که حق تعالی بشارت داد حضرت رسول را
بولادت حسین و بآنکه امامت در فرزندان او خواهد بود تا روز قیامت پس خبر داد آنحضرت را
چه خواهد رسید بحضرت امام حسین و فرزندان او و در عوض این مصیبت فرمود که امامت در فرزندان
او باشد پس خبر داد که امام حسین کشته خواهد شد حق تعالی او را در رجعت بدنیا بر خواهد گردانید و او
تا دشمنان

تا دشمنان خود را بکشند و او را پادشاه جمیع زمین خواهم گردانید چنانچه حق تعالی فرموده است که و نرید
أن نمنّ على الذين استضعفوا في الأرض ونجعلهم أئمة ونجعلهم الوارثين یعنی و می‌خواهیم
منت گذاریم بر آنها که ضعیف گردانیده اند ایشان را در زمین و بگردانیم ایشان را امامان و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین و باز فرموده است که ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر
أن الأرض يرثها عبادي الصالحون یعنی به تحقیق که نوشتیم در زبور بعد از توریت که
زمین را میراث خواهند برد بندگان شایسته من پس حضرت فرمود که بشارت داد خدا پیغمبر
را که اهل بیت او پادشاه زمین خواهند شد و به دنیا رجعت خواهند کرد و دشمنان خود را خواهند
کشت پس حضرت رسالت فاطمه را خبر داد به ولادت حسین و شهید شدن او پس حامله شد بار
بار اهل بیت پس حضرت فرمود که هرگز ولادت کسی را که او را بشارت دهد بکسی و حامله شود بار او
بچه او مغموم شود که این خبر را شنفت از او به سبب شنیدن قتل او و در وقت وضع حمل نیز کراهت داشت
به سبب این و میان ولادت امام حسن و حامله شدن به امام حسین نفسه یک طهر فاصله بود و امام حسین
در شکم مادرش شش ماه ماند و مدت شیر خوردنش بیست و چهار ماه بود برای این حق تعالی فرموده است
که مدت حمل او و باز گرفتن او از شیر سی ماه بود و در شیخ طوسی و دیگران به سندهای معتبر از حضرت علی بن
موسی الرضا روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین متولد شد حضرت رسول آمد و اسما بنت
عمیس را گفت

عمیس را گفت که بیاور فرزند مرا اسما گفت که آن حضرت را در جامه سفیدی پیچیدم و نزد حضرت
رسالت بردم حضرت او را گرفت و در گوش راستش اذان گفت و در گوش چپ او
گوش چپ او اقامه گفت پس جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام می‌رساند و می‌فرماید که
چون علی نسبت به تو بمنزله هارون است نسبت به موسی پس او را به نام پسر کوچک هارون
کن که شبیر است و چون لغت تو عربی است او را حسین نام کن پس حضرت رسول صلعم او را بوسید
و گریست و فرمود که ترا مصیبت عظیم در پیش است خداوندا لعنت کن کشنده او را پس فرمود
که ای اسما این خبر را به فاطمه مگو و چون روز هفتم شد حضرت رسول الله آمد و فرمود که بیاور
فرزند مرا چون به نزد آن حضرت بردم گوسفند سیاه و سفیدی از برای او عقیقه کرد و یک ران آن را
به قابله داد و سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره تصدق کرد و خلوق بر سرش مالید پس
او را به دامان خود گذاشت و گفت یا ابا عبدالله چه بسیار گران است بر من کشتن تو پس بسیار گریست
اسما گفت پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبر است که در روز اول گفتی و امروز می‌گویی و می‌گریی
شما در پیش حضرت فرمود که می‌گریم بر این فرزند که او را خواهد کشت گروه کافر ستمکار از بنی امیه
او را خواهند کشت خدا شفاعت مرا به ایشان نرساند خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین
من می‌کند و به خداوند عظیم کافر خواهد شد پس گفت خداوندا سؤال می‌کنم از تو بحق این دو فرزند آنچه سؤال
کرد از تو ابراهیم

گردانید ابراهیم را حق و ذریت خود خداوندا تو دوست دار ایشان را و دوست دار هر که ایشان را دو
ست میدارد و لعنت کن هر که ایشان را دشمن میدارد لعنتی بزرگ باندازهٔ آسمانها و زمینها و قطب را
وندی از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسول الله میآمدند بنزد فرزندان
شیرخوارهٔ فاطمه و آب دهان مبارک خود در دهان ایشان میانداختند و بفاطمه میگفت که ایشان را
شیر مده و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون حضرت امام حسین متولد شد حضرت
فاطمه را بیماری عارض شد و شیرش خشک شد و دایه طلب کردند نیافتند پس حضرت رسول الله آمد
و انگشت ابهام خود را در دهان او گذاشت و او مکید و روزی او را در ابهام حضرت بیرون آمد و بجای
بیت دیگر زبان مبارک خود را در دهان او گذاشت و او میمکید پس چهل شبانه روز چنین کرد
و گوشت او از گوشت حضرت رسالت روئید و از جابر از حضرت امام علی نقی ع روایت
کرده است که چون فاطمه بامام حسن حامله شد حضرت رسول اراده سفر کرد پس حضرت فاطمه
گفت که جبرئیل مرا خبر داده است که پسری از تو متولد خواهد شد چون متولد شود او را شیر مده تا
من بیایم چون امام حسن متولد شد حضرت فاطمه سه روز او را شیر نداد و منتظر قدوم آنحضرت بود
چون آنحضرت بعد از گذشتن سه روز تشریف آوردند پرسید چه کردی او را گفت شیر نداده ام
که چه کردی فاطمه گفت که شفقت مادری مرا بر آن داشت که او را شیر دادم حضرت فرمود که آنچه خدا خواسته است
میشود پس

میشود پس چون حضرت امام حسین حامله شد حضرت رسول الله فرمود که ای فاطمه جبرئیل مرا خبر داده است
که پسری از تو متولد خواهد شد چون متولد شود او را شیر مده تا من بیایم اگرچه یکماه بگذرد پس حضرت ر
سول بسفر رفت و چون امام حسین متولد شد و آنحضرت در سفر بود حضرت فاطمه او را شیر نداد
تا آنحضرت از آن سفر مراجعت نمود پس او را بخدمت آنحضرت آوردند و زبان مبارک خود را در
دهان او گذاشت و او مکید تا سیر شد پس حضرت فرمود که آنچه خدا خواهد میشود و خدا میخواهد که
امامت در فرزندان تو باشد و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت امام
حسین از فاطمه و هیچ زن دیگر شیر نخورد او را بخدمت حضرت رسالت میآوردند حضرت ابهام مبا
رک را در دهان او میگذاشت و او از ابهام آنحضرت آنقدر میمکید که دو روز و سه روز او را کافی بود
پس گوشت و خون او از گوشت و خون حضرت رسالت روئید و هیچ فرزندی شش ماهه متولد نشد
که بماند بغیر از حضرت عیسی بن مریم و حسین بن علی و بسند دیگر از حضرت امام رضا ع روایت کرده است
که حضرت امام حسین را بنزد آنحضرت میآوردند و زبان مبارک خود را در دهان او میگذاشت و او میمکید
بهمان اکتفا مینمود و او از هیچ زن شیر نخورد و در کتاب عیون المعجزات مذکور است
که حضرت فاطمه امام حسن و امام حسین را از پستان چپ شیر نداد و حضرت مریم عیسی را از
ست نداد و اخبار از آن کتاب مذکور است و مشهور است که حضرت امام حسین متولد شد در شش ماه
بزرگ شد او

بهشت او رفت و او را بر داشت و بود آنجناب که تسبیح و تهلیل و تحمید میکرد خدا را و در طهور
از ام الفضل روایت کرده است که گفت در خواب دیدم قبل از تولد امام حسین ع که گویا قطعه
از گوشت رسول خدا جدا کردند و گذاشتند در دامن خود و تاویل آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردم فرمود خیر است خواب
تو و تعبیر فرمود که اگر خواب تو صادق باشد از حضرت فاطمه پسری متولد میشود و من او را بتو میدهم تا او را
شیر دهی پس واقع شد چنان که فرموده بود پس روزی حضرت امام حسین را بنزد حضرت رسول بردم و بر دا-
من او گذاشتم پس بول کرد و قطره از آن بول در دامن آنحضرت چکید پس بعضی از گوشت او را افشردم حضرت
فرمود آرام باش ای ام الفضل این جامه من شسته میشود و لکن تو بیدرد آوردی طفل مرا پس رفتم که آب بیاورم
چون برگشتم دیدم که رسول خدا میگریه عرض کردم چه چیز باعث گریه شما شده یا رسول الله فرمود جبرئیل پیش من نازل شد
و خبر داد مرا که امت من فرزند مرا میکشند و در امالی صدوق از عبد الله بن سنان روایت کرده است
که حضرت امام جعفر صادق فرمود که روزی صبح ابا بکر و عمر بخدمت رسول خدا آمدند و گفتند یا رسول الله
در شب گذشته ام ایمن تا طلوع صبح مشغول گریه بود و هیچ خواب نکرد پس حضرت فرستاد و طلب ام ایمن
چون حاضر شد حضرت فرمود خدا چشمهای ترا گریان نکند بیا در اینجا برای چه آمده اند ای ام ایمن میگریستی
تو در شب گذشته چه چیز ترا گریانید عرض کرد یا رسول الله خواب عظیم دیدم
در شب گذشته حضرت فرمود بیان کن خواب خود را از برای رسول خدا که خدا و رسول او
اعلم است

اعلم است ام ایمن عرض کرد عظیم است بر من که تکلم نمایم بآن حضرت فرمود که خواب تو
بهتر است بگو بیان نما آنچه دیده ای ام ایمن عرض کرد که دیشب در خواب دیدم که بعضی از
اعضای شما افتاده است در خانه من رسول خدا فرمود خواب نیکو دیده ای ای ام ایمن فاطمه متولد
میشود حضرت امام حسین و تو او را تربیت میکنی پس بعضی از اعضای من در خانه تو خواهد بود چون فا-
طمه متولد شد حضرت امام حسین در روز هفتم فرمان داد رسول خدا که سر او را تراشیدند و بوزن موی سر او نقره
تصدق فرمود و بجهة او عقیقه کرد پس ام ایمن امام حسین را پیچید و برد بنزد رسول خدا او را برد بنزد رسول
خدا آورد حضرت رسول فرمود مرحبا بحامل و محمول ای ام ایمن این است تاویل خواب تو ای ام ایمن
طوسی از حضرت امام رضا از آبای خود علی بن الحسین روایت کرده است که جده ام اسماء بنت عمیس
خثعمیه گفت که قابله جده حسن و حسین ع بودم چون حضرت امام حسن متولد شد رسول خدا تشریف آوردند
و فرمود ای اسماء فرزند مرا بیاور پس من او را بآنحضرت دادم در حالتیکه در خرقه زردی
پیچیده شده بود فرمود که آیا فراموش کرده ام بشما که نپیچید مولود را در خرقه زرد پس طلبید خر-
قه سفیدی و پیچید آنحضرت او را با خرقه سفید بعد از آن در گوش راستش اذان و در گوش چپ-
ش اقامه گفت و از حضرت امیر المومنین پرسید که چه نام او را نامیده حضرت عرض کرد که سبقت
نمیگیرم بر تو و سبقت نمیگیرم بر خدا در نام او که جبرئیل نازل شد و گفت خدا ترا سلام میرساند
و میفرماید

و می فرماید که علی نسبت بتو بمنزله هارون است نسبت بموسی مگر اینکه پیغمبری بعد از تو نیست
نام بگذار او را باسم پسر بزرگ هارون حضرت فرمود یا جبرئیل چیست اسم پسر هارون جبرئیل عرض
کرد شبر حضرت پرسید که شبر چیست جبرئیل عرض کرد یعنی الحسن است پس حضرت رسول
او را حسن نام کرد و چون امام حسین متولد شد پس حضرت رسول تشریف آورده فرمود ای اسما
فرزند مرا بیاور پس امام حسین را با آنحضرت دادم در حالتیکه در جامه سفیدی پیچیده بودم حضرت
او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش راست او اذان و در گوش چپ او اقامه گفت پس
جبرئیل نازل شد و گفت حقتعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که چون علی نسبت بتو بمنزله هارو
ن است نسبت بموسی پس او را بنام پسر کوچک هارون نام کن که شبیر است و چون لغت تو عربیست
او را حسین نام کن پس حضرت رسول او را بوسید و گریست و فرمود که ترا مصیبتی عظیم در پیش است
خداوند لعنت کند کشنده او را پس فرمود که ای اسما این خبر را بفاطمه مگو و چون روز هفتم شد حضرت
رسول آمد و فرمود فرزند مرا بیاور چون او را بنزد آنجناب بردم گوسفند سیاه و سفیدی را از او عقیقه
کرد و یک ران او را بقابله داد و سر او را تراشید و بوزن موی سرش نقره تصدق کرد و خلوق
بر سرش مالید بعد از آن او را در دامن خود نشانید و فرمود یا ابا عبدالله عزیز است بر من کشتن تو
گران است بر من پس عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد این چه خبر است که در روز اول گفتی و امروز میگوئی
فرمود ابکی

فرمود ابکی علی ابنی هذا تقتله فئة باغیة کافرة من بنی امیة یعنی گریه میکنم بر این پسرم که او را
گروه ستمکار از بنی امیه او را خواهند کشت و خدا شفاعت مرا بایشان نرساند در روز قیامت
خواهد کشت او را مردی که رخنه در دین خواهد کرد و کافر خواهد شد بخداوند عظیم بعد فرمود خداوندا از
تو سؤال میکنم چیزی را که ابراهیم سؤال نمود در حق ذریه خود خداوندا دوست دار ایشان را و دوست
دار کسی را که ایشان را دوست دارد و لعنت کن کسی را که ایشان را کینه و دشمنی دارد بقدریکه مملو شود میان
آسمان و زمین و در بعضی از اخبار است که فرزندان فاطمه حسن و حسین و محسن که در شکم فاطمه
شهید شد مسمی اند باسم پسرهای هارون شبر و شبیر و مشبر برای آنکه علی بمنزله هارون است
و در کتاب منتخب از ابن عباس روایت کرده است که حقتعالی اراده نمود که حسین را است
فرماید بحضرت فاطمه و تولد آنحضرت در روز دهم شهر رجب بود و چون هنگام وضع حمل آن
حضرت شد وحی فرستاد پروردگار بسوی لعیا که آن حوریست از حوریان بهشت و اهل بهشت
هر وقت که بخواهند نظر نمایند بچیز نیکوئی نظر نمایند بلعیا و از برای او است هفتاد هزار قصر
و هفتاد هزار مقصوره و هفتاد هزار غرفه که مکلل اند بانواع جواهر و مرجان و قصر لعیا
عالی است از هر قصری که در بهشت است و در وقتی که لعیا در قصر خود مشرف شود بر بهشت تمام
اهل بهشت جمیع آنچه در بهشت است روشن شوند و بهشت روشن میشود از روشنی خود و جبین او
و در حجره پروردگار

و وحی پروردگار در حین وضع حمل فاطمه سوی لعیا این بود که فرود آی بلباس دیبا و مونس فاطمه زهرا
حبیبه من باش و وحی نمود پروردگار سوی رضوان خازن جنان که آرایش در بهشت را
و زینت ده او را بجهة کرامت مولودی که متولد میشود در دار دنیا و وحی نمود بسوی ملائکه که بایستند
و صفهای خود را بیارایند به تسبیح و تقدیس و ثناء بر خدای عزوجل و وحی نمود بسوی جبرئیل و میکا
ئیل و اسرافیل که فرود آیند بسوی زمین با قندیلی از ملائکه که عبارت از نه هزار ملک است
پس لعیا فرود آمد از آسمان و بخدمت حضرت فاطمه مشرف گردید و عرض نمود مرحبا بتو ای دختر
محمد چگونه است حال تو او فرمود که بخیر است و آنحضرت از لعیا شرم میکرد و عیادت کنم چه انس
نماید بجهة او در حین فکر بود که ناگاه حوریه از حوریان بهشت فرود آمد با فرشی از فرشهای بهشت
و پهن نمود در آن منزل آنحضرت و لعیا در بالای آن فرش نشست و در وقت صبح وضع حمل آن
حضرت شد پس لعیا قابله آنحضرت گردید و ناف آن فرزند مبارک را برید و خشک نمود او را
ما بقندیلی از قندیلهای بهشت و چشمهای او را بوسید و آب دهان در دهان مبارکش انداخت
و گفت مبارک گرداند پروردگار تولد ترا و مبارک گرداند بر والدهٔ تو و ملائکه تهنیت گفتند و جبر
ئیل تهنیت گفت بحضرت رسالت پناه تا مدت هفت روز و هفت شب و روز هفتم جبرئیل
عرض کرد بخدمت آنحضرت که بیاورید فرزند خود را بنزد من پس آنحضرت داخل خانه حضرت فاطمه
شد و حضرت

شد و حضرت امام حسین را پیچیده بودند بقطعه از پشم زرد آنجناب را گرفته بنزد جبرئیل آورد
پس جبرئیل گشود آنجناب را و میان دو دیده او را بوسید و آب دهان خود را در دهان آنجناب ریخت
و گفت خدا مبارک گرداند تولد ترا و مبارک گرداند بر والدهٔ تو ای صاحب کربلا پس نظر نمود
بحضرت امام حسین و گریان شد و حضرت پیغمبر نیز بگریه در آمد و ملائکه نیز بگریه در آمدند و جبرئیل عرض کرد
که سلام مخصوص خدا میرساند و میگوید اسم این مولود را حسین بگذار که خدای عزوجل اسم نامیده است او را و وجه
نامیدن آنجناب را بحسین این بود که در آن زمان روز مبارک او از جمله اختصاص نیز بود پس حضرت رسالت
فرمود ای جبرئیل مرا مبارکباد میگوئی و گریه میکنی جبرئیل گفت بلی یا محمد خدا اجر ترا زیاده در
این مولود حضرت فرمود ای حبیب من ای جبرئیل که خواهد بقتل آورد او را جبرئیل گفت بدبختان امت
تو که امید شفاعت از تو دارند خدا نرساند شفاعت ترا بایشان حضرت فرمود که بایشان کار و ما
سید باشند امتی که بکشند فرزند و حبیب محمد را جبرئیل گفت تا امید خدا باشند از رحمت خدا و در
بر رسند و در عذاب خدا پس آنحضرت داخل خانه فاطمه گردید و از قبل پروردگار بر او مخصوص سلام
رسانید و فرمود ای دختر من اسم این مولود را حسین بگذار که خدا او را حسین نامیده است پس حضرت
فاطمه گفت که از مولای من سلام و بسوی او میرود سلام و السلام علی جبرئیل پس تهنیت گفت
حضرت رسول حضرت فاطمه را و شروع نمود بگریه کردن حضرت فاطمه گفت ای پدر تهنیت میگوئی و
گریه میکنی

که پیش ملکی آنحضرت فرمود بلی ای فطرس خدا ترا اجر کرامت فرماید در این مولود پس حضرت فاطمه شهقه
زد و شروع نمود بگریه و العیاذ بالله [illegible] گریان شدند پس عرض کرد که ای پدر فرزندم را و نور چشم مرا
و میوه دل مرا فرمود بدترین امت من که امید شفاعت از من دارند بکشند خدا ایشان را با آن کافر [illegible]
عاقبت و جای ما را [illegible] پس حضرت پیغمبر خدا را پس [illegible] از رحمت خدا و نور دیده
خدا حضرت فاطمه گفت ای پدر سلام مرا بجبرئیل برسان بگو در چه موضع آن را میکشند فرمود در موضعیکه
آن را کربلا گویند پس در وقتیکه ندا کند حسین احدی او را اجابت ننماید او را لعنت خدا و ملائکه و جمیع
مردمان بر کسی باد که یاری او نکند و خداوند از صلب او نه امام بیرون خواهد آورد و اسم هر یک به جای [illegible]
تا آخر ایشان و [illegible] انگشتر بیرون میآید در آخر الزمان با عیسی [illegible] پس ایشانند چراغ
شعار رحمن و پیشوایان اسلام دوست ایشان داخل بهشت میشود و دشمن ایشان داخل جهنم میشود پس جبرئیل با
بر ملائکه و بعضا عروج کردند بآسمان چون بآسمان چهارم رسیدند صلصائیل با بالهای [illegible] شد و او ملک
بود [illegible] و هزار بر داشت که [illegible] آنها از شرق تا مغرب و او استاده است و گران آن
بجانب عرش [illegible] در نفس خود کرد آیند که آیا خدا میداند آنچه را که در زیر آن دریاست و چیزیرا
که در بر عالم [illegible] در [illegible] روز پس خداوند مطلع شد با نجم در نفس خود کرد و آیند و فرمود بجنب
در مکان خود [illegible] و ابن عقاب [illegible] بسبب آنچه در نفس خود فکر نمود پس صلصائیل
نمود بجبرئیل

نمود بجبرئیل و گفت الحبیب [illegible] قیامت برپا شده است بر اهل زمین گفت نه و لکن ما هبوط نمودیم
بزمین بجهة [illegible] بگو پس صلصائیل گفت الحبیب جبرئیل هبوط نما بزمین
و عرض کن بخدمت پیغمبر که شفاعت کند بمن نزد پروردگار خود که رضا شود از من که اوست صاحب شفاعت
جون جبرئیل پیغام صلصائیل را بخدمت آنحضرت رسانید پس آنحضرت برخواست و وضو ساخت و
امام حسین را بیاورند چون آنحضرت را آوردند او را بر دو دست گرفت و بسوی آسمان بلند کرد و عرض
نمود پروردگارا بحق این مولود فرزندم که رضا شوی از صلصائیل که ناگاه منادی از قبل عرش
ندا در داد که یا محمد رضا شدم و قدر تو کبیر و عظیم است ابن عباس گفت قسم بکسیکه فرستاده محمد را بحق
از جهة پیغمبر که صلصائیل فخر میکند بر ملائکه که من آزاد شده حسینم و لعیا فخر میکند بمحمد العابدین که من آزاد شده
آن حسینم و در کتاب غیبت از مفضل از حضرت صادق روایت کرده است که ملکی از ملائکه
که مسمی بود بصلصائیل حق او را بامری مأمور نمود در امتثال آن امر تقصیر از او صادر شد پس
حق تعالی بال او را کند و بال او را کرد و او را بجزیرهٔ از جزایر دریا انداخت و در آن
جزیره بود تا آنکه حضرت امام حسین متولد شد و ملائکه از پروردگار اذن گرفتند در تهنیت پیغمبر و
امیر المؤمنین و فاطمه چون مأذون شدند پس فوج فوج از عرش فرود آمدند از آسمانی بآسمانی
تا اینکه رسیدند بصلصائیل که افتاده در جزیره چون نظر ایشان باو افتاد ایستادند پس صلصائیل
بایشان گفت

باینان ناگفت ای ملائکه پروردگار من اراده کرده‌ای دارد که بسبب فرود آمده اید ملائکه گفتند یا
صلصائیل شوق تو شده است در این شب کرامت بنا مولودی در دنیا بعد از جد و پدر و مادر و برادر
او حسن که نام آن مولود حسین است و ما از پروردگار افلاک خواستیم که تهنیت حبیب او محمد نمائیم
او پس اذن داد با صلصائیل گفت ای ملائکه بخدا از شما سئوال میکنم بحق خدا که رب منست و بحق
و بحق حبیب او محمد و بحق این مولود که ما را بر او ببرید و برسانید بنزد حبیب خدا تا سئوال نمایم از آن
جناب که از پروردگار سئوال نماید بحق این مولود که بیامرزد گناهان مرا و عطا نماید پر و بال او را به
گرداند و به مقام اوّلم با ملائکه مقربین پس آن ملائکه صلصائیل را برداشتند بخدمت رسول خدا آوردند
و نمودند تهنیت گفتند او را بولادت حسین و قصهٔ صلصائیل را عرض نمودند و سئوال نمودند که از
خدا مسئلت نماید و قسم دهد خدا را بحق حسین که بیامرزد گناه صلصائیل را و عطا نماید پر و بال او
را و برگرداند او را بمقام او با ملائکه مقربین پس حضرت برخواست و داخل خانه فاطمه شد و فرمود که
فاطمه بیاور فرزندم حسین را و بمن بده پس حضرت فاطمه حضرت امام حسین را که پیچیده شده بود در قنداق
فی خدمت آنجناب آورد و حضرت امام حسین با حضرت رسول خدا ملاعب شد پس آنجناب آن حضرت
بسوی ملائکه آورد و او را بدست خود گرفت پس ملائکه تکبیر گفتند و حمد و ثنای الهی را بجا آوردند پس آن
جناب آنحضرت را بسمت قبله نگاه داشت و رو بآسمان کرد و گفت خداوندا از تو سئوال میکنم بحق این

فرزندم حسین

فرزندم حسین که بیامرزی گناه صلصائیل را و عطا نمائی باو پر و بال او را و برگردانی او را بسوی
مقام خود با ملائکه مقربین پس حق تعالی قبول نمود از رسول خود و آمرزید گناه صلصائیل را و عطا
نمود پر و بال او را و برگردانید او را بمقام خود پس با ملائکه مقربین شد مؤلف مخزن البکاء گوید
احتمال دارد که این صلصائیل ملائکه دیگر باشد غیر از آنکه در حدیث بعد ذکر شده و در کتاب
اکمال الدین از مجاهد از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا فرمود که حق تعالی ملکی
است که او را دردائیل میگویند و او شانزده هزار بال داشت که در میان هر دو بال او
مسافت میانهٔ آسمان و زمین بود و روزی در نفس خود گذرانید که آیا فوق پروردگار
ما چیزی باشد پس مطلع شد خداوند عالم بر آنچه در نفس خود گذرانیده بود پس مضاعف کرد او را
یعنی پر و بال او را که سی و دو هزار بال بوده باشد بعد وحی کرد باو که طیران نما پس آن ملک
طیران نمود و نرسید سر او بقائمه از قائمه‌های عرش چون خداوند جل جلاله دانست که آن ملک رنج
و تعب افتاده است و عاجز گردیده است وحی کرد بآن ملک که برگرد بمکان خود که منم عظیم و
فوق هر عظیم هستم و نیست بالاتر از من چیزی و موصوف نمیشوم بمکانی پس بال او را گرفت
و اخراج نمود او را از صفوف ملائکه چون شب هم حضرت امام حسین متولد گردید حق تعالی وحی
کرد بمالک خازن جهنم که آتش جهنم فرو نشاند از اهل آن برای کرامت مولودی که متولد شده است از برای

برای محمد

بالا محمد و دو حوری دیگر سوی رضوان خازن جنان که بهار اهل بهشت را خوشبو کردان آن از برای کرامت
مولودی که برای محمد متولد شده است در دنیا و دو حوری دیگر سوی حور العین که زینت کنید و زینت
بهشت بکنید که از برای کرامت مولودی که برای محمد متولد شده است در دار دنیا و دو حوری دیگر سوی
ملائکه که صفها کشیده به تسبیح و تحمید و تمجید و تکبیر برای کرامت مولودی که در دار دنیا برای محمد متولد
شده است و دو حوری دیگر سوی جبرئیل که با رئال نور سوی پیغمبر محمد با هزار قبیل از ملائکه هر قبیل
را ... هزار هزار ملک باشند بر اسبان ابلق و زینها و لجام کرده سوار شوند بر ایشان باشند قبا
از در و یاقوت و با خود برید ملائکه روحانیین را که طبقها از نور در دست داشته باشند و بر
دیدار محمد و او را تهنیت و مبارکباد بگوئید برای مولود او و خبر ده آنحضرت را ای جبرئیل که من او را نام
کرده ام و تعزیت بگو او را و بگو با محمد او را خواهند کشت بدترین امت تو و بدترین چارپایان
سوار باشند پس وای بر قاتل او و وای بر کسی که بکشد او را و بسوی قتال و راضی کشنده حسین علیه السلام
و او از من بری است و من از او بری و هیچ مجرمی بسوی الله بعذاب ... قاتل حسین از او بزرگتر
قاتل حسین با شرکای که با خدا خدای دیگر قرار داده اند که اهل جهنم خواهند شد و آتش جهنم
مشتاق تر است بقاتل حسین از مطیعان خدا بسوی بهشت چون جبرئیل علیه السلام از آسمان بسوی زمین
که سعد فرود بسوی دردائیل پس دردائیل با او گفت ای جبرئیل این چه واقعه است که امشب در آسمان شده
میگم مکر

سجودی میکرد قیامت بر پا نشده است بر اهل دنیا جبرئیل گفت نه ولکن در دار دنیا فرزندی از برای محمد متولد
شده است و حق تعالی مرا فرستاده است بسوی او که تهنیت بگویم او را و مولود او و دردائیل گفت ای
جبرئیل ترا سوگند میدهم بآنچه خدا ترا بکرامت او خلق کرده است که چون بخدمت آنحضرت برسی سلام
مرا باو برسان و بآنحضرت بگو بحق این مولود نزد پروردگار ... شفاعت کن که از من راضی شود و
بالهای مرا باز گرداند و مرا در مقام خود در صفوف ملائکه جا دهد پس جبرئیل نازل شد و بخدمت
آنحضرت را تهنیت و تعزیت گفت حضرت رسول فرمود آیا امت من خواهند کشت گفت بلی یا محمد
حضرت فرمود که اینها امت من نیستند و من بیزارم از ایشان پس جبرئیل گفت من بیزارم از ایشان
بیزارم ... پس حضرت رسول بنزد فاطمه رفت و او را تهنیت و تعزیت گفت حضرت فاطمه
گریست و فرمود کاشکی او را نمیزائیدم کشنده او در آتش است پیغمبر فرمود من شهادت میدهم
که او در آتش است ای فاطمه و لکن کشته نخواهد شد تا از او امامی بهم رسد و ائمه هادی که بعد
بعد از او بهم رسیدند ... پس حضرت رسول فرمود که امامان بعد از من علی است که
... و بعد از او حسن است که ... و بعد از او حسین است که ناصر است و بعد از او
علی بن الحسین است که منصور است و بعد از او محمد بن علی است که شافع است و بعد از او جعفر بن
محمد است که نفاع است و بعد از او موسی بن جعفر است که امین است و بعد از او علی بن موسی الرضا است
و بعد از او

و سعید از او محمد بن علی نقی است و سعید از او علی بن محمد نقی است و سعید از او حسن بن
علی عسکری است و سعید از او آن کسی است که در پشت سر او نماز خواهد کرد عیسی بن مریم پس چون
فاطمه از زایمان ساکن شد پس جبرئیل پیغام پروردگار را بآنحضرت رسانید و قصه او را با ملائکی
که او مبتلا گردیده است بیان نمود پس حضرت رسول حضرت امام حسین را بر روی دست گرفت
و آنحضرت در جامه پشمینه پیچیده بود بلند بسوی آسمان بلند کرد و عرض کرد خداوندا بحق
این مولود بر تو پس نه بحق او بلکه بحق تو این مولود و بحق اجداد او ابراهیم و اسمعیل و اسحق و
یعقوب که اگر حسین را نزد تو قدری و منزلتی هست راضی شو از دردائیل و برگردان بال های
او را و مقام او را در صفوف ملائکه پس حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب کرد و آن ملک را آمرزید
و آن ملک شناخته نمیشود در بهشت مگر باینکه گفته شود از آزاد کرده های حسین فرزند دختر
دختر رسول الله و شیخ صدوق در کتاب امالی از شعیب میثمی از حضرت صادق روایت کرده است
که چون حضرت امام حسین متولد شد حق تعالی امر فرمود جبرئیل را که نازل شود با هزار ملک از ملائکه
تهنیت گوید حضرت رسول را از جانب خدا و از جانب خود و چون جبرئیل نازل شد گذشت بر جزیره
از جزایر دریا و در آن جزیره ملکی بود که نام او فطرس بود و از حاملان عرش الهی بود خدا او را
امر کرده بود و او در آن امر اهمال نموده بود پس حق تعالی بر او غضب کرد و بالش را شکست و او را
در آن جزیره

در آن جزیره انداخت و او در آن جزیره هفتصد سال بود که عبادت حق تعالی می نمود و بروایت
ابی جعفر طوسی در مصباح الانوار حق تعالی او را مخیر گردانید میان عذاب دنیا و آخرت و او عذاب دنیا
را اختیار کرد پس حق تعالی بال او را شکست و او را معلق آویخت بمژه های چشم در آن جزیره که
هیچ حیوانی از آن نمی گذشت مگر اینکه دود بدبوی از زیر او بر میخاست فطرس
دید که جبرئیل با ملائکه فرود می آیند بجبرئیل گفت اراده کجا داری جبرئیل گفت حق تعالی محمد را کرامت
کرده است پسری فرستاده است که او را از جانب خدا تهنیت بگویم پس فطرس گفت ای جبرئیل مرا با
خود ببر شاید محمد برای من دعا کند پس جبرئیل او را با خود برداشت و چون بخدمت حضرت رسول
رسید تهنیت از جانب حق تعالی و از جانب خود گفت و حال فطرس را بخدمت آنحضرت عرض کرد حضرت
فرمود بجبرئیل که بفطرس بگو که خود را بآن مولود بمالد و بمکان خود برگردد پس فطرس خود را بحضرت امام
حسین مالید و بالا رفت و عرض نمود یا رسول الله آگاه باش که امت تو او را خواهند کشت بعد از تو و او را
بر من مکافاتی هست هر که او را زیارت کند سلام بگوید و او را زیارت کند یا سلام او را بآنحضرت برسانم و صلوة
فرستد بر او احدی مگر اینکه صلوات او را بآنحضرت برسانم و بروایتی چون فطرس بآسمان بالا رفت میگفت
کیست مثل من که من آزاد کرده حسین و مادر او حق اوست و در کتاب بصائر الدرجات بسند معتبر از ابراهیم ... روایت
کرده است که حضرت امام جعفر صادق فرمود که حق تعالی عرض کرد ولایت امیرالمؤمنین بر ملائکه همه
قبول کردند

مبتلا کرده بود و فطرس را با تو نمود پس هفتصد سال او در آنجا ماند چون حضرت امام حسین متولد شد خدا
وند عالم جبرئیل را با هفتاد هزار ملک فرستاد و تهنیت و مبارکباد رسول خدا به ولادت آنحضرت بجا
آورد مرور نمود جبرئیل به فطرس فطرس گفت ای جبرئیل کجا میروی گفت خداوند عالم مرا فرستاده است
بمبارکباد مولودی که رسول را آورده است در این شب فطرس گفت مرا با خود ببر شاید رسول خدا از بهر من
دعا نماید پس جبرئیل گفت سوار شو بالای من پس فطرس سوار شد بالای بال او چون جبرئیل بخدمت حضرت
رسول رسید تهنیت و مبارکباد گفت و عرض کرد یا رسول الله میان من و فطرس برادری است و اراده
نموده از من بخدمت شما عرض نمایم که از خداوند عالم بخواهی که بال او را رد کند پس رسالت مآب فطرس
فرمود آیا قبول میکنی ولایت امیرالمؤمنین را عرض کرد بلی پس رسول خدا اظهار فرمودند ولایت
امیرالمؤمنین را و او قبول نمود پس رسول خدا فرمود برو نزد گهواره حسین و خود را با آن بمال و
روی خود را بخاک بمال در آن پس فطرس بجانب گهواره روان شد و رسول خدا صلعم در جنب او
حضرت رسول فرمود پس من نگاه میکردم بسوی فطرس که سر بلند شد و خون از او جاری شد و بال
بر بلند شد تا ملحق شد به پر دیگر او و عروج نمود با جبرئیل بسوی آسمان و در رسید بمکان خود در میان جمعی
پس از ملائکه آسمان سیم بود و گروه هفتاد هزار ملک بودند به برکت حضرت امام حسین خداوند عالم
از سر تقصیر او گذشت و بمکان خود عود نمود چون حضرت امام حسین را شهید کردند فطرس
بران واقف

بران واقف مطلع شد عرض کرد الهی چه بوده مرا که خبر شده بر یاری رفیقان خود رفتم بیاد کشتگان
حضرت امام حسین کارزار نمود در خطاب در رسید که از آن صورت وقوع یافت حالا آنجا
هفتاد هزار فرشته که تابع تو اند برو بر سر تربت مطهر او باشید و هر صبح و شام بر او گریه کنید و ثواب
آب دیدها خود را آنجا عنایت در صحیفه زوار باشد بخشید پس فطرس با جماعت خود بر
ملائک بلا فرود آمدند و تا آنجا او را امر فرموده اند تا روز قیامت مشغول خواهند بود انتهى کلامه علیه السلام

در بیان فضائل و مناقب آنحضرت است ابن بابویه بسند معتبر از حذیفه روایت کرده است
که گفت دیدم روزی حضرت رسالت را که دست حضرت امام حسین را گرفته بود و میفرمود که ای گروه
مردم این است حسین بن علی بشناسید او را سوگند یاد میکنم بآن خداوندی که جانم بدست قدرت
اوست که او در بهشت است و دوستان او در بهشت اند و دوستان دوستان او
در بهشت اند و شیخ طوسی بسند مخالفان از براء بن عازب روایت کرده است که دیدم
حضرت رسول را که امام حسین را بر دوش برداشته و میفرمود که خداوندا من این را دوست
میدارم پس تو او را دوست دار و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت
امام حسین را نزد حضرت رسالت آوردند و در دامن آنحضرت بول کرد خواستند که در اثنای بول
او را بردارند فرمود که قطع مکنید بول او را پس آبی طلبید و بر آن موضع ریخت و ابن
قولویه از ابوذر روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت رسالت را که حضرت امام حسین
را میبوسید و میفرمود که هرکه دوست دارد حسن و حسین و ذریت ایشان را از روی اخلاص زبانه
آتش بروی او نرسد هرچند گناهانش بعدد ریگ بیابانها باشد مگر آن گناهی که او را از
ایمان بدر برد و ابن قولویه از حضرت صادق ع روایت کرده است که حضرت رسالت فرمود که حسن
و حسین دو گل بوستان منند و بسند مخالفان از یعلی بن مره روایت کرده است
که روزی حضرت

در بیان فضائل

که روزی حضرت رسالت فرمود که حسین از من است و من از حسینم خدا دوست دارد کسی که حسین را
دوست دارد و حسین سبطی است از اسباط پیغمبران و این حدیث را مخالفان بطرق بسیار در
کتب معتبر خود روایت کرده اند و اخبار روایت کرده اند که روزی حضرت رسالت با اصحاب بیرون رفت
امام حسین را دید که با اطفال بازی میکند چون آنحضرت او را دید بنا بناز(؟) از میان ایشان خود
پیش افتاد که او را در بر گیرد و حضرت امام حسین میگریخت و میخندید تا آنکه او را در گرفت و دو
دست در گردن او انداخت و بوسید و فرمود که حسین از من است و من از اویم هر که حسین را دوست دارد
خدا او را دوست میدارد و از اسباط پیغمبران است و قطب راوندی بسند معتبر از مقداد بن اسود
روایت کرده است که گفت روزی حضرت رسالت در طلب حسن و حسین بیرون آمد و من هم
خدمت او بودم پس با خدمت آنحضرت رفتم تا بموضعی رسیدیم که آن دو امام مظلوم خوابیده بودند
و افعی بسیار بزرگی بر دور ایشان حلقه کرده بود و درخت بسیاری آنجا بلند بود و بر زمین شتر آن
ضمیمه(؟) مکرر دیده بودم و آن درخت را در آنجا ندیده بودم و بعد از آن نیز رفتم و آن موضع را تماشا
کردم و آن درخت را ندیدم چون آن مار صدای پای حضرت را شنید راست شد و از
دهانش آتش میجست پس از مشاهده آن حال بسیار ترسیدم چون نظرش بر آنحضرت افتاد گفت
میکشید پس من از مشاهده آن حالها بسیار ترسیدم چون نظرش بر آنحضرت افتاد کاهید تا آن
انگه نقدیر

انگه نقدیر رسیدم نگریستم و دیدم با حضرت سخن گفت که من نفیلیم حضرت فرمود که از برای او گوسفند
میگوید گفتم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود که میگوید حمد خدا را که مرا نگهبان اند فرزندان
تو پاسبان دو فرزند رسول خدا کرد دید پس آن مار در میان ریگها پنهان شد و رفت
حضرت نزد ایشان آمد و حسین را گرفت و بر دوش خود نشاند و اول حسین را بر دوش چپ و بر دوش راست خود گذاشت
پس امام حسن را بر دوش راست و امام حسین را بر دوش چپ خود گذاشت پس زبان خود را در دهان حسین میگذاشت
آنگه او بیدار شد و گفت ای پدر بزرگوار بخواب رفت پس زبان خود را در دهان حسن گذاشت تا آنکه او بیدار
شد و گفت ای پدر بزرگوار بخواب رفت گفتم یا رسول الله که زینت از حسن حضرت فرمود که حسین را در
دلهای مؤمنان معرفت و محبت پنهانی هست بسبب آنکه او را دوست دارند پس سئوال کنی چون آن دو بزرگوار
آمدند از خواب استراحت بیدار شدند حضرت رسالت ایشان را بر دوشهای خود سوار کرد
و بخانه آورد و من هم بعقب ایشان رفتم چون آنحضرت بدر خانه حضرت فاطمه رسیدم در درخانه ایستادم ناگاه جمعی
مرغان در خانه آنحضرت آمدند گفت ای رسول خدا گفتم که نور الاعلام را که من در درخانه ام حاکم شد
خوانون فرموده کرد فرمود که سلام رسانید که از نیکوترین آن قبیله است آمده است از من سئوال
کنند از شرافت و منزلت نور دیده من سلام ایشان کن بر من عظیم نمود و بیت خود را جلیل و درک کرد
چنانچه کاه من که خانه ام گفتم بخدمت حضرت رسول چنانچه میکنم بسوی فاطمه منزلت حسین
برای

بر این بیان کنی حضرت فاطمه زهرا فرمود که چون حضرت امام حسن متولد شد بعد چهل روز مرا امر کرد به حجامت کردن
لذت بنابر تمام او را از شیر گرفتم پس بعد از آن بدیدن من آمد رسید حسن پیشانی او را بوسید فرمود که او را از شیر
بگیرانم گفتم چنین کردم باشد پس فرمود که چون علی خواهد به نزد تو آید شو که بر روی تو نور روحانی مشاهده
میکنم سبحان که این نور از نور بیندار بوجود خواهد آمد که حجت خدا باشد بر این خلق چون حامله شدم
یکماه از حمل من گذشت حرارت عظیم در خود مشاهده میکردم رسول الله را گفتم بعد از حکایت کردم
کوزه آبی طلبید دعایی بر آن خواند آب دهان مبارک خود را در آن افکند فرمود که بیاشامید
آشامیدم حقیقتم آن حالت از من دفع شد و چون چهل روز گذشت در شکم خود حرکتی مییافتم مانند
مورچه که حرکت کند در میان پوست و جامه چنانچه بودم تا ماه دوم تمام شد پس اضطراب و حرکت در
شکم خود یافتم از حمل او آن میان بار زمانی مدم تا آنکه ماه سیم تمام شد هر روز برکت آن فرزند سعادت
مند زیادتی نعمت خیر و برکت در خود مییافتم و چون در ماه چهارم داخل شدم حقیقتم به برکت آن فرزند
وحشت مرا با انس مبدل گردانید و پیوسته ملازم محراب خود بودم و از محل عبادت خود حرکت نمیکر
دم مگر از حاجت ضروری و هر روز که میگذشت خود را سبکتر مییافتم و نعمت و رحمت خدا را
بر خود فزون از حد میدیدم تا آنکه پنجماه تمام شد و در ماه ششم داخل شدم در شبها از احتیاج
چراغ ندانستم و چون بخلوت نشستم در حال نماز خود صدای تسبیح و تقدیس حقیقتم از شکم خود شنیدم
و چون بنه ماه

و چون به نه ماه رسیدم قوت من زیاده گردید پس حال خود را تسلیم کردم به خدا کرد او ساعتی
بیاری من بود پس چون ده ماه تمام شد در خواب دیدم که ملکی به نزد من آمد و بال خود را بر پشت من
مالید من از خواب بیدار شدم و وضو ساختم و چهار رکعت نماز بجا آوردم و باز خواب بر من
غالب گردید و کسی در خواب به نزد من آمد و مرا نشانید و دعاها و تعویذها بر من خواند و چون
صبح شد جامهای خاص را پوشیدیم و در زیر پیه خود رو فرش داد و در حجره ام تسلیم بود و چون شغلی نبود
بیم من افتاد از آن نشان در وجود از جهایی بپوشش مشاهده کردم و وزن یکم کردم ارض
زایل گردید و آنچه در خواب دیده بودم به پدر بزرگوار خود نقل کردم فرمود که بشارت باد
ترا تا آن مسرو اول پس خلیل من عزرائیل بود که موکل است به رحمهای زنان و دوم جلیل میکائیل
بود که موکل است بر جهان الملیتی من آباد نور سید گفتم بلی حضرت رسالت و او در
سوم تجیب من جبرئیل بود که حقیقتم او را خدا متکفل فرستاد این توره اسلام است بس مجاز
و چون یکماه تمام شد چنین متولد شد این روایت مخالفت دارد با احادیث سابقه در ولادت
حمل آنها و آنها صحیح ترند و اما حافظه ابا دوران سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسن و امام حسین برای قضای حاجتی بیرون آمدند تا آنکه بنخلستانی رسیدند
و هر یک پشت به دیگری کرده نشستند مشغول قضای حاجت گردیدند پس حقیقتم برای امامت ایشان
دیوار

دیوار در میان ایشان پیدا گردید که یکدیگر را نمی‌دیدند و چون فارغ شدند دیوار از میان برخاست
پس نقیب ثابت [illegible] در آن موضع چشمه آبی پیدا شد و ابریقها از آن آب پر ساختند و خود را پاک
کردند و وضو ساختند و برگشتند پس در اثنای راه عمر علیه اللعنه ایشان را دید و گفت از کجا می‌آئید
آیا از دشمنان خود نترسید که شما چرا بیرون آمده اید گفتند برای قضای حاجت رفته بودیم چون آن ملعون ایشان
را تنها یافت خواست که ایشان را هلاک کند ناگاه صدائی شنید که ای شیطان میخواهی که یادگار و فرزند
محمد را بکشی دیروز بابا و مادر ایشان را آزار کردی و بعضی را در دین خدا پیدا کردی و خلافت اهل بیت
رسالت را غصب کردی و حضرت امام حسین نزد عثمان در رفت و گفت بابا و پس دست خود را بر داشت
که طپانچه بر روی مبارک آن حضرت زند حق تعالی دست راستش را خشک گردانید و خواست که بدست چپ
طپانچه زند باز دست چپ او خشک شد پس گفت یا رسول الله کلیم از شما بحق پدر و جد شما که دعا کنید
که حق تعالی مرا پاک کند و دست مرا روان گرداند پس حضرت امام حسین گفت خداوندا او را از این
بلیه پاک گردان کن و این را عبرتی گردان برای او و برای دیگران پس حق تعالی دست او را نیکو گر
دانید آن روز [illegible] و حضرت امیر المومنین آمد و با آن حضرت شریف [illegible] حکم کرد و این واقعه چند روزی
بعد از بیعت سقیفه بود پس گفت ایشان را یکی فرستاده بود که برای تو پیغام ببرند حضرت زهرا [illegible]
بودند مگر برای قضای حاجت پس یکی از منافقان حاضر بود سر [illegible] حضرت [illegible] تا آنکه [illegible]
حضرت امام حسین

حضرت امام حسین ظهور کرد با آن منافق گفت خدا شما را از دنیا بیرون برد و حال آنکه شما ساقی
کشی اهل و فرزندان خود را و آخر چنین شد و آن ملعون در عراق دختر خود را [illegible]
برد پس چون امام حسن و امام حسین بجانب مدینه آمدند امام حسن با امام حسین گفت شنیدم از جدم
خود رسول خدا که [illegible] بود که مثل خود برادر نوح و مثل یونس است خدا او را از شکم ماهی بیرون آورد
و زمانی که خواستی درخت کدوئی برای او رویانید و چشمه آبی برای او جاری کرد که از درخت
کدو میخورد و از آن چشمه آب می‌آشامید پس حق تعالی زمانی که چشمه برای شما ظاهر خواهد
و درخت کدو و چون ما محتاج باشیم آن [illegible] ظاهر نخواهد شد و حق تعالی در باب یونس میفرماید
بدرگاه او [illegible] سوره صافات [illegible] زیاده پس ایمان آوردند پس ایشان را بر خورد دار
کرد ایشان تا وقت معینی و بعد از این خدا ما را [illegible] فرستاد و امام خواهد کرد [illegible]
که هم که زیاده از قوم یونس باشند و ایشان کافر خواهند شد و مهلت خواهد داد خدا ایشان
را که برخوردار شوند تا وقتی که عذاب خدا برایشان نوشته شد پس حضرت امام حسین
فرمود که شنیدم از جد خود شنیدم و این شعر را شوب روایت کرده است از حسن [illegible]
سلم که روزی جبرئیل نزد حضرت رسول آمد بصورت دحیه کلبی و نزد آن حضرت نشسته
بود که ناگاه امام حسن و امام حسین داخل شدند و چون جبرئیل را گمان دحیه میکردند بر گرد
او آمدند

او آمدند و از او به سبب طلب نمودند چون جبرئیل مطلب ایشان را فهمید دستی بسوی آسمان بلند کرد و
سیبی و بهی و اناری از برای ایشان فرود آورد و بایشان داد چون آن میوه‌ها را طلبیدند در دیدند
و نزد حضرت رسالت بردند حضرت از ایشان گرفت و بو کشید و بایشان داد و فرمود که ببرید نزد
مادر خود و اگر اول ابتدا به پدر خود برید بهتر است آنچه حضرت فرمود بعمل آوردند و بعد از پدر
و مادر خود ماندند تا حضرت رسالت نزد ایشان آمدند و از آن تناول کردند هر چند میخوردند کم
و اول نمیگشت و همه از او کم نمیشد و این میوه‌ها بحال خود بود تا حضرت رسالت از دنیا رحلت
فرمود آنها نزد اهل بیت بود و تغییر در آنها بهم نرسید تا آنکه حضرت فاطمه شهیده گشت انار برطرف
شد و چون حضرت امیر المومنین شهید گشت به برطرف شد و سیب باقی ماند و آن سیب را حضرت
امام حسین داشت تا آنکه شهید شد و آن سیب با و نرسید و بعد از آن نزد حضرت امام حسین
حضرت امام زین العابدین فرمود که در وقتی که محاصر بودیم در کربلا و محصور اهل جور و جفا گردید آن سیب را
در دست داشت و هرگاه که تشنگی بر آنحضرت غالب میشد آن را میبوئید تا تشنگی آنحضرت
تخفیف مییافت چون تشنگی بسیار بر آنحضرت غالب شد و دست از حیات خود برداشت دندان
بر آن سیب فرو برد و چون شهید گشت هر چند آن سیب را طلب کردند نیافتند پس حضرت امام
زین العابدین فرمود که من بوی آن سیب را از مرقد مطهر او میشنوم هر وقت که بزیارت او
میروم هر که

میروم و هر که از شیعیان ما در وقت سحر بزیارت آن مرقد منور برود بوی آن سیب را
از آن ضریح مطهر میشنود و در بعضی از کتب معتبره از ام سلمه روایت کرده‌اند که گفت
دیدم روزی حضرت رسالت حله‌ای بفرزند خود حسین میپوشانید که بجامه‌های دنیا شباهت
نداشت گفتم یا رسول الله این چه جامه است که بجامه‌های دنیا نمیماند حضرت فرمود که این
هدیه ایست که پروردگار عالم برای حسین فرستاده است و پود آن از بال جبرئیل است و حالا
امروز روز عید است این جامه را برای او پوشانیدم و سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی
رضی الله عنه روایت کرده است که گفت دیدم روزی حضرت امام حسین در دامن جد
خود رسول خدا نشسته بود و او را میبوسید و میگفت توئی سید بزرگ و پدر سادات بزرگ
و برادر امامی و پدر امامان و پیشوایان توئی حجت خدا و پسر حجت خدا و پدر حجتها
خدا و نه حجت از صلب تو بهم خواهد رسید که نهم ایشان قائم باشد و در کتب مجالس روا
یت کرده‌اند که روزی حضرت رسول بیرون آمد از خانه عایشه و چون بدر خانه فاطمه رسید
صدای گریه حسین را شنید فرمود که ای فاطمه مگر نمیدانی که گریه او مرا بدرد میآورد
و ابن شهرآشوب از حضرت امام رضا روایت کرده است و حافظ ابو نعیم از طرق متعدده روا
یت کرده‌اند که روزی حضرت رسالت فرمود که هر که خواهد که نظر کند بسوی محبوبترین اهل
زمین

زمین شد و اهل آسمان پس نظر کنند بسوی حسین و ابن شهر آشوب و دیگران از ابن عباس روا
یت کرده اند که حضرت رسول فرمود که در شب معراج دیدم از ملائکه از دحام بر در وار ید عنبر
شکافی در پهلو بند شدن گفتم ای حبیب من جبرئیل این قطره از کیست گفت از پهلو حسین است
چون بشنیدم رو نمودم سید الشهدا علیه السلام آن ارواح را در نگاهم در میان آن صورت ها آمد که رسول ص
کا بها پس بجا بر سینه کس بود رسیدم که تو از کیستی او رسیده و گفت که از فرزند شهید
و حسین و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام حسین در میان مردم بر کتفی آمد
روزی حضرت رسالت آن حضرت را مسجد آورد و در پهلوی خود بازداشت و تکبیر با گفت امام
حسین خواست موافقت کند درست نگفت حضرت از برای او بار دیگر گفت تا آنکه در مرتبه
هفتم درست گفت و با این سبب هفت تکبیر در اول نماز سنت شد

ودر کتاب منتخب روایت شده است وقتی رسول خدا با جمعی بقصد جهاد از مدینه
بیرون رفتند و امام حسین در کوچهای مدینه بازی میکرد و در سن شش ساله بود پس گذارش افتاد
بباغ زیبا غستانها که در حوالی مدینه بود در نخلستان گرداگاه مردی صالح بن رقعه
بود در آنجا افتاد و او آن حضرت را گرفت و در خانه خود پنهان نمود تا اینکه روز
بوقت عصر رسید و از آن حضرت خبر نیافت و رسیدش فاطمه رسید پس قلب
حضرت فاطمه محزون و مغموم گردید در هفتاد مرتبه از خانه بیرون رفت تا
در مسجد که همه مردان را بجا نشید و کسی را بجا نبرد کسی را بطلب آن حضرت فرستند
نیافتند

نیافت کسی را اورد بفرزندش یعنی حضرت امام حسن و فرمود ای سرور قلب
من و نور چشم من برخیز و طلب نما برادر خود را که قلب من میسوزد از فرا
ق او پس حضرت امام حسن برخواست و از مدینه بیرون رفت و در میان
نخلستان میگشت و تجسس مینمود از احوال برادرش و فریاد میکرد ای حسین
بن علی ای نور چشم من کجائی تو ای برادر و پیوسته ندا میکرد که ناگاه آهوئی پیدا
شد پس حقتعالی الهام فرمود با آنحضرت که از آهو سؤال نماید احوال برادرش را پس حضرت
فرمود ای آهو آیا دیدی برادرم حسین را پس حقتعالی آن آهو را بسخن در آورد و در جواب گفت یا سبط رسول خدا
بگفت ای حسن ای نور چشم مصطفی و ثمرهٔ قلب علی مرتضی و جگر پارهٔ دل زهرا بدان که برادر تو را صالح
یهودی گرفته است و در خانه خود پنهان نموده است پس آنحضرت روانه گردید تا بدر خانه صالح
یهودی رسید صالح را صدا زد تا از خانه بیرون آمد حضرت فرمود ای صالح بیرون بیاور از خانه
خود حسین را و الا نفرین میکنم و مادرم را میگویم که نفرین کند و از خدا سؤال نماید
تا اینکه یهودی در روی زمین نماند بعد بپدرم میگویم که بزند شمشیر خود را تا اهل ملک کند تا
را بجانب هلاکت و بجدم میگویم که سؤال نماید از خداوند عالم که هیچ یهودی را برجا نگذارد پس صالح
یهودی متحیر شد از کلام آنحضرت و گفت ای طفل مادر تو کیست فرمود مادرم زهرا و جدم مصطفی است
قلادهٔ صفوت است

قلادهٔ صفوت است و در صدف عظمت و روشنائی جمال علم و حکمت و مرکز دایرهٔ وفا
قلب و مفاخرت و نور بهشت از انوار سعادت و آخر خیز شده است لطیفت وجودش از کرسی
از سیبهای بهشت و نوشته است حقتعالی در صحیفهٔ او آزادی گنهکاران امت و او است یار سادات
نجبا و سیدهٔ زنان و بتول عذرا فاطمهٔ زهرا ای یهودی عرض کرد مادر تو را شناختم پدرت کیست فرمود
پدرم اسد الله الغالب علی بن ابی طالب است که در جهاد زننده است بدو شمشیر و کشنده است بدو
نیزه و نماز کننده است بدو قبله و ندا کننده است جان خود را از برای سید ثقلین و پدر حسن و حسین است
صالح عرض کرد ای طفل پدرت را شناختم جدت کیست حضرت فرمود جد من است از صنف جلیل پیغمبر
ایشان درخت ابراهیم خلیل ستاره ایست درخشنده و نوریست روشن کننده از برج
تجلیل که معلق است در عرش جلیل سید کونین و رسول ثقلین و نظام دارین و فخر عالمین
و مقتدای حرمین و امام مشرقین و مغربین و جد سبطین که یکی از آن دو سبط منم و دیگری برادرم
حسین چون آنحضرت از شمارهٔ مناقب خود فارغ گردید پرده کفر از روی قلب صالح برداشته
شد و اشک از دیدهایش جاری گردید و پیوسته نظر میکرد در آنحضرت مثل شخص متحیر و متعجب
مدهوش از شنیدن کلام آن بزرگوار و جودت فهم و دانائی صغر سن پس عرض کرد ای میوهٔ دل
مصطفی و نور چشم مرتضی و سرور سینهٔ زهرا جز وه ماقبل بر ساین که برادرت را بتو دهم
از احکام دین

را از احکام دین اسلام تا اینکه مستفاد نکردم و انقیاد نیاوردم اسلام پس آنجناب احکام اسلام را
باو بیان فرمود و احکام حلال و حرام را تعلیم او نمود و او مسلمان گردید از بعد امام پسر امام حضرت
امام حسین را علیه السلام نمود با آنجناب تسلیم نمود بعد طبق زر طلا و نقره بر سر ایشان نثار نمود بر فقرا
و مساکین پس حضرت امام حسن دست امام حسین را گرفت و هر دو در خدمت مادر خود آمدند چون
نظر فاطمه بایشان افتاد قلب او مطمئن گردید و مسرور شد چون روز دوم شد صالح آمد با هفتاد
سوار از طایفه و اقارب خود که همه مسلمان شده بودند بر کتف امام حسن ع پس صالح بدر خانه
حضرت فاطمه آمد شروع نمود بآواز بلند ثناگفتن بر سادات اصفیا و پیوسته رو و ریش خود
را بر عتبه آن خانه میمالید و میگفت ای دختر محمد مصطفی بدکاری کردم و ظلم نمودم بر نفس خود
و اذیت کردم فرزندان ترا و من نادم و پشیمانم از گناه من درگذر پس حضرت فاطمه ع
فرستاد در نزد او که ای صالح من از حق و نصیب خود گذشتم و ترا عفو نمودم از آن بلا که
نمودی لکن حسنین فرزندان من و فرزندان علی مرتضی میباشند پس عذر بخواه از
آنجناب بسبب اذیتی که رسانیدی بفرزندان او پس صالح آنقدر انتظار کشید تا جناب
علی بن ابی طالب ع از سفر مراجعت فرمودند صالح بخدمت آنحضرت مشرف گردید و حال
خود را عرض و اعتراف نمود بجز یکه جاریکه بعد برادر و کسیب در خدمت آنحضرت طلب
عفو خواست از عمل

خواست از بدی که نسبت باو کرده بود حضرت امیر المؤمنین فرمود من عفو نمودم ترا و از
گناه تو درگذشتم لکن ایشان دو فرزند مستند و دو ریحانه رسول خدا برو بخدمت آنحضرت
و عذر بخواه از بدی که کردی بفرزندانش پس صالح بخدمت حضرت رسول خدا مشرف
شد محزون و گریان عرض نمود ای سید مرسلین ترا خداوند عالم رحمة للعالمین فرستاده
من بتو خطا کرده ام و فرزند تو حسین را دزدیدم و بخانه بردم و پنهان نمودم او را از
برادر و مادرش و بدی نموده ام نسبت بایشان در این عمل و من از کرده خود متأسفم
نمودم و داخل در اسلام شدم حضرت رسالت مآب فرمود که من از تو راضی شدم
و از گناه تو درگذشتم لکن واجب است بر تو که عذر بجوئی از خدا و استغفار نمائی
و از آن بدی که در نسبت بنور چشم پیغمبر و خوشحالی دل فاطمه تا اینکه حق تعالی عفو نماید
ترا پس پیوسته صالح استغفار مینمود پروردگار خود را و متوسل میشد بسوی او و تضرع
و زاری مینمود در اوقات سحر و اوقات نمازها تا اینکه جبرئیل نازل گردید بر پیغمبر
و گفت یا محمد خداوند عالم گذشت از گناه صالح در وقتیکه مسلمان شد بر دست امام بر
امام برادر امام و شیخ مفید در کتاب امالی از حضرت امام رضا روایت کرده است
که عیدی پیش آمد حسین بخدمت مادر خود فاطمه زهرا عرض کرد یا اماه اطفال مدینه زینت
کرده اند

کرده اند چرا زینت نمیکنی ما را بچه از جامه‌ها بپوش که اطفال عرب پوشیده اند حضرت فاطمه فرمود ای نور دو
چشم من جامه‌های شما نزد خیاط است چون بدوزد و بیاورد شما را زینت خواهم کرد در روز عید
مقصود آنحضرت تسلی خواطر ایشان بود چون شب عید شد بار دیگر عرض کردند یا اماه امشب شب
عید است حضرت فاطمه گریان شد بسبب رحم بر ایشان و فرمود ای دو نور چشم من خوشحال باشید که
چون خیاط جامه‌های شما را آورد شما را زینت خواهم کرد و مقصود از این وعده مقصود آنحضرت تسلی خواطر ایشان
بود ان شاء الله تعالی چون پاره از شب گذشت کسی در را کوبید حضرت فاطمه فرمود کیست گوینده در آن
شخص ندا در داد ای دختر رسول خدا منم خیاط آورده ام جامه‌های حسن و حسین را چون حضرت فاطمه در را گشود
دید مردی در نهایت مهابت و خوشبوئی مندیلی بسته باو داد و رفت چون آنحضرت بخانه در
آمد مندیل را گشود دید که در میان آن مندیل دو پیراهن و دو دراعه و دو زیر جامه و دو عمامه و دو
جفت کفش است بسیار مسرور گردید چون حسنین از خواب بیدار شدند جامه‌ها را بر ایشان پوشانید و زینت کرد
ایشان را به بهترین زینتی و در آن حال حضرت رسول در مکان ایشان ملاقات فرمود ایشان
را در بر گرفت و بوسید پس هر دو را در بر کشید و بوسید و با ایشان تهنیت روز عید گفت و ایشان را بالا
و سوار کرد بر دوش مبارک خود و آورد ایشان را بنزد مادر ایشان حضرت فاطمه بعد فرمود ای فاطمه
دیدی خیاط را که جامه‌ها را بشما داد آیا میشناسی او را عرض نمود نه قسم بخدا نمیشناسم او را و جامه
دوزنده خیاط

درزی و خیاط بود گفتم خدا و رسول اعلم اند پس حضرت رسول فرمود ای فاطمه آن شخص خیاط
نبود بلکه رضوان خازن بهشت بود و این جامه‌ها از حله‌های بهشت است خبر او را جبرئیل از
جانب خداوند جلیل و در کتاب منتخب و غیره از بعضی ثقات مروی است که حسنین
روز عیدی بودند بحجره جد خود رسول الله و گفتند یا رسول الله یا جداه امروز روز عید است
و اطفال عرب زینت نموده اند خود را بالوان لباسها و جامه‌های نو پوشیده اند و ما را
جامه جدید نیست که بپوشیم و از برای همین سبب بخدمت تو آمده ایم پس پیغمبر خدا در حالت ایشان تأمل
فرمود دید که پوشیده اند جامه و در خانه جامه نبود که لایق ایشان باشد و نمیخواست که منع نماید
ایشان را که مبادا خواطر ایشان بشکند پس رو نمود بدرگاه قاضی الحاجات و عرض کرد الهی
مسرور گردان قلب ایشان را و قلب مادر ایشان را که ناگاه جبرئیل نازل شد و با او
بود دو حله سفید از حله‌های بهشت پس پیغمبر خدا مسرور گردیده فرمود با ایشان که ای دو سید
جوانان اهل بهشت بگیرید جامه‌ها چرا که خیاط قدرت آنها را خیاطت نموده است بقد
قامت شما چون حسنین آن جامه‌ها را سفید دیدند عرض کردند یا جداه اطفال عرب جامه‌ها
رنگین پوشیده اند و این جامه‌ها سفید است پس آنجناب سر بزیر افکنده ساکت
متفکر شد در امر ایشان که جبرئیل عرض کرد یا محمد شاد و خوشحال باش که خداوند عالم ایشان
را شاد خواهد کرد

شاد خواهد کرد و هر رنگی که خواسته باشند امر نما که از بهشت ابریق جامه بیاورند و حله
حاضر نمودند جبرئیل عرض کرد یا رسول الله من آب میریزم بر آن جامه‌ها و تو دست بر آنها مال
هر رنگی که بخواهند بآن رنگ خواهد شد پس رسول خدا حله امام حسن را در طشت گذاشت
و جبرئیل آب میریخت پس حضرت روی مبارک خود را با امام حسن نمود و فرمود ای نور دیده من
حله خود را چه رنگ میخواهی عرض کرد من رنگ سبز میخواهم پس حضرت دست مبارک خود را
در میان آب بر آن حله مالید که بقدرت حق تعالی مبدل گردید برنگ سبز بسیار خوبی مانند
زبرجد سبز پس آن حله را بر آورد و بدست امام حسن داد و آنجناب آن را پوشید پس حله
امام حسین هم در طشت گذاشت و جبرئیل آب میریخت پس حضرت متوجه امام حسین گردیده و
آنجناب در آن وقت پنج ساله بود و فرمود ای نور دیده من تو حله خود را چه رنگ میخواهی
عرض کرد یا جد بزرگوار من حله خود را برنگ سرخ میخواهم پس حضرت دست مبارک در میان
آب بر آن حله مالید پس آن حله مانند یاقوت سرخ شد و حضرت امام حسین آن را پوشید و رسول
خدا مسرور شد پس حسنین با خوشحالی و فرح متوجه خدمت مادر گردیدند و جبرئیل چون
این حالت را مشاهده نمود شروع نمود بگریستن حضرت رسول فرمود ای برادر در مثل امروز که روز
عید [illegible] خوشحال شده‌اند تو گریه میکنی و محزون و ملول [illegible] یا رسول الله [illegible] اگر
سبب گریه تو چیست

سبب گریه تو چیست جبرئیل عرض کرد یا رسول الله گریه من بسبب اختیار کردن
حسنین است این دو رنگ را زیرا که حسن را بزهر جفا شهید خواهند کرد و رنگش سبز خواهد شد
و حسین را مانند گوسفند ذبح خواهند نمود و رنگ جسد او از خون او رنگ سرخ خواهد شد
پس حضرت شروع نمود بگریستن و زیاد گریه [illegible] سبب حزن آنجناب و در کتاب منتخب
مروی است که حضرت فاطمه وقتی با دیده گریان بخدمت رسول خدا آمد حضرت رسول فرمود
چه چیز ترا بگریه در آورده است عرض کرد که حسین امام حسین [illegible] رفته است که
هم او را [illegible] حضرت برخواست و اشک از دیده‌ها جاری [illegible] و روانه گردید در
مجلس آن بزرگوار [illegible] ناگاه [illegible] یهودی بخدمت آنحضرت رسید و عرض کرد یا محمد
چرا گریه میکنی حضرت فرمود فرزندم ناپیدا است یهودی عرض کرد که [illegible] او را
در فلان [illegible] دیدم که خوابیده بود آنجناب با آن طرف روانه شد چون بنزدیک آن [illegible]
رسید دید حسین را دید که [illegible] خود شاخ سبز [illegible] است که [illegible]
حسین را [illegible] آن حیوان پیغمبر خدا را دید بلسان فصیح گفت السلام علیک یا رسول [illegible]
قیامت [illegible] شهادت [illegible] شهادت حق [illegible] آن حیوان [illegible] ندیدم [illegible]
که [illegible] سال بود [illegible] شده بود [illegible]
[illegible]

من عالم را گشتم در طلب او و نیافتم و الآن به برکت فرزندت یافتم او را و در ملکات آن آیت

که محافظت کنم او را و باد دهم بعد آن حیوان گفت یا رسول الله مرا سبیل بده و داخل

نمود بعد بسبب ... دریا بجزیره واقع شدم و نیافتم در آن جزیره یا ... تا اینکه

هفتم ... را ... برداشت و در این موضع انداخت نزد ... پس ...

... که از آن جزیره تا اینجا ... هزار فرسخ است پس ... اسلام را اختیار نمود

و گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و در منتخب از سلمان ...

روایت کرده است که در ... فصل انگور یک خوشه از انگور نزد رسول خدا هدیه آورده بودند

آن حضرت ... سلمان ... و فرزندم حسن و حسین را بیاور تا اینکه با ایشان از این

انگور ... سلمان ... بخانه حضرت فاطمه رفتم ... پس بخانه همشیره ایشان ام

کلثوم رفتم نیافتم پس ... حضرت ... مضطرب گردید و از جا برخاست

و ایستاد و گفت وا ولداه وا قرة عیناه کسی که ایشان را ... دلالت ...

بهشت پس جبرئیل از آسمان نازل گردید و عرض کرد یا محمد ... این همه اضطراب ...

... اضطراب ... فرزندم حسن و حسین است ... ایشان ...

... جبرئیل عرض کرد یا محمد ... ایشان ... بدرستیکه ... ایشان

...

... است ... دو فرزند تو ... در باغ ابی الدحداح

... پس ... حضرت ... روانه شد ... آن باغ ... در خدمت آنحضرت بودم

تا اینکه داخل آن باغ شدیم ... آن دو فرزند ... خوابیده اند و یکی از ایشان دست در

گردن برادر خود کرده است و ماری را دیدم که در دهان خود طاقه ریحانی گرفته است و

بآن ریحان باد میزند رو های ایشان را چون نظر آن مار به پیغمبر خدا افتاد ریحان را از دهان

خود انداخت و گفت السلام علیک یا رسول الله من مار نیستم بلکه ملکی هستم از ملائکه

کروبیین از ذکر خدا اندک چشم بهم زدن غافل شدم پس پروردگار من بر من غضب کرده

مرا بصورت مار مسخ نمود چنانچه می بینی و مرا از آسمان دور کرد و بر زمین انداخته

و سالها است ... که ... شخص کریمی ... از رسول ... شفاعت نماید

برای من نزد پروردگار من شاید خدا ... رحم کند و برگرداند مرا بحالت اول خود بدرستیکه او

بر هر چیز قادر است سلمان میگوید پس در آن وقت پیغمبر خدا ... افتاد و شروع نمود بیدار

ایشان تا اینکه آن دو بزرگوار بیدار شدند ... پس برخواستند و بر در پیغمبر نشستند ...

رسول ... ایشان فرمود ... که ... فرزندم ... ملک بوده است از ملائکه مقرب

کروبیین که یک چشم بهم زدن از ذکر خدا غافل شده است خداوند عالم او را باین صورت

مسخ کرده است

شفیع کرده است و من طلب شفاعت میکنم بسوی خدا شما پس شفاعت کنید از برای این
حسنین از جا جستند و در وضو رفتند و دو رکعت نماز گزاردند و گفتند بار خدایا بحق جد جلیل
ما محمد مصطفی و پدر ما علی مرتضی و مادر ما فاطمه زهرا که این ماررا بصورت اولی در گردان
سلمان میگوید دعای ایشان تمام نشده بود که جبرئیل با گروهی از ملائکه از آسمان فرود
آمد و بشارت داد آنملک را برضای خدا و به گردش او بصورت اولی خود بعد آنملک
با جبرئیل و ملائکه که با او بودند عروج نمودند بآسمان و ایشان تسبیح میکردند خدا را بعد جبرئیل
فرود آمد و تبسم نمود و گفت یا رسول الله بدرستیکه آن ملک فخر میکند بر ملائکه هفت
آسمان و میگوید از برای ایشان اکه کیست مثل من و حال آنکه من کسی هستم که در رسیده و دو سبط پیغمبر
که حسن و حسین بوده باشند بجهت من شفاعت نمودند و در بعضی از کتب مسطور است که
فتی رسول خدا در منزل دختر خود فاطمه زهرا نشسته بودند و حضرت امام حسن بر ران راست
و حضرت امام حسین بر ران چپ نشسته بودند که ناگاه جبرئیل نازل شد بر آنحضرت و در دست
او بود خوشه انگوری بهشت و عرض کرد یا محمد علی اعلا بر تو سلام میرساند و مخصوص ساخته است
ترا بتحیت و اکرام و ارسال فرمود بتو این تحفه را این خوشه انگور را بده بفرزندان خود حسن و حسین
پس آنحضرت آن خوشه انگور را از جبرئیل گرفت و قسمت نمود در میان آن دو بزرگوار و سهم

حضرت امام حسن را

حضرت امام حسن را پیشتر داد و سهم حضرت امام حسین را پس حضرت امام حسین نظر نمود و سهم پیغمبر
خدا و عرض کرد یا نبی الله بر تو باد سلام چند شعر حاضر شده است و در زمن آبا امر فرمائید
که بخوانم آنها را حضرت فرمود بخوان ای ابا عبد الله پس حضرت امام حسین شروع نمود بخواندن
این ابیات لَیسَ لی بَعدَ اِلهی مَلجأٌ اِلّا اِلَیکَ اَنتَ کَنزی اَنتَ ذُخری فَحَبلی عَلَیکَ
یعنی نیست از برای من بعد از خدا امن ملجأی مگر بسوی تو زیرا که کنز من تو ئی فخره من رستگار
شده است بدرستیکه بر تو صلوه و سلام تجعل الاکثر و الاکبر و انا امر الیک تجعل
العنقود سنطا بنی و سهمی فی یدک یعنی فرزندان ... از برای او در بر که
اگر است وا خیار با تو است این خوشه را و قسمت مساوی نما و سهم من در دست تو است
کلنا اولاد بنتک کلنا تفاحتک انما اهنات عنبا لک فلا اری معطا
مقلتیات یعنی هر دو ما اولاد دختر تو هستیم و هر دو ما دو سیب بوستان تو هستیم ابا
جز این نیست که بر خورده است و اهیه بر دو چشم تو پس مداوا کن دو چشم خود را آن
کحلت العنقود منها حاجتی الاخری علیک یعنی اگر یک چشم خود را مداوا نمائی گر سرمه
بکشی و آن چشم دیگر را واگذاری و مدارا نکنی و سرمه نکشی پس آنسه آن چشم هیچ آسکند
بر تو داهیه عظیمی خواهد شد لا تعودنی بعقوقک لا تحزنی فی علیک لا تقطعه
علی بالتقل

عَلَى الَّذِي أَوْحَى إِلَيْكَ یعنی عادت ما بعفو خود و محو دلها سکوت ان را نسبت بخود برادر
شیعه جمع مده و رحمت بر من حراسو کند مید هم بخدا اینکه در فرستاده است بسوی تو پس حضرت
امام حسن گفت یا رسول الله حصه مرا باو بده پس حضرت میزانی طلبید و آن خوشه انگور را
دو قسمت مساوی نمود در میان آن دو بزرگوار و در کتاب منتخب الاخبار روایت کرده
است که رسول خدا روزی تشریف بردند بخانه حضرت فاطمه پس ملاحظه نمودند که آن معصومه
در پشت درخانه ایستاده است حضرت فرمودند چه باعث شده است که چنین ایستاده
فاطمه عرض نمود دو فرزندم تو از خانه بیرون رفته اند و مخفی گردیده اند پس حضرت
رسول از متعاقب ایشان رفت بغاری پس یافت آن دو بزرگوار را که خوابیده بودند
و یک ماری در زیر سر ایشان حلقه زده است پس حضرت سنگی برداشت انداخت
بسوی آن مار پس آن مار گفت اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ من نخوابیدم نزد ایشان
مگر جهت اینکه محافظت نمایم ایشان را پس حضرت دعا خیر کرد آن مار را و بعد از دو
حسن را بر دوش راست گرفت و حسین را بر دوش چپ پس جبرئیل فرود آمد و حضرت امام حسین
گرفت و بر دوش خود برداشت آنجا را پس بعد از آن پیوسته آن دو بزرگوار فخر می نمودند حضرت امام
حسین فرمود بهترین اهل آسمان

و در کتاب امالی از ابن بابویه
از امام جعفر صادق

از امام جعفر صادق و از امام محمد باقر و از امام زین العابدین روایت کرده است که روزی
پیغمبر خدا مریض شدند بمرضی که خدا و همه عالم شفا کرامت فرمود آنحضرت را از آن مرض
پس حضرت فاطمه سیده زنان عالم با حسنین بعیادت آنحضرت رفتند با موضعی که حسن را
بدست راست گرفته بود و حسین را بدست چپ و آن مکرمه در میان آن دو بزرگوار
وارد شدند و بهمان موضعی نشستند در آن خانه عایشه که دیدند پس حسن بجانب راست
پیغمبر نشست و حسین بجانب چپ آنحضرت پس حسن شروع نمود بدست خود جانب راست
رسول خدا را فشردن و حسین جانب چپ آنحضرت را آنحضرت از خواب بیدار شدند پس
حضرت فاطمه حسنین را فرمود ابدا دو حبیب من جد شما خوابیده است مراجعت نمایید
در این ساعت و در اکنون بگذارید تا اینکه بیدار شود و بعد بیایید بخدمت آنحضرت امام حسن
به بازوی راست پیغمبر خوابید و حضرت امام حسین بر بازوی چپ آنحضرت و حضرت فا
طمه مراجعت فرمود بخانه خود و بعد از زمانی حسنین از خواب بیدار شدند قبل از بیدار
شدن رسول خدا به عایشه گفتند مادر ما کجا رفت بعد از آنکه خوابیدیم پس عایشه گفت
چون شما خوابیدید مراجعت نمود بمنزل خود پس حسنین از خانه بیرون آمدند و آن شب
بسیار تاریک بود که بارش بیا آمد و رعد و برق میزد پس نوری از برای ایشان ظاهر شد پس حسن
بدست راست خود

بدست راست خود دست حسین را گرفت و در میان آن دو سیر میکردند با یکدیگر تکلم میفرمودند تا اینکه در

باغ بنی النجار شدند چون داخل باغ شدند سیر کردند [illegible] شدند که بیکجا بروند پس حضرت امام حسن با

حسین گفت ما متحیر شده ایم [illegible] بیکجا برویم بیا [illegible] تا جمع شود حضرت امام حسین گفت ای برادر [illegible]

برادر آنچه مصلحت میدانی بعمل آور پس آن دو بزرگوار دست یکدیگر را گرفته بجوار [illegible]

رسول از خواب بیدار شد و چون دانست آنحضرت [illegible] ایشان آنحضرت طلب میفرمود ایشان را در منزل مادر

حضرت فاطمه نبودند در آن منزل پس آنحضرت متحیر شد [illegible] خود را کشف کرده و دست بدعا [illegible]

اینها در منزل نبودند که بیرون رفتند از [illegible] خدا [illegible] ایشان [illegible]

و آنحضرت در میان آنها [illegible] تا اینکه [illegible] دو بزرگوار دست یکدیگر [illegible]

و چنان [illegible] آسمان [illegible] و خدا [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و در بعضی از کتب مناقب روایت کرده است که روزی حضرت رسول اکرم صلعم بخانه حضرت فاطمه

آمده فرمودند بفاطمه امروز مهمان تو ام و در آن روز اهل بیت گرسنه بودند برای حسن و حسین ع طعا

م نیافتند چون تمام اهل بیت جمع شدند جبرئیل نازل شد و گفت خداوند علی اعلا نور اسلام میرساند

و میفرماید که بگو بعلی و فاطمه و حسن و حسین که از میوه های بهشت چه میوه میخواهند حضرت بایشان الا

گفت همه ساکت شدند و حضرت امام حسین که از همه خوردسال تر بود گفت مرا رخصت فرمایید

تا من اختیار کنم گفتند که آنچه تو اختیار میکنی با آن راضییم حضرت امام حسین گفت که ای جد بزرگوار

بگو بجبرئیل

کمی بچیل که ما رطب بخواهیم و آن زمان اول وقت رطب نبود پس حضرت رسول فرمود که ای فاطمه برو اندرون حجره طبقی رطب را بیرون آور چون فاطمه داخل حجره شد طبقی از بلور دید که پر از رطب تازه بود و دستمالی از سندس بهشت بر روی آن افکنده بود چون حضرت فاطمه طبق را آورد در مجلس گذاشت حضرت رسول فرمود بسم الله الرحمن الرحیم و رطبی برداشت و در دهان حضرت امام حسین گذاشت و فرمود که هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا حُسَيْن نوش گوارا و عافیت باد تو را ای حسین پس دیگر برداشت و در دهان حضرت امام حسن گذاشت و فرمود که هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا حَسَن پس دانه دیگر برداشت و در دهان حضرت فاطمه گذاشت و فرمود که هَنِيئاً مَرِيئاً لَكِ يَا فَاطِمَة پس رطب دیگر در دهان امیر المؤمنین گذاشت و فرمود که هَنِيئاً مَرِيئاً لَكَ يَا عَلِي پس برخاست و نشست و برخاست و نشست پس چون از آن رطب تناول کردند و سیر شدند حضرت فاطمه فرمود که ای پدر امروز کار عجیبی کردی که پیش تر نکردی فرمود که ای فاطمه اول که در دهان حسین گذاشتم شنیدم که میکائیل و اسرافیل گفتند هنیئاً مریئاً لک یا حسین پس من با ایشان موافقت کردم و چون دانه دوم در دهان حسن گذاشتم جبرئیل و میکائیل گفتند هنیئاً مریئاً لک یا حسن و چون دانه سیم در دهان تو گذاشتم دیدم که حوریان بهشت سر از غرفهای خود بیرون کردند و ندا در دادند و گفتند هنیئاً لک یا فاطمه و چون دانه چهارم را

و در دهان علی

و در دهان علی گذاشتم ندا از جانب خداوند علی اعلا شنیدم که هنیئاً مریئاً لک یا علی پس من با حق تعالی موافقت کردم و از برای اجلال ندای او برخاستم پس ندا از جانب رب العزة شنیدم که یا محمد از برای تو تا روز قیامت با هر رطبی که دادی برای هر رطبی او را هشتاد هزار ... و ابن بابویه و دیگران بسند معتبر روایت کرده اند از سلیمان بن مهران اعمش که در میان خاصه و عامه به صدق قول معروف است گفت شبی در خانه خوابیده بودم در میان شب یکی از جانب ابوجعفر دوانقی علیه اللعنه آمد و طلب کرد من بسیار ترسیدم و متفکر گردیدم و گفتم در این وقت مرا طلب نکرده الا آنکه فضائل علی بن ابی طالب را از من بپرسد اگر بگویم فضائل آن حضرت را مرا بقتل خواهد آورد پس وصیت نامه خود را نوشتم و غسل کردم و حنوط بر خود پاشیدم و کفن پوشیدم و بمجلس آن ملعون رفتم چون داخل شدم دیدم عمرو بن عبید نزد او نشسته اند اندکی خاطرم مطمئن شد چون سلام کردم مرا به نزدیک طلبید و دیگر پیرم ... و دیگر ... تا آنکه نزدیک بیدم که زانوی من برابر زانوی او رسید چون بوی حنوط را از من استشمام کرد گفت باید راست بگوئی ... گفتم ... پس گفت این چه حنوط است گفتم در میان شب یکی از تو به نزد من آمد گفتم شاید خلیفه مرا در این ساعت طلبیده که فضائل علی ع را از من بپرسد چون بگویم مرا بقتل آورد پس با اهل بیت وصیت کردم و غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم و بخدمت تو آمدم اعمش گفت ... تکیه کرده بود چون این سخن را از من شنید برخاست و نشست و گفت

لا حول ولا

لا حول و لا قوة الا بالله ترا بخدا سوگند میدهم ای سلیمان که بگوئی که چند حدیث در فضایل علی تو
شنیده است گفتم اندکی گفت بگو عدد آن گفتم زیاده از ده هزار حدیث بمن رسیده است گفت ای
سلیمان امی حدیثی برای تو روایت کنم در فضایل علی ع که هر حدیثی که شنیده از آن فراموش کنی گفتم بفرما
یا امیر المؤمنین گفت در دولت بنی امیه که ما از ایشان میگریختیم من در شهرها میگشتم و تقرب میجستم
بسوی مردمان بذکر فضایل علی بن ابی طالب و بانی و صله از مردم آب و نان میگرفتم و معاش میکردم
رسیدم تا آنکه به بلاد شام رسیدم و عبائی کهنه پوشیده بودم و بغیر آن جامه نداشتم و بسیار گرسنه بودم در
آن وقت صدای اذان شنیدم گفتم بروم بمسجد نماز بکنم و از مردم غذائی خود را سؤال میکنم چون به
مسجد آمدم و با پیشنماز نماز کردم و او سلام نماز گفت و دیدم که دو کودک داخل مسجد شدند و پیشنماز توجه
ایشان شد و گفت مرحبا بشما و مرحبا بآنها که شما بنام ایشان نامیده شده اید پس پرسیدم از جوانی که در پهلوی من نشسته بود که
این دو کودک چه قرابت دارند گفت این پیشنماز جد ایشان است و در این شهر کسی نیست که علی را دوست
دارد بغیر این مرد و این دو کودک را حسن و حسین نام کرده چون این را شنیدم شاد شدم و رفتم نزد پیشنماز
و گفتم میخواهی حدیثی برای تو روایت کنم که دیده تو بآن روشن گردد گفت اگر دیده مرا روشن کنی
من نیز دیده ترا روشن کنم گفتم حدیث کرد مرا پدرم از پدرش از جدش عبد الله بن عباس که روزی
نزد حضرت رسالت نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه گریان آمد حضرت فرمود ای فاطمه سبب گریه

توچیست

تو چیست فاطمه گفت حسن و حسین بیرون رفته اند نمیدانم که در کجا بسر آورده اند حضرت فرمود
ای فاطمه گریه مکن آن خدائی که ایشان را آفریده است بایشان مهربان تر است از تو پس حضرت دست
بسوی آسمان بلند کرد و گفت خداوندا اگر ایشان صحرا یا دریا رفته اند ایشان را حفظ کن و
سلامت بدار پس جبرئیل نازل شد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که برای
ایشان محزون مباش که ایشان فاضلند در دنیا و فاضلند در آخرت و پدر ایشان افضل
است از ایشان و ایشان در حظیرهٔ بنی النجار خوابیده اند و حق تعالی ملکی را بر ایشان موکل کرده
شده است که حراست ایشان مینماید پس آنحضرت شاد و خوشحال برخاست و با صحابه
خود متوجه حظیرهٔ بنی النجار شد و چون بآن حظیره رسید دید که هر دو خوابیده اند و دست
در گردن یکدیگر در آورده اند و حق تعالی ملکی را بر ایشان موکل کرده و آن ملک یک بال خود را در
زیر ایشان گسترده و بال دیگر را در بالای ایشان پوشیده حضرت ایشان را در دامن گرفت نشست
و ایشان را بوسید تا از خواب بیدار شدند پس حضرت رسول حسن را بر دوش گرفت و جبر
ئیل حسین را و از حظیره بیرون آمد و فرمود که بخدا سوگند که امشب شرافت شما را بمردم ظاهر
کنم چنانچه حق تعالی شما را تشریف کرده است و چون مردم جبرئیل را نمیدیدند گمان میکردند که حضرت
هر دو را بر دوش خود دارد پس ابوبکر نزدیک آمد و گفت یا رسول الله یکی از این دو کودک را

بمن ده تا بردارم

یعنی روح نامبارک نسبت شد حضرت فرمود که ای ابابکر دو کس عامل ایشان شدند و ایشان مشکور سرادار شدند و پدر ایشان
ایشان افضل است از ایشان چو حضرت به مسجد رسید بلال را فرمود که ندا کن و مردم را جمع کن چون مردم از هر جا
جمع شدند بر پای ایستاد و فرمود که ایها الناس آیا نخواهید که شما را خبر دهم بکسی که بهترین مردم است از جهت
جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین که جد ایشان رسول خداست و جده ایشان خدیجه
ایها الناس نخواهید خبر دهم شما را بکسی که بهترین مردم از جهت مادر و پدر گفتند بلی یا رسول الله فرمود
که حسن و حسین زیرا که پدر ایشان علی که خدا و رسول را دوست میدارد و خدا و رسول او را دوست میدارند و مادر
ایشان فاطمه دختر رسول خداست ای گروه مردم نخواهید که دلالت کنم شما را بکسی که بهترین مردمانست
از جهت عم و عمه گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین که عم ایشان جعفر است که در بهشت با ملائکه پرواز میکند
و عمه ایشان ام هانی دختر ابوطالب است ای گروه مردم نخواهید که دلالت کنم شما را بکسی که بهترین
مردم است از جهت خال و خاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که حسن و حسین زیرا که خال ایشان قاسم پسر رسول
خداست و خاله ایشان زینب دختر رسول [illegible] است پس حضرت دست مبارک خود را بلند کرد و فرمود که حق تعالی
با هر دو چنین محشور خواهد کرد با هم چنین که انگشتان با یکدیگر پیوندند پس فرمود که خداوندا تو میدانی
میدانی که حسن در بهشت خواهد بود و حسین در بهشت خواهد بود پس هر که ایشان را دوست دارد در بهشت خواهد
بود و هر که ایشان را دشمن دارد در جهنم خواهد بود چون پیغمبر این حدیث را از من شنید گفت ای

جوان گفتم

جوان گفتم من از اهل کوفه‌ام گفت عربی یا عجم گفتم عربم گفت چنین حدیثی روایت میکنی و چنین
جامه پوشیده پس خلعت فاخری بمن بخشید و استری بمن داد که آن را بصد دینار بخریدم و فروختم پس
گفت ای جوان نور دیده مرا روشن کردی خدا دیده تو را روشن کند و مرا دلالت کردی بجوانی که آن جا
و دیده مرا روشن کرد امروز گفتم دلالت کن مرا گفت من دو برادر دارم که یکی پیشنماز است و
دیگری مؤذن آنکه پیشنماز است از روزی که از شکم مادر برآمده تا حال علی را دوست میدارد و آنکه مؤذن
است از روزی که از شکم مادر برآمده تا حال علی را دشمن میدارد پس دست مرا گرفت و آورد بدر
خانه آن برادر که پیشنماز بود پس دست بدر زدم مردی بیرون آمد چون نظرش بر من افتاد اشتر و جامه مرا
شناخت گفت و الله این شتر و جامه را میشناسم و میدانم که برادرم این شتر و جامه را بتو نداده است مگر آنکه تو را دوست
خدا و رسول دانسته است پس حدیثی در فضائل علی برای من نقل کن گفتم خبر داد مرا پدرم از پدرش
از جدش که روزی در خدمت حضرت رسول نشسته بودیم ناگاه حضرت فاطمه در آمد و
میگریست حضرت فرمود که سبب گریه تو چیست ای فاطمه حضرت فاطمه فرمود ای پدر زنان قریش
مرا سرزنش میکنند و میگویند که پدرت تو را تزویج کرده است بمردی که مال
ندارد حضرت فرمود که ای فاطمه من تو را تزویج نکرده‌ام خدا تو را تزویج کرده و جبرئیل و
میکائیل را گواه گرفت و حق تعالی از میان جمیع خلق پدرت را اختیار کرده و او را پیغمبر گردانید

و بعد از پدرت تو

و بعد از پدر تو علی را اختیار کرده و ترا بار دیگر برگزیده و او را وصی تو گردانیده پس علی است
شجاع ترین مردم و بردبارترین مردم و سخی ترین مردم و اسلام او از همه قدیم تر و علم او
از همه بیشتر است و دو پسر او بهترین جوانان بهشت اند و نام ایشان در تورات شبر و شبیر است و برای
کرامت ایشان نزد حق تعالی ای فاطمه ای مسکین بخدا سوگند که چون روز [قیامت] شود پدر ترا دو حله بپوشانند
و علی را دو حله بپوشانند و علم حمد در دست تو باشد پس پدر ترا و علی را هم برای کرامت او نزد خدا ای فاطمه
گریه مکن که مرا بخوانند در روز قیامت سوی پروردگار عالمیان علی با من باشد و چون خدا [illegible]
و [illegible] را آنست علی با من باشد ای فاطمه ای مسکین که چون روز قیامت شود منادی ندا کند در [illegible]
[illegible] ابراهیم خلیل و [illegible] علی بن ابی طالب [illegible]
[illegible] کلیدهای بهشت و شیعیان او رستگاران خواهند بود در روز قیامت چون
[illegible] کف [illegible] مردم کجائی [illegible] کف [illegible]
[illegible] جامه [illegible] ده هزار درم [illegible] عطا کرد و کف الجوان [illegible]
روشن [illegible] کف [illegible] مسجد فلان [illegible]
[illegible] علی است پس من [illegible] مشتاق بودم که صبح شود و آن حالت را مشاهده کنم چون صبح [شد] بآن
مسجد رفتم و در صف نماز ایستادم ناگاه جوانی در پهلوی من ایستاد و عمامه بر سر داشت چون رکوع
رفت عمامه

[illegible] عمامه از سرش افتاد دیدم که سرش سر خوک [illegible] روی خوک است چون از نماز
فارغ شدیم گفتم ای جوان این چه حالت است [illegible] گفت پس گریست و گفت بیا با این خانه
تا حال خود را [illegible] چون بخانه رفتیم گفت من مؤذن فلان جماعت بودم هر صبح [illegible] میان
اذان و اقامه هزار مرتبه علی بن ابی طالب را لعنت میکردم و چون روز جمعه میشد چهار هزار مرتبه
لعنت میکردم پس روز جمعه بخانه آمدم [illegible] قیامت [illegible] در خواب دیدم
و حضرت رسول صلعم و علی بن ابی طالب را دیدم که ایستاده اند [illegible] و حسن در جانب
راست آنحضرت و حسین در جانب چپ او ایستاده بودند و کاسه [illegible] ایشان حاضر بود و حسن
رسول گفت مرا آب ده چون آب داد گفت این جماعت را آب ده چون همه آشامیدند گفت [illegible]
مرد [illegible] و [illegible] تکیه کرده است او را آب ده پس حسن گفت ای جد بزرگوار [illegible]
[illegible] هر روز هزار مرتبه پدر مرا لعنت میکند و امروز چهار [illegible]
او را لعنت کرده است پس حضرت رسول [illegible] و گفت لعنت خدا بر تو باد [illegible]
لعنت میکنی علی را و علی از من است [illegible]
[illegible] خدا [illegible] خود [illegible] سر و روی من مانند سر و
روی خوک شده بود پس ابو جعفر [illegible] کف [illegible] دو حدیث را [illegible]
کفتم ای کف

کفتم که کفت یا سلمان محبت علی ایمان است و دشمنی او نفاق است و بخدا سوکند که او را دوست
نمیدارد مکر مؤمن و دشمن نمیدارد مکر منافق ایضا حکایت در روایت است که جناب امام حسین بروایتی در هفت
سالکی و بروایتی در پنج سالکی در مدینه منوره روزه کرفتند اتفاقا روز بسیار کرمی بود و حضرت فاطمه
مطلع نبود که حسین مظلومش روزه کرفته است همینکه آفتاب بلند شد فاطمه دید لبهای حسینش خشکیده
رنک مبارکش زرد شده است کفت ای نور دیده مکر نور العین مرض عارض شده است که چنین شده کفت نه
ای مادر بلکه بجهة رضای حقتعالی روزه کرفته ام فاطمه فرمود بجهة رضای حقتعالی روزه بدار اما افطار کن
فاطمه هرچند اصرار در افطار او می‌نمود آنجناب ابا و انکار می‌نمود فرمود که ناکاه پیغمبر و امیرالمؤمنین حاضر
شدند و مطلع کردیدند که مظلوم کربلا روزه کرفته و در شدت کرما و حرارت عطش و ضعف و غش افتاده
و مسکین کشیده در دامان فاطمه در سایه بامی رفته و باز خوابیده و فاطمه چشمهای کریان باو ناظر و ایشان هم
بکریه در آمدند آخر وقت ظهر طلبیدند و امر با افطار او فرمودند حسین عرض کرد که ای جد بزرکوار اطاعت واجب است
و لکن این روزه را بجهة رضای حق کرفته‌ام التماس دارم که مرا معاف دارید تا باتمام رسانم و پیغمبر چون
این حال را مشاهده نمود دست بدعا برداشت و عرض کرد خدایا مرا طاقت دیدن لبهای خشکیده حسین
نیست و نمی‌خواهم او را دلشکسته ببینم خدایا رحم نما و روزه او را تا شام برسان که جکر کوشه من تشنه نباشد
ناکاه جبرئیل نازل شد عرض کرد یا رسول الله حقتعالی سلام میرساند و میفرماید که دلخوش دار که متعاقب هزار
ملائکه را

ملائکه را امر نمودیم که قرص آفتاب را زود بجانب مغرب بکشند ای نور دیده و اکر تشنه نباشد و ... شما و فاطمه
دعا بکریه در آمد بجهة تشنکی حسین ملائکه هفت آسمان همه بکریه در آمدند و دست از عبادت کشیدند و
کفتند خدایا حسین را تشنه نتوانیم دید هنوز سخن جبرئیل تمام نشده بود که دفعة آفتاب بمحل غروب
فرو رفت پس حضرت فاطمه ظرف آبی را بر روی دست کرفته کفت ای نور دیده افطار فرما امام مظلوم فرمود
ای مادر هر طفلی که در دفعه اول که روزه می‌شود هدیه میکیرد هدیه من کدام است فاطمه کفت ای نور دیده
چهار چشمه در دنیا و چهار چشمه در آخرت خدا صداق من قرار داده آنها را بتو و دوستان تو
بخشیدم و بروایتی آب و نمک دنیا را صداق من نموده اند آنها را بدوستان تو نثار نمودم
رو بجد خود کرد که هدیه شما چیست پیغمبر فرمود که خدا حوض کوثر را بوعده انا اعطیناک
الکوثر بمن داده است چون روز قیامت شود دوستان تو را از آن حوض کوثر سیراب کنم
و همچنین را داخل بهشت میکنم رو به پدر خود کرد و عرض کرد که هدیه من کدام است و نثار شما چه چیز است
حضرت امیر فرمود ای حسین نخلستانی در بیرون مدینه دارم که نهال آنرا جد بزرکوارت بدست مبارک
در خدمت نشانیده و آنرا از ... آب داده و از نخستین ثمرت بسیار آورده آنرا نثار روزه تو
کردم و بروایتی فرمود که خدا اختیار قسمت بهشت و جهنم با من داده که من آنها را بتو بخشیدم که هر کس از دوستان خود را
خواسته باشی ببهشت ببر و دشمنان خود را بجهنم حالا افطار کن حسین سر خود را بزیر انداخته لب را از افطار
خدارا

خدارا حمد کشید که ناگاه جبرئیل نازل شده عرض کرد که من غلام این ستاره‌ام و گاه دارم چنین بسان این بزرگوار
حسن و حسین بشارت هم بار سالی این ستاره در گوشهٔ فلک است که هر هزار سال یکبار طلوع میکند و درین باره
از سی هزار مرتبه آمده دیدم ام که این بزرگوار هر عبارتی که در انجمن که کدام به دست اهل چنین بخشید تا خلق
عالم فرموده است که حسین این روزه را با افطار فرح کرده است و هم حسین نیز با جبرئیل نیز بشنا
از جانب رب سلام رسان و بگو در جای سکوی روزه بر تو واجب شد که افطار فرح کرده قسم بذات خداوند عالم
که در روز عرض اکبر اینقدر را از دوستان و دیگر کنندگان و زیارت کنندگان تو را ستو بخشم
که راضی شوی و کرد و کدورت از خاطرت محو شود افطار کن چون آن مهمان خاص جلالت
از جانب احدیت چنین بشارت شنید خوشحال شده گفت بسم الله الرحمن الرحیم پس افطار کرد

در حدیث است که عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب لشکر عظیم ترتیب داده بجهت تسخیر بلاد عجم
بلاد عجم بروایتی نعمتا دو سه هزار کس بودند امیران لشکر چنانچه ملا محمد تقی مجلسی فرموده امام حسن بود
آنحضرت جنگ با پادشاه عجم که یزدجرد بن شهریار بود بعد از مقاتله بسیار و کیر و دار بسیار فتح با لشکر
اسلام شد پادشاه عجم را گرفته بقتل رسانیدند و بقولی که جید در یکی از بلاد خراسان یکی از نوکرهای
او او را گرفته بطمع سلطنت بقتل رسانید هر تقدیر بعد از قتل جمیع اهل کفر دست بغارت خزائن و
دولت آن کافر و اسیر نمودن اهل حرم او از زنان و دختران و کنیزان کشودند و ایشان را
برداشته

برداشته روانه مدینه منوره شدند و از جملهٔ آن اسیران شهربانو بود که جهان شاه نام داشت و قتیکه
او را اسیر نمودند چهار صد کنیز با او بودند همه با لباس و مقنعه‌ها زر که در دور میشد کنیزان دور او
را احاطه نموده بودند از زیرا ایشان خیمهای الاهه با کنیزان تا اینکه با عزت و احترام وارد مدینه شدند
امام همایون زمود و قتیکه دختر یزدجرد وارد مدینه شد همهٔ دختران مدینه و زنان و جمیع تماشای صورت جمیل
المثال او حاضر شدند و از نور جمال او دیوارهای مسجد رسول روشن شد عمر خواست که برقع از صورت او
بردارد و صورت او را نگاه کند شهربانو نگذاشت و صورت خود را پوشانید بزبان فارسی گفت اف
بیروج باد هرمز چنین روز بمحمد و مسلمان بر جا که دور کوچکی اسیر کرده اند دختر را در فاجر
بحران نظر بجانب دختر او عمر در غضب شد و گفت هٰذِهِ الْعَجَمِيَّةُ تَشْتِمُنِي این دختر عجمیه مرا فحش
میگوید و او را ادب کنید حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مانع شد فرمود سخن او را نفهمیده
او چنین گفته عمر او را فرار شد حضرت امیر فرمود که ایمر دختر پادشاهان جایز نیست اگرچه
کافر باشد او را مخیر کن که هر یکی از مسلمانان را که خواسته باشد اختیار نماید از بابت سهم اصحاب
نمایان و بعقد او در آورد عمر قبول کرد پس حضرت امیر فرمود ای دختر هر کس از مسلمانان را که خواسته باشی
اختیار نمای و راضی شو و هم او شوی تو را بعقد او در آوریم او سر خود را پیش انداخته جواب نگفت
مسلمان فارسی میگوید چون این خبر باشراف الملائکه و اعیان مدینه رسید همه با لباسهای فاخر
و زینت تمام

و زینت تمام با ستیهای بنی مطلب در مسجد جمع شدند سلمان گوید بعد از اجتماع خلق از مهاجر و انصار
شهربانو را طلبیدند بمسجد که هر کس را خواسته باشد اختیار نماید چون شهربانو نقاب بسته وارد شد نگاهها
بآن قوم کرده آخر گوشه مجلس را قبول نکرده مراجعت کرد من گفتم ای دختر شهریار عجم چرا مراجعت نمودی و کسی را
اختیار نکردی سلمان گوید دیدم اشک از گوشهای چشم او ریزان شد و گفت ای سلمان من محبوب خود را
ندیدم گفتم محبوب تو کیست گفت هو النور الساطع والشهاب اللامع گفتم از این واضح‌تر بگو
گفت سید عالم و مظلوم بنی آدم ابا عبدالله الحسین گفتم حسین را از کجا شناختی و نام او را چون دانستی
گفت ای سلمان من حکایتی دارم گفتم چیست گفت وقتیکه در دیار عجم بودم شبی در خواب دیدم که یک
زن نورانی با جمعی از خواتین کرام بنزد من آمدند گفتند سعادت دنیا و آخرت رو بتو آورده است
گفتم شما کیستید یکی گفت این زن نورانی حضرت فاطمه زهرا است دختر پیغمبر آخر الزمان است
و این خواتین عظام یکی خدیجه کبری و دیگری حوا مادر آدمیان و سیم مریم مادر عیسی و دیگری آسیه
زن فرعون و کلثوم مادر موسی آمده‌اند و آمده اند که ترا خطبه نمایند جهت سید و بهتر اولاد آدم
پسر پیغمبر آخر الزمان گفتم اسم او چیست گفت حسین گفت نام مبارک او را شنیدم محبت او
در دل من قرار گرفت و من راضی شدم دین اسلام را بر من عرضه کردند من قبول کردم و مسلمان
شدم چون شب دیگر در عالم رؤیا دیدم هودجی از نور از آسمان فرود آمد و سه مرد نورانی در
آن هودج

آن هودج بر کرسیهای نور نشسته اند و مردان چند در بالای سر ایشان نشسته بودند و ملائکه
بیشمار در حضور ایشان ایستاده بودند از یکی پرسیدم که این سه بزرگوار که بر کرسی نشسته اند کیانند و چه نام
دارند ملکی گفت یکی محمد مصطفی و دیگری علی مرتضی و سیم پسر ایشان امام حسین است و اینجماعت که در بالای سر
نشسته اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند آمده اند که ترا عقد امام حسین نمایند پس از من
اذن گرفتند و خطبه عقد بخواندند و مرا بعقد امام مظلوم در آوردند و من از این شوق از خواب بیدار شدم
و من از آن زمان تا حال هر شب در فراق او گریانم و چون وارد مسجد شدم او را ندیدم برگشتم سلمان
میگوید من گفتم برگرد که امام حسین در آن مسجد حاضر است اما امام حسین در گوشه مسجد نشسته بود سر خود را
در دستها فرو برده همینکه سر خود را بلند کرد شهربانو او را شناخت گریه کنان آمد و دست خود را بر
روی سر محبوب انداخت و آهسته عرض کرد السلام علیک یا ابا عبدالله و رحمة الله و برکاته حضرت
در جواب فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس امیر المؤمنین پرسید که آیا ای شهربانو حسب
اختیار خود میکنی که عقد ترا ببندد عرض کرد شما راست حضرت بحذیفة بن الیمان فرمود که خطبه بخواند
پس حذیفه خطبه خواند و حضرت او را بعقد امام حسین بحسب ظاهر در آورد پس فرمود چه نام داری عرض
کرد جهان شاه حضرت فرمود این اسم خالق عالم است ما ترا شهربانو نام کردیم پس بامام حسین
فرمود هر آینه ستوده شود از برای تو از این دختر کسیکه بهتر از تمام اهل زمین باشد و آن امام زین
العابدین بود

العابدین بود حضرت امام جواد فرمود که بعد از آنکه خداوند عالم جل شانه در عالم ذر اول بعد صنع خود آ
ورید جمیع ذرات ممکنات را هر چیزی و هر کسی را بحسب قابلیت آنچه خواستند طلب نمودند و بایشان
دادند و اختیار نمودند خلق اولین و آخرین سعادت و شقاوت و همه را در لوح محفوظ
ثبت و ضبط نمودند ندا آمد به همه خلق اولین و آخرین از پیغمبران و اوصیاء و ملائکه و جن
و انس و وحش و طیر و غیر ایشان که بدانید و آگاه باشید که ما اشرف از همه است پیغمبر آخر الزمان
ایجاد نموده ایم و این امت مرحومه معصیت بسیار بعمل خواهند آورد که مستحق عذاب جهنم میشوند آیا در
میانه این خلق هست کسیکه ایشان را از ما بخرد و شفاعت نماید و نگذارد که بدنهای ایشان
در جهنم بسوزد احدی از خلق اولین و آخرین بعد از شنیدن این ندا از جانب حق تعالی جواب
نداد و شخصی عرض نکرد باز ثانیا بهمین مضمون ندا از جانب حق تعالی آمد و هیچکس جواب نداد
از جانب حق تعالی دفعه سیم ندای عظیم آمد که ای خلق اولین و آخرین از پیغمبران و اولاد اوصیاء
و شهداء و صلحاء و مؤمنین و ملائکه و جن و انس آیا در میان شما کسی هست که برخیزد و این
امت مرحومه را ابتیاع نماید و بخرد و در قیامت شفاعت کند و ایشان را از آتش جهنم
نجات دهد که ناگاه در میان خلق عالم از اولین و آخرین سرکار گلگون قبای عرصه شهادت
ابی عبدالله الحسین روحی فداه در جواب ندا عرض کرد لبیک یا خالق متعال من میخرم ایشان
را و شفاعت

را و شفاعت میکنم ندا آمد که یا حسین فبم تشتریهم و تشفعهم و تعتقهم من النار
ای حسین ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی و ایشان را از آتش جهنم آزاد میکنی عرض کرد که
ای پروردگار هر چیزیکه عزیزتر است در نزد تو آنرا میدهم و ایشان را میخرم و شفاعت میکنم ندا آمد
یا حسین هیچ چیز نیست که عزیزتر و دوست تر دارم از جان اگر راضی میشوی که آنرا فدا نمائی فرمود
راضیم بجانم سید مظلومان عرض کرد خدایا راضی شدم ندا آمد که ما هم ایشان را بتو بخشیدیم دیگر در
روایتی دیگر ندا آمد که بکشته شدن خود در راه رضای ما مردان ایشان را خریدی اما زنان
ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی عرض کرد که زنان و دختران خود که ایشان اسیر شوند و
شهر بشهر و دیار بدیار گردانیده شوند باعث میشود که زنان امت جد مرا در قیامت رسوائی
کرامت قبول نمودیم بعد از آن ندا آمد که یا حسین جوانان ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی عرض کرد
بآنکه جوانان من مثل علی اکبر و قاسم در برابر روی من کشته شوند بعد از آن ندا آمد که یا حسین اطفال
این امت اگرچه گناهی ندارند و لیکن ایشان را بچه چیز میخری و شفاعت میکنی عرض کرد یا رب
بذبح اطفالی عطاشا ای پروردگار من بکشته شدن اطفال کوچک من از تشنگی [illegible]
در حالتیکه قرارداد کرده شد و عهد و پیمان گرفته شد بملائکه امر شد که بنویسید بر لوح محفوظ آنچه ما بین
ما و بنده خالص خود حسین قرارداده شد و پیمان گرفته شد ملائکه همه را نوشتند و در دفاتر ثبت نمودند
از ابن عباس

ز ابن عباس مرویست که ما در حرب صفین حاضر بودیم که حضرت امیرالمؤمنین فرزند خود محمد بن
الحنفیه را فرمود که ای فرزند من حمله نما بر عسکر معاویه پس حمله نمود بر میمنه عسکر معاویه و ایشان
را از پیش برداشت پس مراجعت نمود و بخدمت پدر آمد و در حالتی که مجروح شده بود و عرض کرد ای پدر
العطش العطش پس حضرت جرعه از آب باو داد تا نوشید و باقی را در میان زره و پوست او ریخت با
و سوگند بخدا که دیدم که خون از زره بیرون آمد پس علی او را مهلت داد و فرمود ای فرزند حمله
کن بر میسره لشکر معاویه پس حمله کرد بر میسره لشکر معاویه و ایشان را از پیش برداشت و مراجعت نمود و باو
رسیده بود جراحات چند و فریاد الماء الماء یا ابا برآورد پس حضرت جرعه آب باو آشامانید
و باقی آب را در میان زره و پوست او ریخت بعد فرمود ای فرزند من حمله کن بر قلب لشکر معاویه پس حمله کرد
و ایشان را از پیش برداشت بعد جمله از سواران لشکر معاویه را بقتل آورد بعد مراجعت نمود بخدمت
پدر خود آمد و گریه میکرد جراحات گران زده بودند او را پس حضرت برخاست بسوی او رفت و میان دو
چشم او را بوسید و فرمود فداک ابوک پدرت که مرا مسرور نمودی ای فرزند از این جهادی که در پیش
روی من کردی بیان کن که گریه تو از راه فرح و شادی است یا از راه جزع است محمد گفت چگونه
گریه نکنم که سه دفعه مرا در معرض مرگ آوردی پدر و در کار مرا سالم داشتی و من رسید جراحتی که
من نشد و هر وقت که مراجعت نمودم بخدمت تو تا مرا ساعتی از حرب مهلت دهی برادران و اینها در برابر

من حسن حسین

من حسن و حسین را بجز از نصیحت امر نفرمودی پس حضرت برخاست و به نزد او رفت و روی
او را بوسید و فرمود ای فرزند تو پسر منی و ایشان دو فرزند رسول خدا میباشند آیا نگاه ندارم
ایشان را از قتل محمد عرض کرد بلی ای پدر خدا مرا فدای تو و ایشان گرداند از هر بلا

و در بعضی از کتب معتبره مسطور است که در جنگ صفین از لشکر معاویه زبرقان بن بدر
که بشجاعت اتصاف داشت و حضرت [illegible] صدقات فرموده بود و در
ایام عمر بن الخطاب برای جهاد روی توجه بشام نهاده بود و همانجا متوطن شده بود آهنگ
میدان کرد و مبارز طلبید حضرت امام حسین از والد ماجد خود رخصت طلبید که در برابر
او آید حضرت ملتمس قرة العین خود را مبذول داشته برادران مشفق او گریان شدند
امیرالمؤمنین ایشان را دعا کرد و تسلی داد و حضرت امام حسین پیش زبرقان رسید زبر
قان پرسید توکیستی نور حدقه بتول نام و نسب خویش را بیان نمود زبرقان عرض کرد یا ابن
رسول الله اگر امر معاویه داخل شده از تیر سنان بر گردد گستاخی دار بجانب تو نظر نکنم من چگونه
با تو محاربه کنم که بارها دیده ام که حضرت رسالت بر لبها و دندان تو بوسه داده امام حسین فرمود
که چون حالا با این نیت پس چرا معاویه را بر ما اختیار کرده زبرقان گفت در امیرالمؤمنین
مسئلت فرما تا جرایم مرا از زلال مرحمت و احسان در عفو امتنان شسته و شوید

حضرت امام

حضرت امام حسین این معجز را قبول فرمود رفیقان تقبیل رکاب نصرت سعادت انتساب
انتقال یافته معروض داشت که اول کسیکه بمزخرفات مغرور شد و از مرحمت رحمن و رحیم دور گشته
مهجور گشته منم مأمول و مسئول آنکه سیاست مرا بلطف و عنایت مفوض گردانی آنحضرت از
زلات رفیقان گذشت از عبدالله بن قیس مرویست که گفت من با امیر المؤمنین ع
بودم در غزوه صفین که ابو الاعور سلمی آب را متصرف شد و نگذاشت که اصحاب
آنحضرت بسر آب روند پس مسلمانان شکایت نمودند از تشنگی پس حضرت چهل از سواران را
فرستاد که آب را آزاد کنند نتوانستند و مراجعت نمودند پس سینه آنحضرت تنگ شد پس حضرت
امام حسین عرض کرد که ای پدر بزرگوار مرا مرخص فرما که بروم حضرت فرمود برو ای فرزند پس آنحضرت
با چهل از سواران متوجه آن منافقان گردید و مقاتله نمود و ایشان را منهزم ساخته
خیمه خود را در کنار آب زد و سواران که همراه او بودند بر کنار آب فرود آوردند و خود بخدمت
پدر بزرگوار خود آمد و خبر فتح را بآنجناب نقل کرد پس امیر المؤمنین شروع بگریه نمود پس بعضی عرض
کردند یا امیر المؤمنین چه چیز ترا بگریه درآورده است و حال اینکه این اول فتح است که ببرکت حضرت
امام حسین حاصل شد حضرت امیر المؤمنین فرمود بخاطر آوردم که زود باشد او را با لب تشنه در صحرای
کربلا شهید کنند و اسپش رم کند و حمحمه نماید بگوید الداد الداد از ظلم امتی که فرزند دختر پیغمبر خود را
شهید کنند

در بیان بعضی از مکارم اخلاق آنحضرت عیاشی بسند معتبر روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسین ع بجمعی از مساکین گذشت که عباهای خود را افکنده بودند و نشسته
[بو]دند و نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند چون بایشان رسید آنحضرت را دعوت کردند آنحضرت
[از مرک]ب فرود آمد و فرمود که خدا متکبران را دوست نمیدارد و نزد ایشان نشست و با ایشان
[تناو]ل نمود و بروایت دیگر از ایشان عذر طلبید که این نان شما از تصدق است و تصدق
[بر ما ح]رام است پس فرمود که چون اجابت شما کردم شما نیز اجابت من کنید ایشان را بخانه
[خود برد و بکنیز] خود گفت که هرچه برای مهمانان عزیز ذخیره کرده حاضر ساز و ایشان را ضیافت کرد و
[انع]امات فرمود و در روایتی دیگر ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون اسامة بن
[ز]ید بیمار شد بمرض وفات حضرت امام حسین ع بعیادت او رفت و او را اندوهناک
[یافت] حضرت فرمود که ای برادر سبب اندوه تو چیست گفت شصت هزار درهم قرض
[دار]م و اندوه من از آن است حضرت فرمود که قرض بر من است گفت میترسم که بمیرم
[پس] حضرت فرمود که پیش از مردن تو قرض ترا ادا میکنم و چنین کرد و ایضا روایت
[کرده] است که روزی فرزدق شاعر بخدمت آنحضرت آمد و آنحضرت را مدح کرد حضرت چهار
[هزار ا]شرفی باو داد مردم گفتند که او شاعر فاسقیست چرا این مبلغ باو دادی حضرت فرمود
که بهترین مال تو

حضرت امام حسین این عذر را قبول فرمود زبرقان تقبیل رکاب حضرت سعادت انتسا...
انتقال یافته معروض داشت که اول کسیکه بمزخرفات مغرور شد و از مرحمت رحمن در جحیم ...
مهجور گشته منم اما مسئول آنکه سیاست مرا بلطف و عنایت مفوض گردانی آنحضرت ...
زلات زبرقان گذشت از عبدالله بن قیس مرویست که گفت من با امیر المؤمنین ...
کما ابو الاعور السلمی
بودم در غزوهٔ صفین که ... اعور سلمی آب را متصرف شد و نگذاشت که اصحاب ...
آنحضرت بر سر آب روند پس مسلمانان شکایت نمودند از تشنگی پس حضرت جمعی از سوار...
فرستاد که آب را از ایشان دور کنند نتوانستند و مراجعت نمودند پس سینهٔ آنحضرت تنگ شد ...
امام حسین عرض کرد که ای پدر بزرگوار مرا امر مرخص فرما که بروم حضرت فرمود برو ای فرزند ...
با جمعی از سواران متوجه آن منافقان گردید و مقاتله نمود و ایشان را منهزم ساخ...
خیمهٔ خود را در کنار آب زد و سواران را که همراه او بودند بر کنار آب فرود آورد و خود ...
به پدر بزرگوار خود آمده خبر فتح را بآنجناب نقل کرد پس امیر المؤمنین شروع بگریه نمود ...
کردند یا امیر المؤمنین چه چیز ترا بگریه درآورده است و حال اینکه این اول فتحی است که به برکت ...
امام حسین حاصل شد حضرت امیر المؤمنین فرمود بخاطر آوردم که زود باشد او را با لب تشنه ...
کربلا شهید کنند و اسبش رم کند و حمحمه نماید بگوید ای داد از ظلم امتی که میزنند دختر ...
شهید کنند

در بیان بعضی از مکارم اخلاق آنحضرت عیاشی بسند معتبر روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسین ع بجمعی از مساکین گذشت که عبای خود را افکنده بودند و شکسته
نان خشکی در پیش داشتند و میخوردند چون بایشان رسید آنحضرت را دعوت کردند آنحضرت
از اسب فرود آمد و فرمود که خدا متکبران را دوست نمیدارد و نزد ایشان نشست و با ایشان
تناول نمود و بروایت دیگر از ایشان عذر طلبید که این نان شما از تصدق است و تصدق
بر من حرام است پس فرمود که چون اجابت شما کردم شما نیز اجابت من کنید و ایشان را بجانب
دیار خود برد و بجاریهٔ خود گفت که هرچه برای مهمانان عزیز ذخیره کرده حاضر ساز و ایشان را ضیافت کرد و
انعامات فرمود و روانه کرد و ابن شهرآشوب روایت کرده است که چون اسامة بن
زید بیمار شد بمرض وفات حضرت امام حسین ع بعیادت او رفت و او را اندوهناک
یافت حضرت فرمود که ای برادر سبب اندوه تو چیست گفت شصت هزار درهم قرض
دارم و اندوه من از آن است حضرت فرمود که قرض او بر من است گفت میترسم
که بمیرم حضرت فرمود که پیش از مردن تو قرض ترا ادا میکنم و چنین کرد و ایضا روایت
کرده است که روزی فرزدق شاعر بمجلس آنحضرت آمد و آنحضرت را مدح کرد حضرت چهار
صد اشرفی باو داد مردم گفتند که او شاعر فاسقیست چرا این مبلغ باو دادی حضرت فرمود
که بهترین مال تو

که بهترین مال تو آن مالیست که عرض خود را بآن نگاه داری و ایضا روایت کرده است که اعرابی بمدینه آمد و پرسید که کریمترین مردم در مدینه کیست گفتند حسین بن علی است پس بمسجد آمد و دید که آنحضرت نماز میکند و شعری چند در مدح آنحضرت خواند چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قنبر آیا چیزی از مال حجاز مانده است قنبر گفت بلی چهار هزار دینار طلا مانده است حضرت فرمود که بیاور که او احق است باین مال از ما پس بخانه رفته ردای مبارک خود را برداشت و چهار هزار دینار طلا را در میان آن پیچیده پشت در ایستاد از شرم روی اعرابی و دست مبارک را دراز کرد از شکاف در و آن زر را باعرابی داد و شعری چند در عذرخواهی اعرابی انشا فرمود اعرابی چون زر را دید گریست حضرت فرمود که ای اعرابی گویا کم شمردی عطای ما را اعرابی گفت لیکن فکر میکنم که چگونه دست با این جود و سخا در میان خاک پنهان خواهد شد و مثال این را نیز از حضرت امام حسن ع روایت کرده اند و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که چون آنحضرت بصحرای کربلا شهید شد بر پشت مبارک آنحضرت پینهها دیدند از حضرت امام زین العابدین ع از سبب آنها پرسیدند حضرت فرمود که از بسیاری انبانها که از پشت خود بر میداشت در شبها و بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان میرسانید پشت مبارکش پینه کرده است و ایضا روایت کرده است که عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان آنحضرت را سوره حمد تعلیم کرد چون کودک آن سوره را در خدمت آنحضرت

خدمت آنحضرت خواند حضرت فرمود که هزار دینار و هزار حله بمعلم او عطا کنند و دهان او را پر از مروارید کنند مردم گفتند سزاوار این قدر نبود حضرت فرمود که این عطا چه برابری نماید در برابر آنچه تعلیم فرزند من کرده است و ایضا از حضرت صادق ع روایت کرده است که روزی میان آنحضرت امام حسین ع و محمد بن الحنفیه سخنی جاری شد و یکدیگر از یکدیگر جدا شدند محمد بن الحنفیه بآنحضرت نوشت که ای برادر پدر من و پدر تو علی است و در پدر زیادتی بر یکدیگر نداریم و مادر تو فاطمه دختر رسول خدا است و اگر مادر من پادشاه تمام روی زمین بودی بمادر تو نمیرسید چون نامه مرا بخوانی بیا بنزد من و مرا خوشنود گردان که تو سزاوارتری بفضل و احسان از من والسلام علیک و رحمة الله و برکاته حضرت چون نامه او را خواند در ساعت متوجه خانه او گردید و او را از خود راضی گردانید و دیگر میان ایشان کدورتی واقع نشد و ایضا از شجاعت آنحضرت روایت کرده است که روزی در مدینه میان آنحضرت و ولید بن عقبه که حاکم مدینه بود منازعه واقع شد حضرت عمامه ولید را از سرش برداشت و بر گردنش پیچید و او را بر زمین کشید مروان گفت که هرگز ندیده ام که کسی با حاکم چنین جرأتی بکند ولید گفت حق با او است و شره از او بود حضرت فرمود که الحال که اقرار کردی من عمامه را بتو بخشیدم شجاعتها و دلاوریهای آنحضرت که در صحرای کربلا ظاهر شد زیاده از آن است

روز آن است که وصف نتوان نمود و از زهد و عبادت آنحضرت روایت کرده است که بیست و
پنج حج پیاده بجا آورد و در شبها رنجها از عذاب الهی میکشید روزی با آنحضرت گفتند که چه بسیار
میترسی از پروردگار خود فرمود که از عذاب خدا ایمن نیست کسی مگر آنکه در دنیا از خدا ترسد
و روایت کرده است که آنحضرت در صورت و سیرت شبیه ترین مردم بود بحضرت رسالت
صلعم و در شبهای تار نور از جبین مبین و دربار بین کردن آنحضرت ساطع بود و مردم آنحضرت را
بآن نور میشناختند و در کشف الغمه روایت کرده است که انس گفته روزی در خدمت حضرت
امام حسین ع بودم کنیز آنحضرت آمد و گلی نزد او گذاشت حضرت فرمود که ترا آزاد کردم در راه خدا
گفتم یک طاقه گل برای تو میاورد او را آزاد میکنی حضرت فرمود که حقتعالی فرموده که چون
تحیت کنند شما را به تحیتی پس تحیت کنید بهتر از آن و تحیت بهتر از آن بود که او را آزاد
کنم و ایضا روایت کرده است که یکی از غلامان آنحضرت جنایتی کرد
که مستوجب عقوبت گردید چون فرمود که او را بزنند گفت وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ فرمود که
دست از او بردارید گفت وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ فرمود که عفو کردم از تو گفت
وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود که ترا آزاد کردم برای رضای خدا و دو برابر آنچه پیشتر بتو
میدادم برای تو مقرر کردم و ابن شهرآشوب روایت کرده است که حضرت امام حسین
ع فرمود که بهترین

ع فرمود که بهترین اعمال بعد از نماز داخل کردن سرور است در قلب مؤمن بر وجهی که
معصیت نباشد بدرستیکه من دیدم غلامی را که طعام میخورد و من از سبب آن پرسیدم
گفت یابن رسول الله من مغمومم میخواهم او را شاد کردم شاد او موجب شادی من گردید زیرا
که مالک او مردی یهودی است و میخواهم که از دست او نجات یابم حضرت چون این را از آن غلام شنید
رفت به نزد آن یهودی که مالک او بود و فرمود که دویست دینار طلا میدهم که غلام
خود را بمن بفروشی یهودی گفت غلام را فدای گامهای تو میکنم که برداشته و بخانه تو آمده
و این بستان را نیز باو میدهم و مال خود را بسیار میدهم حضرت فرمود که مال را بتو بخشیدم زن
یهودی گفت که من مسلمان شدم و مهر خود را بشوهر خود بخشیدم یهودی گفت که من نیز مسلمان
شدم و این خانه را بزن خود بخشیدم و ابن طاوس روایت کرده است که گفتند
بحضرت علی بن الحسین ع که چه بسیار کم است فرزندان پدر تو حضرت فرمود که من تعجب
میکنم که چگونه بهم رسیده ام از پدرم در هر شبانه روز هزار رکعت نماز میکرد و در جامع الا
خبار روایت کرده است که اعرابی بخدمت حضرت امام حسین ع آمد و گفت یا بن رسول
الله ضامن دیتی شده ام و از ادای آن عاجز گردیده ام با خود گفتم که سوال بکنم از کریم ترین
مردم و کسی کریم تر از اهل بیت رسالت گمان ندارم حضرت فرمود که ای اعرابی من از تو
سه مسئله سوال میکنم

مسئله سئوال میکنم از تو اگر یکی را جواب گفتی ثلث آن مال را میدهم و اگر دو را جواب گفتی دو ثلث
آن مال را میدهم و اگر همه را جواب گفتی جمیع آن مال را میدهم اعرابی گفت یا ابن رسول الله
چگونه روا باشد که مثل تو کسی از مثل من سئوال کند و حال آنکه تو از اهل علم و شرفی حضرت فرمود
که شنیدم از جدم رسول خدا صلعم که معروف را بقدر معرفت عطا میباید کرد اعرابی گفت هر چه
میخواهی سئوال کن اگر دانم جواب میگویم و اگر ندانم از تو میپرسم و یاد میگیرم حضرت فرمود که
کدام یک از اعمال بهتر است گفت ایمان بخدا فرمود که نجات از مهلکه بچه چیز حاصل میشود
گفت اعتماد بخدا فرمود که زینت آدمی بچه چیز است اعرابی گفت علمی که با او بردباری باشد
فرمود که اگر این را نداشته باشد فرمود پس چه چیز است گفت مالی که با آن جوانمردی
و مروت نماید فرمود که اگر این را نداشته باشد گفت فقر و پریشانی که با آن صبر باید فرمود
که اگر این را نداشته باشد اعرابی گفت که صاعقه از آسمان بزیر آید و او را بسوزاند که
او اهلیت غیر این ندارد پس حضرت خندید و کیسه زری که هزار دینار در آن بود بسوی او انداخت
و انگشتر خود را باو داد که نگین او یاقوت و دویست درهم قیمت داشت فرمود که این طلا را قرض خواها
ن خود بده و این انگشتر را در نفقه خود خرج بکن اعرابی آنها را برداشت و گفت خدا بهتر میداند
که رسالت و امامت را در کجا قرار دهد و محمد بن العباس در تفسیر خود روایت کرده است
که مردی بحضرت

که مردی بحضرت امام حسین گفت که در تو تکبری هست حضرت فرمود که کبر از برای خداوند عالمیان مخصوص
خداوند عالمیان است و در دیگری روا نیست و آنچه من دارم عزت است حق تعالی میفرماید که
فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ یعنی از برای خداست عزت و از برای رسول و
مؤمنان است و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امام
حسین ریش مبارک خود را بحنا و کتم خضاب میفرمود و بسندهای معتبر دیگر از آن حضرت
روایت کرده است که چون حضرت امام حسین شهید شد در ریش مبارک آنحضرت رنگ
خضاب بوسمه بود و در کتاب احتجاج روایت کرده است که روزی مردم بمعویه گفتند
که مردم دیدهای خود را بجانب حسین افکنده اند و او را سزاوار خلافت میدانند رخصت ده که
او بر منبر رود و سخنی چند بگوید تا مردم بدانند که او اهلیت خلافت ندارد معویه گفت او را
بر منبر رود و علم و فضل خود را ظاهر میکند و ما را رسوا مینماید چون مردم مبالغه کردند معویه
رخصت داد و حضرت بر منبر آمد و خطبه که مناسب علم و جلالت او بود ادا کرد و در آخر
فرمود که مائیم حزب الله که بر خلق غالبیم و مائیم عترت حضرت رسالت پناه که از همه کس باو نزدیکتر
یم و مائیم اهلبیت رسالت که از هر گناه و عیب مطهریم و مائیم یکی از دو ثقل که
رسول خدا ما را ثانی کتاب خدا گردانیده و تفسیر آن را بما سپرده شک نمیکنیم در تاویل آن و مطلعیم
بر احوال حقایق

بر احوال حقایق آگاه پس اطاعت کنید ما را که اطاعت ما بر شما واجب است و حقتعالی در قرآن
اطاعت ما را با اطاعت خود و اطاعت رسول خدا مقرون گردانیده است و حذر نمایید از فریفتن
شیطان برای شما را انگیخته است بدرستیکه او دشمن شما است و دشمنی را با شما ظاهر کرده است
و چون شما را در دنیا و عقبی بعذاب حقتعالی بیندازد و شماطه شمشیر و نیزه گرداند از شما
بیزاری خواهد جست و در آن وقت پشیمانی و ندامت شما را فایده نخواهد بخشید معویه پرسید
که مردم آنحضرت بگویند گفت بس است از منبر زیر آی و ابن شهر آشوب روایت کرده است
که حضرت امام حسن ٤ عایشه دختر عثمان را خواستگاری نمود و مروان ابا کرد و او
را بعبد الله بن زبیر داد و بعد از آن معویه نوشت بمروان که والی او بود در مملکت حجاز که ام
کلثوم دختر عبد الله بن جعفر را برای پسر او یزید خواستگاری نماید چون مروان بنزد عبد الله
بن جعفر آمد و دختر او را برای یزید خواستگاری کرد عبد الله گفت که بزرگ ما امام حسین است و آن
حضرت خالوی آن دختر است و اختیار با اوست چون او حاضر شود هر چه بگوید چنان خواهیم
کرد چون حضرت برای این کار رخصت طلبید حقتعالی گفت خداوندا بهتر گردان
برای این دختر کسی را که پسندیده تر است از آل محمد ص چون مردم در مسجد حضرت رسول جمع
شدند مروان با زینت فراوان آمد و در پهلوی امام حسین ٤ نشست و گفت معویه مرا امر کرده است
که دختر عبد الرحمن

که دختر عبد الله بن جعفر را برای پسر او یزید خواستگاری کنم و مهر او هر چه پدرش خواهد مقرر کنم و قرض
پدرش را ادا کنم و این وسیله صلح باشد میان این دو قبیله و موجب مفاخرت شما خواهد بود و عجب
دارم که چگونه یزید مهر میدهد بشما و یزید کفو بیت که کفو او نیست و هر که یزید پس جواب بگوید
ابا عبد الله چون سخن او تمام شد حضرت امام حسین گفت که حمد میکنم خدا را که ما را برای خود اختیار کرده
است و برای دین خود پسندیده است و بر خلق خود خلیفه کرده است و بعد از آن امام حمد و صلوات فرمود
مروان این سخن چند گفتی و ما شنیدیم آنچه در باب مهر گفتی که آنچه پدرش خواهد مقرر کنیم پس سوگند یاد
میکنم که اگر ما را رغبت شود بر زیاده از پانصد درهم که سنت رسول خدا است مهر نخواهیم کرد و اما آنچه گفتی
که قرض پدرش را ادا میکنیم کی متعارف بوده که زنان ما قرض ما را ادا کنند و اما آنچه گفتی که میان دو قبیله
صلح خواهد شد ما از برای خدا با شما دشمنی کرده ایم هرگز در دنیا با شما صلح نخواهیم کرد و خویشی نسبی نتوانست
میان ما و شما صلح دهد چگونه رابطه سببی موجب صلح ما و شما شود و خواهد شد و اما آنچه گفتی که تعجب
از یزید که مهر میدهد مهر داد کسی که بهتر بود از یزید و پدر یزید و جد او اما آنچه گفتی که یزید کفو
نیست که کفو او نیست هر که پیش از این کفو او بود کفو او همان است و بادشاهی او را بزرگ
موجب شرافت او نگردیده و آنچه گفتی که موجب مفاخرت ما است نزد اهل جهالت تحقیق است نه
عقلا و دانایان مرا تمام گفتگو است نه مجلس پس حضرت فرمود که اگر همه حاضران گواه باشند که من
شنیع کرده ام

تزویج کرده ام ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به پسر عمش قاسم بن محمد بن جعفر بمهر پانصد درهم بخشیدم
با آن دختر مزرعه خود را که در مدینه دارم که هر سال هشت هزار دینار طلا حاصل آن میشود برای خرج
بس است چون مروان این سخن را شنید رنگش متغیر شد و گفت با ما مکر کردید ای بنی هاشم دست
از عداوت خود بر نمیدارید حضرت فرمود که ما مکر نکردیم این در برابر آن است که عایشه دختر عثمان را
بامام حسن ندادید پس بعد از حضرت امام حسین عایشه دختر عثمان را خود خواست و تزویج کرد کشی روایت
معتبری کرده است که مروان عامل معویه بود در مدینه و نوشت به معویه که حسین بن علی را ذکر کردند جمعی
از اهل عراق و اهل حجاز تردد میکنند نزد حسین و او را در خلافت بطمع میاندازند و میترسم فتنه
برپا کنند در باب او آنچه حکم شود بکن تا بعمل آورم معویه در جواب او نوشت که نامه تو بمن رسید و
فهمیدم آنچه در باب او نوشته بودی پس زنهار که متعرض او مشو و او را بحال خود بگذار مادام که او کار بدی
کند تا او وفا به بیعت ما میکند نمیخواهم که متعرض او شوی و نامه بحضرت امام حسین بازنوشت که امور چند از
تو بمن رسید که اگر حق باشد باید آنها را ترک کنی که هرکه با خدا عهد و پیمانی کرده است سزاوار است
که وفا بعهد خود بکند و اگر آنچه بمن رسیده است باطل است زنهار که پیرامون چنین امور نگردی و
باید که خود را بنهی در موضع عهد و پیمان خود و چون نقض عهد را انکار کنی من نقض عهد با تو میکنم و اگر تو با ما
در مقام کید در آئی من نیز با تو مکر نمایم پس اجتماع این امت را بر هم مزن و سبب حدوث فتنه
مشو بعد ازآنکه

مشو بعد از آنکه مردم را آشنا کردی و ایشان را امتحان کردی پس رحم کن بر خود و بر دین خود و بر
امت جد خود و از سفیهان و نادانان بازگرد پس چون نامه بآنحضرت رسید در جواب نوشت
که در آن نامه نوشته بودی که امری چند از من بتو رسیده است که نسبت آنها بمن سزاوار نیست و آنکه
ها را سخن چینان بتو رسانیده اند پس نیکی و بدی امور را بخدا میدانند و آن گروهی که این خبرها را بتو میرسانند
تملق کنندگان و سخن چینانند و من اراده جنگ ندارم و در مقام مخالفت تو نیستم و خدا
گواه است که ترک نموده ام امر خدا را و میترسم از خدا در ترک مخالفت تو و گمان ندارم که خدا راضی
باشد که ترا و اعوان ترا که حزب ظالمانند اعانت نمایم و از دین خدا بدر رفته
باشم این امور را ترک کرده ام و در این بدعتها با تو معاونت نمایم آیا تو نیستی که حجر بن عدی کندی را با
گروهی از عابدان و زاهدان و عبادت کنندگان که انکار ظلم میکردند و بدعتها را عظیم
میشمردند و در راه خدا از ملامت کنندگان نمی ترسیدند بظلم و عداوت کشتی بعد از
آنکه ایشان را مغلظ امان داده بودی و پیمانهای محکم با ایشان داده بودی
و از ایشان جرمی ثابت نکردی و کینه قدیم جاهلیه ترا باعث شد آیا تو نیستی کشنده عمرو بن
الحمق که از صحابه رسول خدا بود و بنده شایسته خدا بود و عبادت بدن او را کاهش کرده
بود و چشمش را ضعیف کرده بود و رنگش را زرد کرده بود و عهد و پیمانی چند با او دادی
که اگر آن عهد

کرا کر آن عهد و پیمان را بمرغ سپید ادا در پیرامون آنچه بتو میآمد پس او را کشتی جرات بر

بر پروردگار خود و سبب شکستن عهد و پیمان خدا آیا تو نیستی که بنیاد پر سینه ابراز

خود خواندی در حال آنکه بر فراش غلام ثقیف متولد شده بود و دعوی کردی که آن پسر پدر

تست در حال آنکه حضرت رسول فرموده است که فرزند از فراش است و در زنا کار

سنگ پس عمدا ترک کردی سنت پیغمبر خدا را و متابعت خواهش نفس خود کردی و دلیل در ها

ی دارا بر عراقین مسلط کردی که دستها و پاهای مسلمانان برید و دیدهای ایشان را کور کند و ایشا

ن را بر درختان بر کشد گویا تو از این امت نیستی و ایشان با تو از یک ملت نیستند آیا تو نیستی که نوشتند

سمیه تنبو نوشت که گروه حضرمیان بر دین علی بوده اند تو نوشتی که هر که بر دین علی باشد او را

بکش پس به تدبیر تیغ در جهد ایشان را سیاست کرد و بخدا سوگند که دین علی آن دینی است که

شمشیر زد بر روی تو و پدر تو و شما را بظاهر بر این دین در آورد و به برکت او باین مجلس نشسته را

ست و حکومت را غصب کردهٔ و اگر کسی او نبود ریشه شرف تو و پدر تو آن بود که متاع قلیلی از مکه

بر دوش گیرید و بشام بر بید بفروشید و منفعت قلیلی پیدا کنید و بمن نوشتهٔ که بدین خود و امت جد خود

رحم کنم و فتنه در این امت پیدا نکنم و من فتنه بر این امت عظیم تر نمیدانم از خلافت تو و برای خود و دین

خود و امت جد خود چیزی بهتر از این نمیدانم که با تو جهاد کنم اگر بکنم تقرب بخدا خواهم جست و اگر

ترک کنم طلب

رزق کنم طلب آمرزش خواهم کرد در زخدا و از رسول خواهم کرد که مرا توفیق دهد که بهترها از ترک

منیکو بربا نشد اختیار نمایم و دیگر آنکه نوشته که اگر من با عهد تو را بشکنم تو عهد مرا خواهی شکست و اگر

من با تو کید کنم تو با من مکر خواهی کرد پس هر کید و مکر که میتوانی با من بکن که امید دارم که از

مکر تو هیچ ضرری بمن نرسد و ضرر مکر تو به تو بیشتر از دیگران خواهد رسید زیرا که بیشتر

بر جهالت خود مانده و نقض پیمانهای خود حرص کرده و بجان خود قسم میخورم که هر گز وفا

بشرطی نکردهٔ و بتحقیق که شکستی عهد این جماعت را که بقتل آوردی بعد از آنکه با ایشان

صلح کرده بودی و سوگندها یاد کرده بودی و عهدها و پیمانها با ایشان بسته بودی و ایشان را نکرده بودی

و آخر کشتی ایشان را پیش از آنکه با تو قتال کنند یا پیمانی بشکنند نکردی این را نسبت با ایشان

مگر برای آنکه فضیلتهای ما را یاد میکردند و حق ما را عظیم میشمردند پس کشتی ایشان را بسبب

از آنکه ایشان را بکشی پیش از آنکه بمیری پیش از آنکه آنها بکشند یا آنها بمیرند

بیش از آنکه آنها بمطلب خود برسند پس بشارت باد ترا ای معویه که ایشان قصاص خون

خود را از تو خواهند کرد و یقین بدان که در روز قیامت تقرا بحساب بازخواهد داشت

و بدان که خدا را نامهٔ هست که هیچ گناه کوچک و بزرگی از آن نامه بیرون نیست و خدا

فراموش نمیکند آنچه کرده از گرفتن بگمانها و کشتن دوستان خدا به تهمتها و آ

وارد کردن

و اره کردن نیکان از در بار خود بسیار غریب و عجز کردن مردم که سبب با بر توکه کرد
که هست در عهد انتشت بس تو ربا شما آب بخورید و با سگان نان بازی میکنید و بتحقیق که زبان
کار نفس خود شده و دین خود را برباد داده و با رعیت خود در مقام خیانت پیش آمده و ا
مارت خود را ضایع کرده و سخن سفیهان و جاهلان را میشنوی و صالحان و پرهیزکاران
بترس بیا فکنی چون معویه نامه را خواند گفت در دلش کینها بوده که من عبید الله ام
پس یزید پلید گفت بنویس جواب نامه او را و ناسزاها با و و پدر او درج کن پس در
آنوقت عبد الله بن عمرو عاص نزد معویه آمد معویه نامه را باو داد و گفت ببین که جنین
ببین چه نوشته است آن ملعون ابن مثل یزید سخن گفت پس معویه خندید و گفت ای ا
یزید مثل تو بود و هر دو خطا کردید چه تمام نوشت در عیب او و پدر او هیچ
در این نان شنیده ام و اگر در عوض چند با و بنویسیم که مردم خلاف آن را میدانند چه فایده دارد
میخواستم که اهدید چند با و بنویسیم ولیکن مصلحت خود در آن ندیدم و صبر کردم

مروی است که در شهر موصل طبیبی بود بسر و اثر و همیشه در خدمت معاویه و پسر یزید و در زمان خلافت حضرت
امام حسین آن طبیب میگفت امام زمان یزید بن معاویه است و درویشی در همسایگی آن طبیب بود از جمله شیعیان
و محب اهل البیت بود و میگفت امام زمان حسین بن علی است روزی درویش با آن طبیب گفت که اعتقاد به یزید
پلید مدار

پلید مدار که او فاسق و فاجر و ظالم و عاصی است و پدرش معاویه و جدش ابی سفیان نیز از اهل ظلم و
شقاوت بوده و امام زمان حسین بن علی است که بجمیع صفات حمیده موصوف است و کمترین صفات او
این است که مال او وقف محتاجان و یتیمان و بیوه زنان است و یزید بن معاویه باین صفات موصوف
نیست و طبیب این سخن را قبول نکرد اما در دل خود گفت من این قول درویش را امتحان میکنم اگر در این
باب صادق باشد من نیز شیعه و دوستدار امام شوم و در همسایگی آن طبیب زن بیوه بود و یک پسر شیرخواره داشت
بعد از چند روز آن زن بیمار شد پسر خود را نزد آن طبیب فرستاد که فلان مرض دارم علاج فرما آن
طبیب گفت ای پسر مادر تو را اجل رسیده فایده نیست آن یتیم گفت من امروز کجا آوردم طبیب گفت پیش حسین بن
علی برو و از او طلب نما و مدعای طبیب آن بود که کرم و خلق و رحیم لازمه امام است در امام حسین موجود است یا نه
میکند
یتیم در خانه امام حسین آمد و احوال مادر و قول طبیب را نقل کرد آنحضرت فرمود تا یک اسب از طویله بردن آورد
و کشتند و جگرش را به یتیم دادند آن یتیم جگر آن اسب را نزد آن طبیب آورد طبیب گفت اسب چه رنگ بود یتیم
گفت فلان رنگ که گفتی طبیب گفت آن رنگ اسب جگرش جز نافع است فلان رنگ اسب باید باشد دیگر
بخدمت آن جناب یتیم بخدمت حضرت آمد و عرض کرد که طبیب میگوید این رنگ اسب جگرش جز نافع است
فلان رنگ اسب باید حضرت فرمود اسب دیگر را سر بریدند و جگرش را به یتیم دادند یتیم آن را نزد طبیب
آورد باز طبیب گفت که این نوع اسب جز نافع است فلان رنگ اسب باید بود و دیگر بخدمت امام حسین آمد باز یتیم
بخدمت آنحضرت

عیادت آنحضرت آمد تا آنکه پنج نوبت تمام شد در هر نوبت حضرت بچه آن طفل بیمار را مکیدند بعد آن را بطفل
سپردند و چون طبیب حسن خلق و کرم و رحم آنحضرت را مشاهده کرد برخاسته در بیرون خانه آنحضرت آمد از ملازمان
آنحضرت سؤال کرد که مرا بسر طویله آنحضرت برید ملازمان طبیب را بسر طویله بردند نگاه کرد هیچ اسبی ندید
پرسید که چرا اسبها را بیرون برده اند گفتند برای خاطر یک بیمار که در راه بود رفته که طبیب علاج کنند پس طبیب
بیرون خانه آنحضرت نشست تا آنکه آنحضرت بیرون آمد طبیب خود را بپای مبارک آنحضرت انداخت سجده کرد و عذر خواهی
نمود و از شیعیان خالص آنحضرت شد امام حسین فرمود بسبب اخلاص اعتقاد تو چه بود احوال تو تا امتحان
خود را بعرض رسانید حضرت فرمود بیا چیزی دیگر بجا بیارم که بیاد او این باشد پس حضرت دست دعا برداشت و عرض کرد خدا
یا بجهت رضای تو در دوستان تو این آزار را کشیدم تو قادری که اینها را زنده گردانی اگر خاندان ما را نزد تو قدری
و منزلتی هست بحق جدم محمد مصطفی و پدرم علی مرتضی و مادرم فاطمه زهرا که این اسبها را زنده گردان حضرت هنوز
دعای خود را تمام نکرده بود که هر پنج اسب زنده شدند

در بیان نص

در بیان نص خلافت و بعضی از معجزات آنحضرت است بدانکه عامه و خاصه بطرق
متواتره روایت کرده اند که حضرت امام حسن ع در هنگام وفات خود آنحضرت را وصی و خلیفه
خود گردانید و نص برامامت او نمود و اسرار نبوت و خلافت را باو سپرد و کلینی و شیخ
طوسی سندها بسیار از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که چون هنگام ارتحال
حضرت امام حسن ع حضرت امام حسین ع را طلبید و فرمود که ای برادر ترا وصی خود میگردانم و
وصیت میکنم که چون من از دار فنا رحلت کنم مرا غسل ده و حنوط کن و کفن کن و بر من نماز کن و مرا به
نزد قبر حضرت رسول ببر که عهد خود را با او تازه کنم و بر نزد قبر مادرم فاطمه ببر بعد از آن مرا ببر
در بقیع دفن کن و اینجا روایت کرده اند از حضرت صادق ع که چون حضرت امام حسن ع را
وفات در رسید کفن او حاضر بردند برادرش محمد بن حنفیه را طلب کرد چون قنبر این خبر را به محمد داد
به تعجیل روانه شد ... خود را به ... روانه شد و در هر جا دوید تا خود را به خدمت
آنحضرت رسانید چون سلام کرد حضرت فرمود که بنشین که مثل تو کسی نباید غایب باشد
از کلامی که مردگان را زنده میگرداند و زندگان را میمیراند باید که صندوقهای علم باشید و ...
یکدیگر را ضلالت چراغهای راه هدایت باشید و بدانید که تفاوت در میان فرزندان
یک پدر میباشد چنانچه ساعات روز بعضی از بعضی روشن تر میباشند مگر نمیدانی که حضرت امام
در فرزندان

در فرزندان ابراهیم قرار داد و بعضی را بر بعضی تفضیل داد و نبوت را در همه را از میان
ایشان اختیار کرد و بر همه ایشان زیادتی داد او را محمد بنی عبد شمس حسد بردند و حال آنکه حق تعالی در
قرآن کافران را بحسد وصف کرده است و فرموده است که كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ
أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ و خدا شیطان را بر تو راه ندهد ای محمد بحق حسن
و هم تو را با آنچه پدرت در شأن تو گفته گفت بلی حضرت فرمود که شنیدم که پدرت در
روز بصره میگفت که هر که خواهد بمن نیکی کند در دنیا و آخرت پس باید که نیکی کند بفرزندم
الحسن ای محمد اگر خواهی خبر دهم ترا بخبری که واقع شد در زمانی که تو نطفه بودی در پشت پدر
خود ای محمد بدان که حسین بعد از وفات من و مفارقت روح من از بدن من امام است بعد از من
و این میراثی است که از جد و پدر باو رسیده است و در کتاب خدا خلافت او نوشته است
و خدا الحق را از جمیع خلق اختیار کرده است و محمد را از میان شما اختیار کرده
و او را پیغمبر گردانیده است و محمد علی را اختیار کرد برای خلافت خود و علی اختیار کرد برای
امامت من و من حسین را اختیار کردم پس محمد بن حنفیه گفت که تو امام منی و سید و بزرگ منی و تو
محمد ... نخواهم که جان من برود پیش از آنکه این سخن را از تو
بشنوم و بدرستیکه در سر من سخنی چند هست و درخت ... که آن را وصف ... آخر نمیتوانم
کرد و همچنین

کرد و هر چه را خواهم بگویم پیش از آنکه گفته شود است و در کتاب خدا نوشته شده است و زبان
فصیح و دانا بیان لال است و قلمها کلال است از احصا کردن فضایل و مناقب
تو و خدا جزای خیر دهد ... و حسین از ... امانت است و علم و حلم از همه ما
گران تر است و فرزند ... رسالت ص از همه ما بهتر است او امام بود پیش از آن
که مخلوق شود و در خدا را ... پیش از آنکه سخن در آید و اگر خدا میدانست که از ما
بهتر کسی هست هر آینه او را بر ما اختیار میکرد و چون محمد را اختیار کرد ... اختیار کرد
کرد و تو حسین را امام گردانیدی ... و قبول کردیم امامت او را و در مشکلات باو پناه خواهیم
برد و در مشتبهات از او هدایت خواهیم یافت و در کتاب بصائر الدرجات
از صالح بن میثم روایت کرده است که من و عبایة بن ربعی بنزد جابر ... رفتیم گفت
بخواهید ... آنچه شنیدم از حسین بن علی گفتم بلی گفت ... بزیارت میرفتم تا آنکه
بیماری در میان ... رسید و باین سبب ترک زیارت آنحضرت کردیم چون حضرت
... منقطع شد با اصحاب خود ... آمد و من در جایی ... مشغول نماز بودم پس
فرمود که ... شد ... گفتم یابن رسول الله این مرض که در روز ...
رسیده است مرا مانع شد حضرت فرمود که ... آب ... مبارک ...
بر آن موضع

برای موضع انداخت و فرمود که خدا را شکر کن که حقتعالی آن مرض را از تو دفع کرد پس من سجده ها
نمودم و شکر حقتعالی بجا آوردم چون سر از سجده برداشتم فرمود که در آینه نظر کن چون نظر کر
دم هیچ اثر از آن علت ندیدم و قطب راوندی از ابو خالد کابلی روایت کرده است که گفت روزی
در خدمت حضرت امام جعفر علیه السلام نشسته بودیم ناگاه جوانی گریان از در درآمد حضرت پرسید که سبب
گریه تو چیست گفت والده ام درین ساعت رحلت کرد و وصیت نکرد و مالی دارد و مرا امر کرده که
چون او بمیرد کاری نکنم تا بخدمت تو عرض نمایم حضرت فرمود که برخیزید تا برویم بخانه این زن
صالحه چون بدر خانه رسیدیم که آن زن را در آن خوابانیده بودند حضرت در پیش در ایستاد و د
عا کرد که حقتعالی او را زنده کند تا وصیت خود را بعمل آورد چون حضرت از دعا فارغ شد آن زن
برخواست و نشست و شهادتین گفت و چون نظرش بر حضرت افتاد گفت ای مولای من داخل
خانه شو و آنچه مصلحت میدانی مرا بآن امر کن پس حضرت داخل خانه شده بربالین او نشست و فر
مود که وصیت کن خدا ترا رحمت کند آن زن گفت یا ابن رسول الله مرا این قدر مالها
ست در فلان موضع است ثلثش از برای تو کردانیدم که هر که خواهی از دوستان خود بدهی
و دو ثلث دیگر از آنِ پسرم است اگر دانی که او از موالیان و شیعیان تست و اگر مخالف باشد آن
نیز از تست و مخالفان را در اموال مومنان حقی نیست پس از حضرت التماس کرد که بر او
نماز کند

نماز کند و در وقت او حاضر شو و چون بحق تسلیم کرد و ابن بابویه از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روا
یت کرده است که اعرابی بمدینه آمد که حضرت امام حسین علیه السلام را امتحان کند و چون نزدیک است که دا
خل مدینه شود بدست خود استمنا کرد و جنب شد و داخل شد و چون بخدمت آنحضرت رسید فر
مود که ای اعرابی شرم نداری که با جنابت بخدمت امام خود می آئی و با جنابت اعرابی گفت
بحاجت خود رسیدم و اعجازی از تو دیدم پس بیرون رفت و غسل کرد و بخدمت حضرت آمد
و مسائلی که میخواست پرسید و ایضا از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی
حضرت امام حسین علیه السلام غلامان خود را از برای حاجتی فرستادند و فرمود که در فلان روز بیرون
مروید و در فلان روز بیرون روید و اگر مخالفت من کنید دزدان بر سر راه شما خواهند آمد
و شما را بقتل خواهند رسانید آن غلامان بی سعادت مخالفت آنحضرت کردند و در رو
زی که نهی فرموده بود بیرون رفتند و دزدان ایشان را بقتل آوردند چون خبر ایشان بحضرت
رسید فرمود که من ایشان را حذر فرمودم و از من قبول نکردند و در همان ساعت بر حاکم
و بنزد والی مدینه رفت و والی گفت که شنیدم که غلامان ترا کشته اند خدا ترا اجر
دهد عوض ایشان حضرت فرمود که من بگویم که کی کشته است ایشان را میشناسی فرمود که بلی
چنانچه ترا میشناسم ایشان را میشناسم پس اشاره فرمود بمردی که در پیش والی بود
و فرمود که این

و فرمود که این یکی از آنهاست آن مرد گفت مرا از کی پیدا کرد و چه دانستی که من از آنها
ام حضرت فرمود که اگر من راست بگویم تو مرا تصدیق خواهی کرد گفت بلی بخدا سوگند که تو را تصدیق
خواهم کرد فرمود که چون بیرون رفتی فلان و فلان همراه تو بودند و هم رفیقان او را [illegible]
ایشان [illegible] بودند [illegible] از زن [illegible] پس گفت [illegible] سوگند
باد [illegible] که چنین دروغ نگفته [illegible] راست گفت [illegible] همراه بودند پس والی [illegible] را جمع کرد و فرمود که
ایشان را گردن زدند و ابن شهرآشوب روایت کرده است که مردی بخدمت حضرت امام حسین آمد و
مشورت کرد [illegible] زن مالدار [illegible] حضرت فرمود که ان
الله [illegible] آخر [illegible] دیگر [illegible] و وقتی پشیمان شد و ما
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] اکنون او را طلاق بگو
و فلان [illegible] پس [illegible] بسیار [illegible]
حالش نیکو شد و شیخ کشی و ابن شهرآشوب از حضرت صادق روایت کرده اند که روزی حضرت امام
حسین به عیادت بیماری رفت [illegible] حضرت داخل [illegible] مفارقت
کرد و آن بیمار عبدالله بن شداد لیثی بود [illegible]
[illegible] حضرت فرمود که [illegible] هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آنکه او را امر کرده است که ما را
اطاعت نماید

[illegible]

اطاعت نماید پس صدائی شنیدند و کسی را ندیدند که میگفت لبیک حضرت فرمود [illegible]
[illegible] تو را امر کرده است [illegible] مگر کسی که دشمن ما باشد یا گناهکار باشد که کفاره
گناه او باشی پس [illegible] برخاست [illegible] و شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده
است که زنی طواف میکرد و [illegible] مردی طواف میکرد پس آن زن دست خود را بیرون آورد
و آن مرد دست خود را [illegible] بر ذراع او گذاشت پس حق تعالی دست آن مرد را چسبانید
بر ذراع آن زن [illegible] و جدا نشد تا آنکه مردم قطع طواف کردند و بر ایشان
جمع شدند و والی را خبر کردند چون والی حاضر شد فقها را طلبید و گفتند که دست او را قطع باید
کرد زیرا که او خیانت کرده است و والی گفت که آیا کسی از فرزندان محمد ص در اینجا
هست گفتند بلی حضرت امام حسین ع امشب داخل شده است پس والی حضرت را طلبید و گفت [illegible]
که چه بلا بر ایشان آمده است حضرت چون [illegible] ایشان [illegible] شد رو بسوی کعبه کرد
و دست بدعا برداشت و ساعت طویلی دعا کرد و بعد از آن بنزد ایشان آمد و دست آن
مرد را از دست زن جدا کرد پس والی پرسید که آیا عقاب بکنیم او را باین کاری که کرده
است حضرت فرمود که نه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است
که روزی حضرت امام حسین ع [illegible] و فرزندان [illegible]
یک [illegible] میگفتند

بگ میگفتند که این زن و فرزندان زن ماست حضرت با ایشان گفتند و از سبب مخاصمه
ایشان پرسید چون بخدمت حضرت عرض کردند بتقدیم اول فرمود که بنشینید پس آن زن از کف
که راست بگو پیش از آنکه حقیقت پرده تو را بدرد و رسوا شوی گفت این مرد که شوهر است
شوهر منست و فرزندان از او است و این مرد دیگر را نمیشناسم حضرت رو کرد بآن فرزند
شیرخوار که هنوز بسخن نیامده بود و فرمود که سخن بگو باذن علیم خدا و بیان کن که پدر تو کیست
میگویند باز آن کودک باعجاز آنحضرت بسخن آمد و گفت من نه از این و نه از آن و پدر من شبان
فلان مرد است پس حضرت امر فرمود که آن زن را سنگسار کردند و آن طفل بعد از آن دیگر
سخن نگفت و ایضا از اصبغ بن نباته روایت کرده است که گفت روزی بخدمت امام
حسین ع عرض کردم که ای سیدی سؤال میکنم از چیزی از امری که یقین با آن دارم و از اسرار خدا است
و صاحب آن سر توئی حضرت فرمود که میخواهی ببینی که چگونه مخاطبه کرد رسول خدا با خصم خود
پدرم در مسجد قبا دیدم پس حضرت تبسم کرد گفتم بلی یا ابن رسول الله و همین را میخواهم
پس فرمود که برخیز رفتم و آنحضرت در کوفه بودیم ناگاه پیش از آنکه چشم برهم زنم خود را
و آنحضرت را در مسجد قبا دیدم پس حضرت تبسم کرد و روی بمن نمود و فرمود که ای اصبغ حضرت
باد را مسخر سلیمان کرده بود که در چاشت یکماه راه میرفت و در پسین یکماه و بمن زیاده
از آن عطا کرده است

از آن عطا کرده است گفتم بخدا سوگند که راست میگوئی یا ابن رسول الله پس حضرت فرمود
که مائیم آنها که علم کتاب نزد ما است و بیان آن نزد ما است مائیم محل رازهای پنهان خدائیم پس گفتم بود و
فرمود که مائیم آل الله و وارثان رسول خدا گفتم حمد خدا را میکنم برای این پس فرمود که داخل
مسجد شو پس داخل شدم دیدم که حضرت رسالت نشسته و ردای حبره خود را بر پشت دوش
خود بسته ناگاه دیدم که حضرت امیرالمؤمنین گریبان ابوبکر را گرفته و حضرت رسالت
انگشت خود را بدندان میگزد و با ابوبکر میگوید که بعد خلافتی کردی با اهل بیت من
در اهل بیت من پس بر تو باد لعنت خدا و لعنت من و ایضا از ابن عباس روایت کرده
که گفت دیدم امام حسین را پیش از آنکه متوجه عراق گردد که بر در کعبه ایستاده بود و دست
جبرئیل در دست او بود و جبرئیل ندا میکرد که بیائید بسوی بیعت خدا که بیعت او بیعت خدا است
و ابن طاوس از حذیفه روایت کرده است که گفت شنیدم از حضرت امام حسین ع در زمان
حضرت رسالت ص و آنحضرت کودک بود که میگفت بخدا سوگند که جمع خواهند شد
برای کشتن من طاغیان بنی امیه و سرکرده ایشان عمر بن سعد خواهد بود
گفتم حضرت رسالت تو را خبر داده است با این فرمود که نه پس من رفتم بخدمت حضرت
رسالت و سخن آنحضرت را نقل کردم حضرت فرمود که علم من علم او است و علم او علم من است
زیرا که ما

بنابر آنکه واقع شود پیش از واقع شدن میدانم و در کتاب عیون المعجزات مسطور است از
حضرت صادق ع روایت کرده است که اهل کوفه نزد حضرت امیر المؤمنین ع آمدند
و از کمی باران شکایت کردند و گفتند برای ما طلب باران بکن پس بحضرت امام حسین ع فرمود که برخیز
و دعای باران بکن حضرت برخواست و حمد و ثنای حق تعالی بجا آورد و درود بر حضرت رسالت و آل
او فرستاد و دعائی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود و طلب باران برای مردم از حق تعالی نمود
هنوز از دعا فارغ نشده بود که باران از آسمان ریختن گرفت و اعرابی از بعض نواحی کوفه آمد و گفت
خانها و تلها را دیدم که آب جاری شده بود از آنها و بیکدیگر موج میزدند و ابن بابویه روایت کرده است
که در صحرای کربلا ملعونی از قبیله تمیم که او را عبد الله حویزه میگفتند نزدیک حضرت امام حسین آمد و گفت
بشارت باد ترا باتش حضرت فرمود که چنین نیست بلکه من بسوی خداوند آمرزنده و پیغمبر شفاعت کننده
میروم از رحالت ... بجالت ... کیستی گفت منم ابن حویزه پس حضرت دست مبارک خود را بلند
کرد تا آنکه سفیدی زیر بغل آنحضرت ظاهر شد و گفت خداوندا او را بسوی آتش جهنم امیر گردان
بغضب آمد بر حضرت حمله کرد ناگاه اسبش در نهر افتاد و از اسب گردید و پایش در رکاب ماند
و سرش بر زمین آمد و اسب رم کرد و اسب میدوید و سر او را بر سنگ و کلوخ میزد تا یک پایش و رانش
جدا شد و در رکاب آویخته بود و نصف دیگرش بر زمین در جهنم واصل شد و در احادیث معتبره از
طرق عامه

طرق عامه و خاصه روایت کرده اند که بسیار بود که حضرت فاطمه در خواب میبود و حضرت امام حسین
ع در گهواره میگریست و جبرئیل گهواره آنحضرت را میجنبانید و با او سخن میگفت و او را ساکت
میگردانید و چون حضرت فاطمه بیدار میشد میدید که گهواره میجنبید و کسی با آنحضرت سخن میگوید
و کسی را نمی دید و چون از حضرت رسول ص پرسید حضرت میفرمود که او جبرئیل است و ابن شهرآشوب
روایت کرده است که چون آنحضرت در شب تاریک در [illegible] می‌نشست بنور رخسار امام حسین
و پیشانی نورانی آنحضرت ساطع بود آنحضرت را میشناختند زیرا که حضرت رسالت این دو برادر
را بسیار میبوسید و بروایات خلاصة الاخبار در معجزات آنحضرت عبد الله بن عباس گفت
نزد امام حسین ع بودم اعرابی آمد و گفت درویشم در فلان موضع بودم شتری گم کردم و غیر آن ندارم
رحم کن بر من ای پسر رسول خدا [illegible] و دلالت میکرد بر آن امام حسین
فرمود برو به فلان موضع شتر خود را می‌یابی [illegible] عبد الله
بن عباس گوید که آن اعرابی بتعجیل رفت بدان موضع که امام نشان داده بود و بآنجا رسید شتر
دید چنانکه امام فرموده بود و در برابر اعرابی پیش امام آمد و گفت یا بن رسول الله چنان
بود که فرموده بودی و در کتاب اصول کافی مسطور است و از جمادات الوالبیه روایت است
که گفت امیر المؤمنین را در شرطة الخمیس دیدم و در قلب ... با اسم جانیب و در دست آنحضرت
بود که آن را

بود که آن را دو شقه بود که میزد با آن فروشندگان جری و مار ماهی و زمیر را که اقسام ماهی است که گوشت آنها حرا
م است و میفرمود که ای بایعان مسوخ بنی اسرائیل و جند بنی مروان پس برخاست پیش او فرات
بن احنف و گفت یا امیرالمؤمنین چیست لشکر بنی مروان پس آنحضرت فرمود که ایشان اقوا
می اند که ریشهای خود را تراشیدند و سبیلهای خود را پیچیدند پس خدا ایشان را مسخ
کرد حبابه گوید پس ندیدم ناطقی بهتر از آن یعنی امیرالمؤمنین پس در قفای وی رفتم و پیروی کردم
در پس وی تا اینکه در رحبهٔ مسجد نشست پس گفتم یا امیرالمؤمنین علامت امامت چیست
خدا ترا رحمت کند حبابه گوید که آنحضرت فرمود بیاور این سنگ را و اشاره نمود بسنگی که افتاده بود
پس آنرا پیش وی آوردم پس مهر نمود که خود را بر آن سنگ زده و در آن نقش گرفت پس فرمود
بمن که یا حبابه هر وقتی که مدعی ادعای امامت کرد پس قادر شد بمهر کردن این سنگ چنانکه دیدی پس
آن امام است مفترض الطاعة و امام مخفی نباشد بر او هر چیز که اراده داشتم باشد حبابه گوید که
بعد از آن برگشتم تا وقتیکه امیرالمؤمنین از دار دنیا بعالم بقا رحلت فرمود پس آمدم پیش امام حسن
ع و او در جای امیرالمؤمنین نشسته بود و مردم از او سؤال میکردند پس آنحضرت فرمود یا حبابه الوا
لبیه گفتم بلی یا مولای من پس آنحضرت فرمود بیار آنچه با تو هست پس حبابه گوید که آنسنگ را باو دادم
پس آن را مهر نمود همچنانکه امیرالمؤمنین مهر کرده بود حبابه گوید بعد از آن حضرت آن را پیش امام
حسین بردم

حسین بردم و او در مسجد پیغمبر بود پس مرا پیش خواند و مرحبا فرمود بعد از آن فرمود بدرستیکه در آن
دلیلیست بر آنچه که تو اراده کرده آیا میخواهی دلیل امامت را گفتم بلی ای سیدی فرمود که بیاور آنچه با
تو هست پس آن سنگ را باو دادم پس مهر نمود آنرا حبابه گوید که آوردم آنرا بخدمت حضرت امام زین العا
بدین و بتحقیق که من پیر شده بودم بمرتبه‌ای که اعضای من رعشه بهم رسانیده بود و در آن وقت بقـ
صد و سیزده ساله بودم پس آنحضرت را که گاه در رکوع و گاه در سجود بعبادت مشغول است پس از دلالت
امامت مأیوس شدم پس آنحضرت اشاره نمود بسوی من بانگشت سبابه پس جوانی بمن عود کرد
پس جوان شدم حبابه گوید که عرض کردم ای مولای من چه قدر گذشته است از دنیا و چه قدر
مانده پس آنحضرت فرمود اما آنچه گذشته بلی یعنی بیان عمکم و اما آنچه مانده است حبابه گوید که بعد از آن
فرمود بیار آنچه با تو هست پس دادم باو آن سنگ را پس مهر نمود بعد از آن آنرا پیش امام محمد باقر آوردم
آنحضرت نیز مهر کرد آنرا پس آوردم آنرا پیش حضرت امام جعفر صادق ع مهر کرد آوردم پیش حضرت
امام موسی کاظم مهر کرد آنرا پس آوردم پیش امام رضا مهر کرد آنرا پس زندگانی کرد بعد از آن نه ماه چنانکه
روایت کرده است محمد بن هشام در کتاب مستطاب اصول کافی مسطور است که از اولاد حبابه
محمد بن القلیب بن عقبة بن عامر بن ام غانم که اهل اعرابیه الیمانیه است که سنگ را با امیرالمؤمنین
داد و مهر کرد و از اولاد تا بجناب امام علی نقی مهر کردند سنگ را بخدمت امام حسن عسکری آورده
نیز آنسنگ را

بر آن سنگ را مهر کرد و نقش گردید و داود بن قاسم جعفری گوید که من نگاه کردم بدیدم نقش خاتم آنحضرت را در همان
ساعت و آن نقش را خواندم که الحسن بن علی التقی بود بعد از آن جمعی از علما برجزالت و سلک
رحمة الله و برکاته علیکم اهل البیت ذریة بعضها من بعض اشهد بالله انک حقه
واجب کوجوب حق امیر المؤمنین و الائمة من بعده صلوات الله علیهم اجمعین
یعنی رحمت خدا و برکتهای او بر شما اهلبیت پیغمبر باد که شما ذریه اید بعضی از بعضی و شهادت میدهم بخدا
بدرستیکه حق تو واجب است مثل وجوب حق امیر المؤمنین و امامانی که بعد از آن بودند صلوات خدا بر
ایشان باد و در همان کتاب مستطاب اصول کافی روایت کرده است جعفر بن ابراهیم بن موسی از پدرش از
پدرانش یعنی پدر امام موسی که رشید است روایت کرده است از پدر خود موسی و آنحضرت از پدرانش
که ام اسلم بخدمت جناب پیغمبر آمد و حال آنحضرت در خانه ام سلمه بود پس از او پرسید که جناب پیغمبر کجا
ام سلمه گفت که بجهت حاجتی رفته و حال میآید ام اسلم گوید که من منتظر شدم تا آنحضرت تشریف آورد و عرض
کردم پدر و مادرم بفدای تو باد بدرستیکه من خواندم کتب را و دانستم هر پیغمبری را وصی بود پس موسی را در حال
وصیتی میبود در حال حیوة او و وصی دیگر بود در حال وفات او و همچنین عیسی ع پس وصی تو کیست
یا رسول الله پس آنحضرت فرمود یعنی یا ام اسلم وصی من در حیات من و بعد از ممات من یکیست بعد فرمود
یا ام اسلم هر که این عمل را بکند پس او وصی من است پس آنحضرت دست مبارک را بسنگی زد از زمین
برداشت

برداشت و آن را از هم ... و مثل آرد کرد و بعد از آن آن را خمیر کرد و بعد از آن مهر خود را بر آن زده
تا نقش گردید بعد از آن فرمود هر که بکند مثل فعل مرا که این باشد آن وصی منست در حیات و
و بعد از وفات من پس از پیش او بیرون آمدم و رفتم بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدم عرض
کردم فدای تو پدر و مادرم تو وصی رسول اللهی فرمود بلی یا ام اسلم و دست مبارک زد بسنگی و آ
را نرم کرده مثل آرد و خمیر کرده بمهر خود ممهور فرمود پس فرمود هر که مثل این کار کند او وصی منست
پس آمدم بخدمت حضرت امام حسن و او در آن وقت جوان بود عرض کردم سید من تو وصی پدرت
هستی فرمود بلی یا ام اسلم دست زد و سنگی مانند پدر خود نرم کرده مهر بر آن زد بعد از آن بخدمت
امام حسین آمدم و بدرستیکه من او را صغیر سن شمردم بجهة کمی او پس گفتم پدر و مادرم فدای
تو باد تو وصی برادرت هستی فرمود بلی یا ام اسلم بیاور سنگی آوردم پس کرد همچنانکه
ایشان کرده بودند پس عمر او وفا نمود تا بجناب زین العابدین رسید بعد از شهادت حضرت
امام حسین ع در وقت بازگشتن از شام پس از آن بزرگوار پرسید که تو وصی پدرت هستی
گفت بلی پس آنجناب بنحوی که مذکور شد همچنانکه ایشان کرده بودند ختم حبابه والبیه که در شرح
الخمیس و در دست امیر المؤمنین ذره دید که آزاد و نقش بود مؤلف خلاصة الاخبار
گوید که بعضی نقل کرده اند که چون حبابه والبیه بخدمت امام زین العابدین رسید و آنحضرت را
در نماز یافت

در نماز بافت چون بجانب چپ با اشاره فرمود همان ساعت جنبش پدید و در سن چهار ده سالگی دید
و در کتاب مذکور حکایت جنبش پدید نیامده ننوشته و در کتاب دیگر بنظر رسیده و آنچه در کتاب
مذکور است همانا عود جوانی است بعد از پیری چنانکه گذشت العهدة علی الراوی و لکن
علیهم است که چون او جوان گردید البته عادت جوانی جنبش پدید نیامد اما وقوع آن
در مجلس همایونش مذکور نیست و اگر بوده باشد باز رسیده از امام محمد باقر روایت است فرمود
چون حضرت امام حسین خواست که بعراق رود ام سلمه کس فرستاد چه او آنحضرت را تربیت داده
داده بود و او را لازم بود کسی دوست نداشت و شفقت و رافت او از دیگران بیشتر بود
و حضرت رسول خاک موضع قتل امام حسین را بوی داده بود و او مانع بود که برود تا روز رفتن
سلمه گفت سوگند میدهم ترا ای فرزند که بعراق نروی فرمود ای مادر برای چه نروم گفت زیرا
انکه من از حضرت رسول صلعم شنیدم که فرمود حسین مرا در عراق شهید کنند و خاک موضع
مقتل نزد من است در شیشه نگاه داشته ام فرمود ای مادر مرا بقتل آورند و من از آن
نمیترسم زیرا که شهادت درجه بلندی است و مرتبه ارجمندی هیچ کس را از آن نخواهد بود که مرا
خواهد بود با آنچه است حق من پس کنند ام سلمه گفت ای عجب پس چگونه میروی که ترا بقتل میکشید
فرمود که اهل عراق نامها بمن نوشته اند اگر من ایشان را اجابت نکنم حجت باشد ام سلمه گفت آن روز دو
دانموضع را ببدان

دانموضع را ببدان و بوی بنمود در روز معجزه بود ام سلمه آنرا با آن خاک آمیخته کرد که حضرت
رسول صلعم بوی داده بود آنحضرت فرمود که ام سلمه روزی که ببینی اینها که خون شده بدانکه
که در آن روز مرا شهید کرده اند و آن روز روز دهم محرم خواهد بود ام سلمه بسیار گریست نوحه کرد
از ابی خالد کابلی روایت است که گفت من از حضرت امام زین العابدین شنیدم که می فرمود نقره
از زر به نجد ... حضرت امام حسین رفت آنحضرت فرمود یا نقره چند روز است که ترا ندیده ام
مانع چه بود عرض کرد یا ابن رسول الله چیزی در بازوی من پدید آمده و از این عظیم غمناکم و خوف بسیار
دارم حضرت فرمود که بنزدیک من بیا و چون نزدیک رفتم انگشت مبارک بر آن نهاد
بیاض از آن زدوده شد پس فرمود که آیینه آوردند چون نظر در آن آیینه کردم اثری از آن ندیدم
از جابر بن عبد الله انصاری روایت است که حضرت امام حسین عزم جزم کرد که بعراق رود
نزد او رفتم و گفتم یا ابن رسول الله مصلحت چنان می بینم که با این طایفه صلح فرمائی چنانکه
برادرت نموده بود و این مناسب می نماید حضرت فرمود ای جابر برادرم آنچه کرد بفرمان خدا
و رسول کرد و من نیز آنچه میکنم بفرمان ایشان میکنم و اگر میخواهی حضرت رسول و پدرم و برادرم
بگواه آورم در این ساعت گفتم ای مولای من چگونه ایشان را چگونه حاضر میکنی و حال آنکه رحلت
فرموده اند در جنت عدن آرمیده اند فرمود که اینجا از امام معصوم عجب نیست پس فرمود
اکنون نظر

اکنون نظر کن چون نظر کردم در آنحال آنحضرت سر بسوی آسمان بلند کرد و دو دست مبارک بدعا
برداشت در حال دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول الله و امیر المؤمنین و حمزه و جعفر طیار
و عقیل صلوات الله علیهم فرود آمدند و نزد امام حسین بنشستند چون آنحال را دیدم زبان
در زبان کشیدم حضرت رسول فرمود ای جابر ترا نگفته بودم حال امام حسن را پیش از حال امام حسین
ای جابر تو وقتی مؤمن باشی که هر چه امامان کنند مسلم داری و بر ایشان اعتراض نکنی ای جابر بخواهی
مقام مسوخ معاویه و اتباع او و یزید را ببینی و بخواهی که منزل و جای امام حسین و امام حسن
علیهما السلام را مشاهده کنی گفتم بلی یا رسول الله آنحضرت پای مبارک بر زمین زد و زمین شکافته شد و دریائی
پدید آمد و از هم باز رفت باز زمینی پیدا شد و شکافته گشت تا هفتم زمین رسید و هفت
دریا از هم باز شد و در زیر آن آتش عظیم دیدم و در میان آن آتش مسوخ ملعونه معاویه و یزید پلید
لعین و سعید و ابوجهل و فلان و فلان در زنجیرهای آتشین کشیده و بعضی از سرکردگان اهل شام با ایشان
همنشین بودند و عذاب ایشان سخت‌تر بود از عذاب دیگران از اهل دوزخ و چون مقام آن
ملاعین را دیدم شکر خدای بجا آوردم که ایشان را در آن عذاب دیدم از ظلمی که ایشان با اهل بیت کردند
و یقین من زیاده شد که آنرا بعین الیقین دیدم پس آنحضرت فرمود که ای جابر احوال منافقان
و ستمکاران را مشاهده کردی گفتم بلی یا رسول الله پس فرمود ای جابر سر بالا کن بسوی آسمان چون نظر
کردم تمام درهای

کردم تمام درهای آسمان را گشوده دیدم و بهشت را بر بالای آن مشاهده کردم پس آنحضرت فرمود
که ای جابر بهشت را مشاهده کردی گفتم بلی فرمود که فلان موضع و فلان موضع مقام و مأوای فرزندان
اهلبیت من است آنگاه امام حسین باشارت حضرت رسول دست بر روی زمین فرود آورد و بالیدها
آن همه را دیدم چیزی که پیش از آن ندیده بودم بعد از آن آنحضرت با جماعت در هوا بالا رفتند
و حضرت رسول آواز داد و گفت ای حسن بیا و ای حسین تو نیز از عقب او بیا و ایشان همچنان
بالا رفتند تا در بهشت اعلا منزل ساختند بعد از آن دیدم که دست حضرت امام حسین
مرا در دست داشت و فرمود که ای جابر این فرزند من است و جانشین است اینجا و او را فرمان
بر افعال او را مسلم داری و در آن شک نباشی تا مؤمن باشی پس جابر گوید چشمهایم
کور باد اگر آنچه گفتم ندیده باشم یا دروغ گفته باشم و آنچه مذکور شد در مناقب السعدا نیز مذکور
نیز مذکور است در کتاب مجالس المتقین مذکور است از ابن وکیده که چون سر مبارک
جناب امام حسین را دیدم که تلاوت سوره کهف می‌فرمود تا رسید باین آیه در باخود
که سر بریده چگونه تکلم می‌نماید ناگاه شنیدم از آن سر مبارک که مرا فرمود که
ای ابن وکیده اما علمت انا معاشر الائمة احیاء عند ربنا نرزق چون این شنیدم
تعجبم زیاده شد قصد سرقت سر از آن کافران نمودم آنگاه شنیدم فرمود یا ابن وکیده لیس
لیس لک

لَبِئْسَ لَكَ اِلَى هٰذِهِ سَبِيْلٌ سَفَكْتُمْ دَمًا اَعْظَمَ عِنْدَ اللّٰهِ مِن يَسِيرِهِمْ اِيَّايَ
بَغْيٌ فِي الْاَسْوَاقِ وَالسِّكَكِ و بعد ازانکه آن سر مبارک بر نیزه کرده در شهرها تشهیر نموده ازانجمله
وقتی که سکینه خواهر انور را در آغوش خود کشیده بود در قتلگاه از حلقوم شریفش شنید که فرمود
شِيْعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَاذْكُرُوْنِي الخ ازانجمله وقتیکه جمال ملعون دستهای
مبارک آنجناب را قطع نمود ارواح عالیه جناب پیغمبر و علی و فاطمه و جناب پیغمبر خدیجه کبری صلوات
اللّٰه علیهم بدیدن آنحضرت آمدند و ایشان ازان حضرت سؤال نمودند و آنحضرت با ایشان جواب
میداد و تکلم مینمود و ازانجمله تکلم سر مبارکش با نصرانی رسید باسلام در کربلا و ازانجمله حکایت
اسلام راهب ببیت تکلم سر مبارکش باو و ازانجمله سهل بن سعد میگوید که چون اسیران کربلا
خویم رسیدند در آنجا ساعت طویلی ایشان را نگاه داشتند سر آنحضرت را بر نیزه بلند کرده بودند
آن سر مبارک در بالای نیزه که بالاتر از همه سرها بود مشغول تلاوت سوره کهف بود تا
باین آیه رسید که اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ كَانُوْا مِنْ اٰيٰتِنَا عَجَبًا قسم
بخدا که این امر بسیار عجیب و عظیم الوقوع است چیزی را از شنیدن عجب تر ندانستم بایستم زمانی
اندام مدهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم آن سر مبارک سوره کهف را تمام رسانیده و بروایت
ارشاد مفید آن سر مبارک در بالای نیزه در بازارها و محلات و قبایل کوفه همی‌گردانیدند و در تلاوت
این سوره

این سوره میفرمود ازانجمله زید بن ارقم میگوید که من در غرفه خانه خود نشسته بودم چون سر آنجناب
محاذی غرفه من رسید شنیدم این آیه را از سوره کهف تلاوت میفرمود اَمْ حَسِبْتَ اَنَّ
اَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيْمِ كَانُوْا مِنْ اٰيٰتِنَا عَجَبًا گفتم یا ابن رسول الله بخدا قسم سر ترا بر بالا
نیزه دیدن عجیب تر است از قصه اصحاب کهف و رقیم و ازانجمله روایت شیخی است که آن
سر مبارک را در بازار صرافان کوفه آویختند آن سر مبارک تنحنح کرد و شروع نمود بقرائت سوره
کهف تا رسید باین آیه اِنَّهُمْ فِتْيَةٌ اٰمَنُوْا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنٰهُمْ هُدًى و ازانجمله اینکه
چون آن سر مبارک را بدرختی آویختند این آیه را تلاوت میفرمود وَسَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مُنْقَلَبٍ
يَنْقَلِبُوْنَ و ازانجمله روایت کمیل است که آن سر مبارک در بالای نیزه این آیه را تلاوت
میفرمود فَسَيَكْفِيْكَهُمُ اللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ و ازانجمله آنچه که دختر
و سال ایست باشد آن بزرگوار پدر را در خواب دیده بعد ازانکه بیدار گشته پدر را با خبر
ساخته سر بلند کرده الحدیث نیز یاد از او از کربلا چنانکه در مجالس المتقین مذکور است که طاهر بن
حسین بن حارث میگوید همین شب را که الحدیث در خرابه شام صدا بشنوی بلند نمود و نشیم
و رفت و بر یزید لعین بودم چون خواب بر او مستولی شد کف ابطالها را خود بر ان زنم بس تسلیم
و آن لعین سر خود را بدامن نهاد بخواب رفت آن سر مبارک را ام در میان طشت طلا پیش یزید
بود چون

بود چنین پر خطر شب که گذشت که یکبار صدای غلغله عزا و صیحه و ماتم اسیران خراب بلند شد از ناله
جانگداز یتیمان چنان لرزه بر ارکان سر بریده در طشت نهاده افتاد که عقلها چهار از سرش بلند شد
و در هوا ایستاد چون این حالات را اسیران بنا کردند رو بخداوند نمودند و میگفتند اللهم هؤلاء
اولادنا و هؤلاء اصحابنا مؤلف خلاصة الاخبار محمد بن بدیع الکجانی و بهمات
الابال [illegible] در فرق [illegible] انتهی خلاصة الاخبار مرویست که حضرت امام حسین
را بعد از آنکه شهید کردند و آن اولاد زنا و اشقیا اهل حرم را روانه کوفه شدند فاما آنجا
رسوا در سر نهر علقمه شدند و اتفاقا زنی نصرانیه همراه آنجماعت بود خیمه او را برپا کردند
آن زن بر خیمه خود قرار گرفت بخواب رفت بعد از ساعتی آشفته احوال از خواب بیدار شد
کنیزک خود را گفت که ای کنیزک گویا غم تمام عالم بر دل من جا کرده نمیدانم این چه سر است
رسیده است گوئی میکند [illegible] غم جهان و تمام جهانیان بر دل [illegible] که با تو [illegible]
این صحرا که [illegible] چون قدری راه رفتند ناگاه نظرش بر
کشته چند افتاد گفت ای کنیزک آیا اینها چه طایفه باشند هر مذهبی کشته خود را دفن میکنند
آیا ایشان چه کرده اند که بدنهای ایشان در این آفتاب گرم در میان خاک و خون انداخته
ای کنیزک معلوم است که اینها قوم غریب اند که از بدنهای ایشان بوی عطر میشنوم نمیدانم که چه روز بلا

ده که تمام

ده که تمام سرهای ایشان را بریده اند آن ضعیفه بر دور قتلگاه میگردید و بر حال کشتگان
گریه میکرد و میگفت خداوندا مگر اینها عیسی مادر نداشتند مگر پدر نداشتند مگر اقربا نداشتند
که ناگاه نظر آن ضعیفه بر شهزاده طفلی افتاد که در پای نخلی [illegible] پاره پاره نورانی افتاده بود گفت
سبحان الله این طفل شیرخواره چه تقصیر کرده که او را شهید کرده اند پیش رفت و آن طفل را در میان
خاک و خون برداشت و معجر خود را از سر کشیده و روی آن طفل را پوشید و گفت ای کنیزک گویا این تن پاره پاره
پدر این طفل است پس آن طفل را برداشت و بر روی سینه امام حسین گذاشت و از قتلگاه بیرون آمد و
متوجه مکان خود گردید اما چون نصف شب شد صدای نوحه و گریه زنان بسیار بگوشش آن زن رسید
بالین خود گفت که ای کنیزک مانا که جماعت کشتگان آمده اند که بدنهای ایشان را دفن نمایند بیا تا برویم و
ببینیم که ایشان چه کس اند آن زن همراه کنیز خود روانه قتلگاه گردید چون نزدیک قتلگاه رسید دید آن
صحرا شمع و چراغ روشن گردیده و فوج فوج گروه از زمین بیرون میآ[illegible] یا حسین یا حسین میگویند
و بر سر و سینه میزنند که ناگاه آواز مهیبی از آسمان بلند شد که ناگاه عماری سیاه بر زمین آمد و خلایق
بسیار بعد از آن عماری رسیدند چهار زن از آن عماری بیرون آمدند و یکی از آن زنها گیسو داده
بود بر دوش و زن دیگر با قد خمیده آن زن آمدند تا بر نعش پاره پاره امام حسین رسید و گفت السلام علیک
ای جان مادر دیگر گفت که ای حسین [illegible] مادر بخاک کربلا رسیده مادر فدای حلق بناحق بریده تو شوم

ملاک این

الا کای نور دو چشم در خون طپیده ام کلثوم که دام ظالم از خنجر جفا مادر سرت برید نگر دلشرم از خدا

مادر ای نور دیده الحسین غسل بکه داد کی کفن بر تو ادر زینب در دخت در حالت غریبیت آیا دل که

گم سوخت ای نور دیده فاطمه کرد فغان الحق این زینب است که رخت حسین را در بر انداخته این نصرانیه میگوید

چنان شورش در آن خواب بمن راه کرد که من بیهوش شدم چون بهوش آمدم کبیر ایشان دیدم هزار ادب خود را

بنفش یاره باو رسانیدم [illegible] بر سینه که داشته عرض کردم ای شاه زهر جفا رویح روان گیتی

در کل [illegible] پرده زینب بوستان گیتی کرده خواموش و لب بیمار [illegible] سخن خود [illegible] طوطی شکر

زبان گیتی ای بزرگوار بحق آن خدا که ترا این مرتبه داده که نسب خود را به من فرما منقول است

که آن [illegible] از راه [illegible] آواز داد ای زن من سید کربلایم نام من باشد حسین کشته راه خدایم

نام من باشد حسین جد من باشد محمد باب من باشد علی زاده خیر النسا ام نام من باشد حسین مولدم باشد

مدینه مسکنم در کربلا من شهید اشقیایم نام من باشد حسین نقل است که ملا احمد اردبیلی میگوید همسایه دا

شتم نام [illegible] امام حسین [illegible] از او شنیدم که گفت [illegible] امام حسین زنان [illegible] آمدند

و گفتند [illegible] نصرانیه [illegible]

در بیان [illegible] ثواب [illegible] روز عاشورا [illegible]

معاویه بن وهب که از عظمای اصحاب امام جعفر صادق بود میگوید که در روز عاشورا بخانه امام جعفر صادق

رفتم در وقتی رسیدم که آنجناب در سجده بودند در کنار [illegible] شنیدم آنحضرت سجده را طول داد و در سجده میگفت

اللهم یا من خصنا بالکرامة و وعدنا الشفاعة و حملنا الرسالة و جعلنا ورثة الانبیاء

اغفر لی اللهم و لاخوانی المؤمنین و لزوار قبر ابی عبد الله [illegible] خصوصا

[illegible] کرامت و وعده داده با شفاعت روز قیامت و [illegible] امت [illegible]

[illegible] بیغمبران [illegible] [illegible] زیارت کنندگان

[illegible] حسین را که در دوستی ما [illegible] اموال خود را بذل میکنند و بدنهای خود را در زیارت در رنج

و تعب میاندازند [illegible] خوشحال کردن پیغمبر تو [illegible] که [illegible]

میکنند [illegible] ایشان را [illegible] رضوان خود [illegible]

[illegible] ایشان را محافظت کن و [illegible] ایشان را از شر هر ظالم و جبار [illegible]

[illegible] ایشان را از شر [illegible] و ضعیف [illegible] دانش [illegible] ایشان را زیاده از آنچه طمع دارند

[illegible] شهداء و مفارقت ایشان از اهل و اوطان [illegible] ایشان از عیال و فرزندان

[illegible] ایشان [illegible] اولاد [illegible] ایشان [illegible] اهل بیت [illegible]

[illegible]

دارد اداین ان اللّهم فارحم تلك الوجوه التی غیّرتها الشمس یعنی خدایا رحم کن رویهائی را که برای زیارت
حسین آفتاب تغیر داده است وارحم تلك الخدود التی تقلّبت علی قبر ابی عبد الله الحسین
و رحم کن این رخسارهائی را که بر قبر حضرت امام حسین مالیده شده است وارحم تلك الاعین التی
جرت دموعها رحمة لنا و رحم کن آن چشمهائی را که اشکهای آنها در مصیبت حضرت امام حسین جاری شده
وارحم تلك القلوب التی حزنت لاجلنا و رحم کن دلهائی را که از برای مصیبت ما مهموم
شده اند وارحم تلك الصرخة التی کانت لاجلنا و رحم کن نالهائی را که از برای مصیبت
از دل ما برآمده اللّهم انی استودعك تلك الانفس و تلك الابدان حتی ترویهم
من الحوض یوم العطش الاکبر و تدخلهم الجنة و تسهل علیهم الحساب یا رب خدایا من
سپارم بتو این نفسها و این بدنها را تا روز قیامت و در روزی که همه کس تشنه باشند ایشان را در حوض کوثر
سیراب گردانی و بی حساب داخل بهشت کنی پس من در آن مقام جای در آن حالت دیدم و آنحضرت در سجده بود
و دعا برای زیارت کنندگان حسین میکرد و چون از دعا فارغ شد سلام کردم آنحضرت را و جواب
و متغیر الحال و شکسته بال بود و قطرات اشک شده بود از آن برخساره مبارک و جاری بود
عرض کردم که فدای تو شوم سبب اندوه و گریه چیست گفت ای پسر وهب مگر غافل از روز و چه روزیست که
نمیدانی که عید ما در این ایام در زمین کربلا بعد شهادت سید الشهدا امام گریان شدم و عرض کردم در
این ایام

این ایام بهترین کارها چه چیز است حضرت فرمود بهترین کارها در این روزها غم خوردن بودن است و بسیار گریه
زیاد است برای مظلوم و زیارت کردن او است از دور و نزدیک پس عرض کردم که یابن رسول الله فضیلت
زیارت آنحضرت چیست فرمود ثواب یک روز زیارت او با این همه ثواب دارد و همین دعائی که از برای زیارت کنندگان و زائران
حسین کافی است اگر چه دیگر از برای ایشان نباشد حضرت فرمود ای پسر وهب دعا کنندگان از برای
حسین در آسمان بیشتر اند از دعا کنندگان ایشان در زمین ای پسر وهب ترک مکن زیارت حسین را بسبب
خوفی که از کسی داشته باشی هر که ترک کند زیارت او را آنقدر حسرت و ندامت خواهد داشت که آرزو
کند قبر او را بیرون اندازد ای پسر وهب آیا نمیخواهی که روز قیامت ملاقات کنی پدر بزرگوار او پیغمبر را که با
ما بوده باشد آیا نمیخواهی در روز قیامت پیغمبر با تو مصافحه کند بسبب آنقدر گریه که می کنی مبارکش
اشک شد سید بن طاوس از محمد بن احمد نقل کرده او گفت که رجل صالحی بود که هر ماه یکبار بزیارت
امام حسین میرفت چون پیر شد و ضعف پیدا کرد و ضعیف شد و استطاعت رفتن بزیارت آنحضرت نداشت
و بعد از مدتی پیاده بزیارت آنحضرت رفت آن شخص گفت چون بزیارت کردم و نماز کردم
خواب رفتم در خواب دیدم که حضرت از ضریح مبارک بیرون آمد و متوجه من شد و گفت چرا طریق جفا
گرفتی و جفا کردی که هر ماه بزیارت ما می آمدی عرض کردم فدایت شوم ضعیف شدم
یا ضعف یافتم چه در خدمت شما عذر گفتم پس عرض کردم که از شما حدیثی شنیده ام
شنیدم که آن

بشنوم که آن صحیح است یا نه حضرت رسول گفت عرض کردم که از شما روایت کرده اند که شما فرموده اید که هر که در
جهان خود مرا زیارت کند بعد از ممات او را زیارت خواهم کرد حضرت رسول گفت بلی من گفتم اگر او
را در آتش جهنم بیابم از آنجا بیرون میآورم و دیگر از سلطان الحسن سوال است که گفت [illegible] بوده
که بعضی از اوقات [illegible] و بعضی از سخنان در میان [illegible] [illegible] تا [illegible] زیرا که
گفتم که چه میگوئی در زیارت امام حسین گفت زیارت امام حسین بدعت است [illegible] خلاف
من [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و بعد از خود [illegible] گفتم [illegible]
بعضی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اگر از اعتقاد فاسد [illegible]
فهو المطلوب و الا [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] در خانه او [illegible]
به شب در آمد گفتم فلان [illegible] گفت قبل از [illegible] از خواب بر خواست و قصد زیارت حسین کرد
رفت من که این را شنیدم در عقب او روانه شدم و چون به روضه مقدسه رسیدم و دیدم آن
شخص در [illegible] [illegible] در سجده است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] تا زمانی طویل آن شخص سر از سجده برداشت و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] گفتم ای شیخ دیشب میگفتی زیارت حسین بدعت است [illegible] به زیارت [illegible] آمدی گفت
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

سخن [illegible] دیدم [illegible] [illegible] اعتقاد فاسد بوده ام [illegible] [illegible] [illegible] خواب دیدم
که شخص عظیم الشان سوار است در نهایت عظمت و جلال و غایت بها و جمال [illegible] که عالم را
گرفته [illegible] کرده بود احدی را طاقت نیست که تواند به آن بزرگی و جلال [illegible] و [illegible] جماعتی بسیار که
[illegible] [illegible] [illegible] احصاء عدد ایشان ممکن نیست [illegible] [illegible] [illegible] در نهایت [illegible] [illegible]
تاجی بود که چهار رکن داشت و بر هر رکنی جواهری [illegible] بود که [illegible] آن مسافت [illegible] راه را نورانی
و روشن کرده بود [illegible] [illegible] و بعضی از خدام [illegible] گفتم [illegible] کیست که [illegible] [illegible] اجماع نموده اند
گفت حبیب خدا و سید انبیا احمد محمد مصطفی است گفتم آن سوار [illegible] [illegible] گفت [illegible] [illegible]
بعد از آن نگاه کردم و دیدم [illegible] از نور که [illegible] [illegible] از نور در میان آسمان و زمین [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جوانی در نهایت حسن و جمال
سوار [illegible] گفتم این دو زن [illegible] [illegible] گفت یکی فاطمه زهرا است و دیگری خدیجه کبری است
زوجه محترمه آنحضرت گفتم این جوان کیست گفت حسن بن علی است گفتم ایشان به این هیئت اجتماع [illegible]
میروند گفت هذه الليلة ليلة الجمعة فيكون قصدهم زيارة المقتول المظلوم الشهيد
الغريب المدفون بكربلا اعني الحسين بن علي المرتضى [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
به زیارت [illegible] شهید مظلوم و غریب معصوم [illegible] کربلا حسین بن علی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

هر روز هیچ غم دیدم رقعهای بسیار و کاغذهای مجلد بی‌شمار که در همه آنها خبر نوشته بودند ثواب … ی
از آسمان فرو ریخته میشود گفتم این رقعها چیست گفت برات ایمنی است که در آسمان … امان زایران حسین
از آتش جهنم نوشته است پس فرمان آن هر روز یکی را بگیر و رقعه از آنجا خود طلب کردم خطاب رسید که ای
مرد تو حکم میکنی زیارت حسین بدعت است با وجود این برات آزادی نمیخواهی از آتش جهنم پس ترسان و خائف
و لرزان از خواب بیدار شدم و توبه کردم و در همان ساعت به زیارت حضرت امام حسین آمدم …
والله لا اُفارقُ قبرَ الحسینِ حتّی یُفارقَ روحی من جسدی محمد السوگند که از روح جدا
نشوم تا روح از بدنم مفارقت نماید و این مرد الحال است که روزی حضرت امام حسین در خدمت … کائنات
بود و حضرت او را … و ملاطفت میفرمود عایشه گفت چه بسیار دوست میداری این طفل را وجه
بسیار تعجب میآورد دیدن او حضرت فرمود ای عایشه چگونه او را دوست ندارم که
پاره جگرم و حال آنکه آن نور دیده و میوه سینه من است بدان ای عایشه که گروهی از امت جفاکار من آن
را به قتل برسانند و کشندگان او در مخلد جهنم باشند و بدانکه هرکه او را زیارت کند ثواب حجه از حجهای
من از او نوشته میشود عایشه از راه استبعاد گفت زیارت امام حسین ثواب یک حج از حجهای تو برای او نوشته
میشود حضرت فرمود نَعَم حجّتین من حججی با ثواب دو حج از حجهای که من کرده‌ام از برای او نوشته میشود
باز عایشه از روی استبعاد گفت دو حج ثواب او نوشته میشود حضرت فرمود بلکه … حج از حجهایم برای
او نوشته میشود

او نوشته میشود باز عایشه استبعاد کرد و حضرت مضاعف میکرد تا آنکه حضرت فرمود که هرکه زیارت کند
حسین را ثواب … حج از حجهای من که کرده‌ام از برای او نوشته خواهد شد پس حضرت فرمود ای
عایشه هر بنده که شفقت پروردگار به خیر و سعادت … او باشد خدا … دل او
مایل کند به دوستی حسین و دوستی زیارت حسین … که زیارت کند حسین را و عارف به حق او باشد حق
او را در اعلی علیین رفیق ملائکه مقربین خواهد کرد و از حضرت امام جعفر صادق ع مرویست
که چون زایر زیارت قبر … ساکن باشد … که ملائکه مجاور قبر حسین اند همیشه در آنجا … و ملا
ئکه حفظه اعمال که از آسمان فرود میآیند چون زیارت امام حسین میآیند با ملائکه … مصافحه میکنند
و با ایشان تکلم … و از شدت گریه جواب ایشان را … پس ملائکه حفظه توقف میکنند تا وقت
زوال که ایشان … پس میان دو گروه ملائکه سؤال و جواب
میشود و چون ملائکه همیشه در آنجا مجاور بوده … و ملائکه حفظه سؤال … و فاطمه و امام حسن
و امام حسین … میپرسند … جاری …
جماعتی که به زیارت حسین حاضر شده‌اند میپرسند … زیارت
امام حسین حاضر شده‌اند حضرات … که به زیارت امام حسین حاضر شده باشد
دعا …

دعا کو برای شما بکنید و در رجاست با ایشان بزیارت رسید حفظ عرض میکنید که ایشان کلام مرا نشنوند با وجود
این چگونه ایشان را بزیارت دهم حضرات مبتلا شدند پس گفتم شما از جای خود برخیزید و طلب خیر و برکت
از برای ایشان بکنید که زیارت است و بایشان خواهد رسید چون ایشان از زیارت برگردند شما ایشان را
ببالهای خود فرو گیرید تا عالم بعمل شما در آنجا بهم رسانند و ما جمیع زیارت کنندگان حسین را میبینیم
که المهادرت در صلاح محتاج اند که در آن زیارت کنندگان حسین قدر و فضیلت او را ندانسته اند
جمیع مالهای خود را در راه زیارت او بذل خواهند نمود و بشیر سقا گفته خواهند که زیارت او حاضر شوند
اگر بزیارت او حاضر شود حضرت فاطمه استقبال میکنند و او را دعا میکنند و هر چیزی که از حضرت طلب
میکنید و از این عجیب مردی است که در زبان در آل مروان مقصد بزیارت امام حسین کردم از
کوفه بیرون رفتم چون مرد انسان ایشان را بزیارت کنندگان امام حسین میدیدم کرد
از آنان که علیه بیابان در آن راهها خبر سفارت خود را بکربلا رسانیدم و در شب خود را
بجایی رسیدم شهیدان کنم و چون خواستم که داخل روضه مقدسه شوم دیدم شخصی بیرون آمد و گفت
زیارت تو مقبول است بمنزل خود برگرد با آنکه حالا وقت زیارت تو نیست گفتم که
کوفه با خود و ملاقات بقصد زیارت امام حسین آمده ام با وجود آن چرا منع میکنی گفت ای محبوب
در این شب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی روح الله و محمد حبیب الله با گروهی از انبیا و مرسلین
و ملائکه مقربین

و ملائکه مقربین بعد از آن غیر از خدا دیگری ندانند از آن از شب در کار کرده اند و بزیارت امام حسین
آمده اند تا صبح در روضه او خواهند بود و بتسبیح و تقدیس الهی مشغول خواهند بود و اگر تو بعد از آن میتوانی
که امشب داخل شوی در حال سعادت کنی و چون صبح داخل شوی زیارت حاضر شدم گفتم تو کیستی گفت
من از جمله فرشتگانی ام که بفرج حسین موکل کردند چون این را شنیدم خوشحال شدم و در گوشه خود را نشانم
چون صبح شد بروضه مقدسه رفتم و زیارت کردم و در آنجا بودم تا شام و چون شام شد بکوفه رفتم [illegible]
است که روزی حضرت امام جعفر صادق ع در کوفه بود و شخصی از اهل کوفه بقصد زیارت حضرت
امام حسین روانه کربلا شده و چون بصحرای قادسیه رسید حضرت او را طلبید و با او گفت شما از کجا
امام حسین چه فایده میشنید شخص گفت شفاعت امام حسین و عافیت ابدان و سلامتی اهل و عیال و فرزند
و فضائل حوائج حضرت فرمود این اراده نیکو است و فضیلت او را زیاده از این بگویم آن شخص گفت
بلی یا ابن رسول الله بفرما حضرت فرمود که یک زیارت او مساوی یک حج مقبول است که کسی
با پیغمبر بجا آورد آن شخص تعجب نمود حضرت فرمود ای برادر تعجب میکنی زیارت او مساوی ده حج
مقبول است که کسی با پیغمبر بجا آورده باشد باز آن شخص تعجب نمود حضرت زیارت او سی حج
که یک زیارت او مساوی یک حج مقبول است که کسی با رسول الله ص بجا آورد آن شخص گفت اذا کان
هذا افضل زیارة الحسین فو الله لا افارقه حتی اموت هرگاه زیارت فضیلتش چنین
در این مرتبه است

و در این مرتبه است محمد اقسم که از روز در حیات شود تا سه روز در باید پس در روضه حضرت سجاد
شد تا فوت شد رحمة الله علیه پس باید شیعیان در زیارت آن سرور شهیدان کوتاهی ننمایند
وزر ضریح الخیر زیانی وفاتی   الحسین بن فاطمة الزهراء ای شیعه زیارت کن ضریح حضرت را
خلایق را از دور و نزدیک ضریح حسین ابن فاطمه زهرا الغریب یبکی بلا ضریح   طال کونی الحاکم بلائی
زیارت کن ضریح شهید غریب کربلا را که طول ایام بعد غم برای او وذکره فقل یا قتیلا
حزنه قاتلی بسیف سخاتی پس چون او را زیارت کنی بگو ای کشته که حزن و اندوه تو مرا کشت یا غریبا
لا حلیله ضریب ابکی   اسفا بعده معلی الغرباء ای غریب بیکس ای سبب بی تو چون ... را بنج
بر ابدان ... یا خضیب الشیب خضبته خلاتی   بدم عینی ممزج بدماء الکلی ... تو
بخون صورت تو خضاب شد و سبب ... رخسار ... با شکست خون آلوده خضاب گردید است لیتنی
لیتنی بالطف کنت فداء   لک یا سیدی و قل بدمائی کاش آقا در کربلا بودم
خود را فدا میکردم ... بسیار کم ... خود را از ... جعفر ... بودند
خدمت امام جعفر صادق ... آنحضرت ... مسافت ... از منزل شما تا
کربلا ... مسافت ... است حضرت ... زیارت آنحضرت برویم
گفتم بلی یا ابن رسول الله حضرت ... ثواب زیارت او را ... بگو گفتم بلی ...
...

... هر گاه کسی ... زیارت جدم حسین ... اهل آسمانها ... زیارت ...
... عازم زیارت سرور شهیدان ... خود ... سرور حق تعالی ...
ملائکه ... را ... تا ... حسین برسد ... زیارت
او ... ثواب شهیدان سرور ... باشد ... و همینکه داخل روضه
مقدسه ... ضریح ... و سلام ... آنحضرت ... السلام علیک یا حجة
الله فی ارضه ... بر ... جمیع ... رسیدند تا ... نماز ... شود
و ... هر ... حق تعالی ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار ...
آزاد ... در راه خدا ... کرامت ... همینکه ... از ...
... لک ایها العبد ... سلمت
فقد غفر الله لک ما سلف ... حق تعالی ...
حق تعالی ... آن ... حق تعالی ... خود ...
و ... آنحضرت ... خود ... آن ...
با ... ملائکه ... تا ... خود ...
... زیارت ... خانه خود رسید ... خطاب ... یا ملائکتی فقد وا
...

بنابِ عتقدنی وسَتَحمونی وقرّبِ سوفی و ذکرونی وطلبونی واکتبوا ذالک فی حسناته
الی یوم وفاته پس ملائکه دعا سنیند در خانهٔ بنده از نماز و فرض و طاعات او و تسبیح و تقدیس و تهلیل بجا
کنند مر او را ثواب آن را در نامهٔ حسنات این بنده ثبت کنند و هرگاه او را وفات در رسد بغسل و کفن و نماز
او حاضر شوند پس فرشتگان در خانهٔ او مسکن میکنند تا چون او وفات کند گویند پروردگارا بنده تو او
رسید ما چه کنیم جواب رسد که بر بالای گورش بنشینید عبدی و سبحونی وطلبونی واکتبوا ذالک
فی حسناته الی یوم القیمة پس ملائکه بر سر او مجاور شوند و تسبیح و تهلیل میکنند و ثواب آن
در دیوان حسنات او نویسند و حضرت صادق ع فرمودند من زار الحسین عارفا بحقه
کمن زار الله فی عرشه یعنی هر که حسین را زیارت کند عارف بحق او باشد همچنان است که خدا را در عرش
معظم اعلی زیارت کرده باشد و هرکه یک شب عاشورا در کربلا حسین را بخت زیارت کند دراندازه بر آورد حاجات
دو هزار حج مقبول و دو هزار عمرهٔ مقبول با حضرت رسول الله و ائمه مهدی ع کرده باشد و دو هزار
جهاد در خدمت سید المرسلین و ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین نموده باشد و در روایتی دیگر
آنحضرت فرمایند من زار الحسین وهو مهموم اذهب الله عنه همه هر که مهموم حسین را
زیارت کند حق تعالی همّ او را زائل کند و من زاره وهو مغموم اذهب الله عنه غمه و هر که مغموم
حسین را زیارت کند حق تعالی غم او زائل کند و من زاره وهو فقیر اذهب الله عنه الفقر
و هر فقیر

و هر فقیر که حسین را زیارت کند حق تعالی فقر او را زائل کند و سلب کند و هرکه در مسجد حسین را زیارت کند
در تحت قبه او دعا کند حق تعالی او را شفا عنایت کند و مرض و ناخوشی را از او زائل کند و حضرت
امام حسین خود میفرماید من زارنی فی بعد موتی زرته یوم القیمة و لو لم اجد الا فی النار
لاخرجته یعنی هرکه مرا بعد از وفات من زیارت کند من او را در روز قیامت زیارت کنم و اگر در دوزخ باشد
او را بیرون آورم از آنجا و در روایتی از حضرت صادق ع مرویست که هر که در شب عاشورا در حرم قدس
رود و او را زیارت کند روز قیامت بخون آلوده بهمراه شهدای کربلا در میدان محشور
گردد و هرکه در شب دوم روز عاشورا زیارت کند آنحضرت را چنان باشد که در پیش او آنحضرت شهید
شده باشد ابن بهی حق القلوب مرویست که روز قیامت بنده را امر شود بجهنم برند پس ملائکه برادر
جمع آیند و او را بجهنم نبرند در آنوقت رسول خدا بیاید و بگوید بیاید آن که این عاصی را نگهدارید که این را
برمن حقی است ملائکه عرض کنند که بفرمائید یا رسول الله حضرت فرماید که این بکربلا حسین رفته
و گرد کربلا بر او نشسته ملائکه عرض نمایند که او را شست و شو نسیدیم که گرد کربلا را از بر او نشسته حضرت
فرماید که این را معاف نمائید آخر چشمش بر ضریح افتاده خدا آن چشم و صورت را بر جهنم حرام کرده
بنده پس ندا رسد که ای ملائکه او را بمحمد بخشیدم در کربلا نیند او را داخل بهشت کنید و از حضرت
امام جعفر صادق ع مرویست که حقتعالی چهار هزار ملک را بر قبر حسین گماشته که اول ایام زیارت
زائران ویرا

نازل آن و بر او از جمله عمر مقدار ایشان حساب نمیکنند دوم آنکه دعا در تحت قبه منوره او مستجاب میگردد
سیم آنکه شفا در هر مرض در تربت مطهره او قرار داده است چهارم آنکه ائمه را از ذریه طاهره او
گردانیده است و این چهار چیز که با کرامت فرموده بسبب ظلمی است که بر او واقع شد که بر هیچ احدی
کسی ندیده و از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که چون حضرت امام حسین را بقتل میآوردند
پنجاه هزار ملک برای تظلم کند شده بسوی آسمان عروج نمودند پس حق تعالی وحی نمود با ایشان
که کند شدید بر فرزند حبیب من و او را یاری نمودید پس نزول نمائید در زمین و در نزد قبر او ساکن شوید
گرد آلود و غبار آلود تا قیام ساعت و ایضا حضرت صادق فرمودند که چهار هزار ملک اراده نمودند
که یاری نمایند حسین بن علی را در قتال پس اذن نخواستند در قتال پس رجوع نمودند در طلب
اذن چون فرود آمدند آن حضرت را شهید کرده بودند پس ایشان نزد قبر آنحضرت ژولیده مو
و غبار آلوده میباشند و میگریند بر او تا قیامت و رئیس ایشان ملکی است که او را منصور مینامند
و در بحار از ثمالی روایت کرده است که او بخدمت حضرت امام محمد باقر ع عرض کرد که آیا همه شما قائم
نیستید حضرت فرمود بلی عرض کرد پس چرا قائم را قائم میگویند فرمود که چون جدم حسین شهید
شد ملائکه گریستند و بخروش آمدند و عرض کردند خداوندا و سیدما آیا غافل میگذری از انتقام
نمیکشی از کسیکه شهید کرد برگزیده ترا و پسر برگزیده ترا و بهترین خلق ترا پس حق تعالی وحی نمود
با ایشان

با ایشان که قرار بگیرید ملائکه من بعزت و جلال خود سوگند که البته انتقام خواهم کشید از ایشان
هر چند بعد از مدتی باشد پس حق تعالی پرده برداشت از امامان فرزندان حسین ع چون ملائکه نظر کردند
دیدند با نور مقدسه مسرور شدند و ملاحظه نمودند که یکی از ایشان ایستاده است و نماز میخواند
پس حق تعالی فرمود باین شخص که قائم است انتقام خواهم کشید از ایشان و در کامل الزیاره از محمد بن
مسلم روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر ع فرمودند که اگر بدانند مردمان که چه قدر
فضیلت دارد زیارت حضرت امام حسین هر آینه میمیرند از روی شوق و قطعه قطعه میشود نفسهای
ایشان از روی حسرت عرض کردم چه قدر فضیلت دارد فرمود کسیکه برود نزد قبر آنحضرت بجهة آن
شوقی که دارد مینویسد حق تعالی از برای او هزار حج مقبول و هزار عمره مبروره و اجر هزار شهید
از شهداء بدر و اجر هزار روزه دار و ثواب هزار صدقه مقبوله و ثواب هزار بنده که
محض از برای رضای خدا آزاد شده باشد پیوسته در آن سال محفوظ است از هر آفتی که پستتر آن
شیطان است و موکل میسازد خدا با او ملک کریم را که حفظ می‌نماید او را از پیش رو
و از عقب سر و از یمین او و از یسار او و از بالای سر او و از زیر قدم او و اگر در آن سال بمیرد ملائکه
رحمت نزد او حاضر میشوند و حاضر میشوند در غسل او و در تکفین او و استغفار مینمایند از برای
او و تشییع مینمایند جنازه او را تا قبر او با استغفار نمودن از برای او و قبر او بقدر مد نظر
گشوده میشود

گشوده می‌شود و ایمن می‌گرداند او را حق تعالی از فزع قبر و از منکر و نکیر که او را نترسانند و او را
دو در گشوده می‌شود در قبر او و در سوی بهشت و نامه عمل او را بدست راست او دهند در روز قیامت
نور در بالای سر او عطا فرمایند که روشنی بخشد ما بین مشرق و مغرب برابر منادی ندا کند که این شخص از زوار
حسین بن علی است که زیارت نموده است او را از روی شوق پس نماند احدی در صحرای قیامت
مگر اینکه تمنا می‌کند که کاش او از زوار حسین بن علی بودی قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ
عَارِفاً بِحَقِّهِ کُتِبَ لَهُ ثَوَابُ اَلْفِ حَجَّةٍ وَ اَلْفِ عُمْرَةٍ وَ مَنْ زَارَهُ فَکَاَنَّمَا زَارَنِی وَ مَنْ
زَارَنِی فَکَاَنَّمَا زَارَ اللّٰهَ وَ حَقُّ الزَّائِرِ اَنْ لَا یُعَذِّبَهُ عَلَی النَّارِ وَ رُوِیَ عَنِ
الصَّادِقِ ع فِی کِتَابِ الْاِرْشَادِ زِیَارَةُ الْحُسَیْنِ وَاجِبٌ عَلَی کُلِّ مَنْ یُقِرُّ
لِلْحُسَیْنِ بِالْاِمَامَةِ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ ص مَنْ زَارَ الْحُسَیْنَ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَجَبَتْ
لَهُ الْجَنَّةُ بعضی از ثقات از سید علی حسینی روایت کرده اند از سید علی حسینی که گفت من مجاور مرقد
مولای خود علی بن موسی الرضا بودم و چون روز عاشورا شد .

در بیان ثواب گریستن

در بیان ثواب گریستن بر آنحضرت و ماتم آنحضرت داشتن و برای مصیبت آنحضرت اندوهناک
بودن است خصوصا در روز عاشورا ابن قولویه بسند معتبر روایت کرده است از ابی
خارجه که گفت بودیم در خدمت حضرت امام جعفر صادق ع پس نام حضرت امام حسین را یاد کردیم پس حضرت
بسیار گریست و ما گریستیم پس حضرت سر برداشت و فرمود که حضرت امام حسین فرمود که منم کشته
گریه یاد نمیکند مرا هیچ مؤمنی مگر آنکه گریان گردد و در روایت دیگر فرمود که حضرت امام حسین
فرمود که منم کشته زاری و گریه که یاد نکند مرا مؤمنی مگر آنکه گریان شود و الهام ... هرگاه که اشک
بچشم کسی بر زبان ما آید شاد و خرسند ... حال ما ... بسند صحیح از حضرت
روایت کرده است که هر جزع کردن و گریستن مکروه است بغیر از جزع کردن و گریستن بر حسین و ابن
قولویه بسند معتبر روایت کرده است که هیچ روز بر حسین بن علی مثل روز ... حضرت امام جعفر صادق ع مذکور
نمیشد که کسی آنحضرت را تا شب متبسم ببیند و تمام آن روز محزون و گریان بود و میفرمود که حسین
کشته هر مؤمن است و از ابن ... از آنحضرت روایت کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین
نظر کرد بسوی امام حسین و فرمود که ای سبب گریه هر مؤمن پس حضرت امام ... حضرت
فرمود که بلی ای فرزند و ابن بابویه و ابن قولویه بسندهای معتبر بسیار از ابو عماره شعر روایت
کرده اند که گفت روزی در خدمت حضرت صادق ع بودم حضرت فرمود که شعری چند در مرثیه
حسین انشاد کن

حسین ان شاء الله گفت چون فارغ شدم حضرت گریان شدند و فرمودند بخوان در حضرت گریست تا آنکه صدای
گریه از خانهٔ آنحضرت بلند شد و بعد از آن دیگر حضرت فرمود که آن روشی که در پیش خود میخوانید
و نوحه میکنید بخوان چون خواندم حضرت بسیار گریست و صدای گریهٔ زنان آنحضرت بلند
از پشت پرده بلند شد چون فارغ شدم حضرت فرمود که هر که شعری در مرثیهٔ حسین بخواند و پنجاه کس
بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که سی کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که بیست کس را بگریاند
بهشت او را واجب گردد و هر که ده کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که پنج کس را بگریاند بهشت
او را واجب گردد و هر که بگرید و یک کس را بگریاند بهشت او را واجب گردد و هر که مرثیه بخواند و خود
بگرید بهشت او را واجب گردد و هر که او را گریه نیاید و خود را بگریه بدارد بهشت او را واجب گردد
و در روایت دیگر فرمود که هر که آنحضرت را یاد آورد و از دیدهٔ او بقدر بال مگسی آب روان آید ثواب او
بر خدا است و خدا راضی نشود از برای او بغیر از بهشت و شیخ کشی بسند معتبر از زید شحام روایت
کرده است که گفت با جماعتی از اهل کوفه در خدمت حضرت صادق بودیم جعفر بن عفان بخدمت آنحضرت
آمد و حضرت او را گرامی داشت و نزد خود نشانید و گفت یا جعفر گفت لبیک جعلنی الله فداک
حضرت فرمود که شنیدهام که شعر میگوئی در مرثیهٔ حضرت امام حسین و نیکو میگوئی گفت بلی فدایت شوم فرمود
که بخوان چون خواند آنحضرت گریان شدند و قطرات اشک آنحضرت بر روی مبارکش جاری شد و
حاضران هم

حاضران همه گریان شدند پس فرمود که بخدا سوگند که ملائکهٔ مقربین در این جا حاضر شدند و مرثیهٔ ترا
برای حسین شنیدند و زیاده از آنچه ما گریستیم گریستند و حق تعالی از برای تو جمیع بهشت را واجب گردانید
و گناهان ترا آمرزید پس فرمود که ای جعفر میخواهی که زیاده بگویم گفت بلی ای سید من فرمود که هر که در مرثیهٔ
حسین شعری بگوید و بگرید و بگریاند البته حق تعالی بهشت را بر او واجب گرداند و گناهان او را بیامرزد
و شیخ مفید بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت امام حسین نزد پروردگار خود است
و نظر میکند بلشکرگاه خود و قبر خود و شهدائی که با او شهید شدند و نظر میکند بسوی زیارت کنندگان
خود و او بهتر میشناسد ایشان را و نامهای پدران ایشان را و درجات و منازل ایشان را نزد
پروردگار خود از شما فرزندان خود و او میبیند کسی را که بر او گریه میکند و طلب آمرزش میکند
برای او و سؤال میکند از پدران خود که طلب آمرزش کنند برای او و میگوید ای گریه کننده بر من اگر بدانی
ثواب آنچه خدا برای تو مهیا کرده است هر آینه شادی تو زیاده از غم تو خواهد بود و چنان طلب آمرزش
میکند از برای او از هر گناه او را که گناهی نماند و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت
کرده است که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت قتال در آن ماه حرام میدانستند و این امت جفاکار حرمت
ما را حلال دانستند و حرمت ما را شکستند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند و آتش در خیمههای
ما زدند و اسباب ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسالت را در حق ما رعایت نکردند بدرستی که
مصیبت حسین

مصیبتی چنین ندیده‌اند و او را مجروح کرده و ملائکه را جاری کرده است و سوزها را ذلیل گردانید و زمین گریه
و ملائکه عرش گریه و بلاهای دیدند تا روز قیامت پس بر مثل حسین باید بگریند گریه‌کنندگان که
گریه بر او موجب آمرزش گناهان بزرگ است پس حضرت فرمود که پدرم چون ماه محرم داخل میشد
کسی آنحضرت را خندان نمیدید و اندوه و حزن بر او غالب میگردید چون روز دهم محرم میشد که
مصیبت و گریه او بود و میفرمود امروز روزی است که حسین شهید شده است و ابن بابویه بسند موثق
از آنحضرت روایت کرده است که هر که ترک سعی کند در حوائج خود در روز عاشورا
حق تعالی حوائج دنیا و آخرت او را برآورد و هر که روز عاشورا روز مصیبت و اندوه و گریه او باشد
حق تعالی روز قیامت را روز شادی و سرور او گرداند و دیده‌اش در بهشت بدیدار روشن باشد و هر که
روز عاشورا را روز برکت شمارد و در آن روز در خانه ذخیره کند در آنچه
ذخیره کرده است برکت نیابد و خدا او را در روز قیامت با یزید و عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد
در اسفل درکات جهنم اندازد و ایضاً بسند حسن از ریان بن شبیب روایت کرده است
که گفت در روز اول محرم بخدمت حضرت امام رضا رفتم فرمود که ای ابن شبیب آیا روزه‌ای گفتم نه
فرمود که این روزی است که حق تعالی دعای حضرت زکریا را مستجاب کرد در وقتی که از حق تعالی فرزند
طلبید و ملائکه او را ندا کردند در محراب که خدا بشارت میدهد ترا به یحیی پس هر که این روز را روزه بدارد و
دعا کند

دعای او مستجاب گردد چنانچه دعای زکریا مستجاب گردید پس فرمود ای ابن شبیب محرم ماهی است
که اهل جاهلیت در زمان گذشته ظلم و قتال را در این ماه حرام میدانستند برای حرمت این ماه
پس این امت حرمت این ماه را نشناختند و حرمت پیغمبر خود را ندانستند و در این روز ما
ذریت پیغمبر خود را قتال کردند و زنان ایشان را اسیر کردند و اموال ایشان را غارت کردند پس
خدا ایشان را نیامرزد ای ابن شبیب اگر گریه میکنی برای چیزی پس گریه کن برای حسین بن علی
که او را کشتند چنانچه گوسفند را میکشند و هیجده نفر از اهل بیت او را شهید کردند که هیچیک در زمین شبیه
نداشتند و بتحقیق که گریستند برای او آسمانهای هفتگانه و زمینها و چهار هزار ملک برای نصرت آنحضرت
از آسمان بزیر آمدند و چون رسیدند دیدند که آنحضرت شهید شده بود پس ایشان پیوسته نزد قبر آنحضرت
هستند ژولیده مو و گردآلوده تا وقتی که حضرت قائم ظاهر شود پس از یاوران آنحضرت خواهند بود
در وقت جنگ شعار ایشان این خواهد بود که یا لثارات الحسین ای طلب‌کنندگان
خون حسین ای ابن شبیب خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش که چون جدم حسین کشته شد آسمان
خون و خاک سرخ بارید ای ابن شبیب اگر گریه کنی بر حسین تا آب دیده‌ات بر روی تو جاری شود
حق تعالی جمیع گناهان کبیره و صغیره ترا بیامرزد خواه اندک باشد خواه بسیار ای ابن شبیب اگر
خواهی که خدا را ملاقات کنی و هیچ گناهی بر تو نباشد پس زیارت کن حسین را ای ابن شبیب
اگر خواهی

اگر خواهی که در غرفهای عالیه بهشت با ما باشی پس لعنت کن بر قاتلان حسین ای پسر شبیب اگر خواهی که
ثواب شهدای کربلا داشته باشی پس هرگاه مصیبت آنحضرت را یاد کنی بگو یا لیتنی کنت
معهم فافوز فوزا عظیما یعنی آرزو میکنم که با ایشان میبودم و کشته میشدم و رستگار عظیم میشدم ای
پسر شبیب اگر خواهی که در درجات عالیه بهشت با ما باشی پس از برای اندوه ما اندوهناک باش
و برای شادی ما شاد باش و بر تو باد بولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست دارد در حقیقت او را خدا
با آن محشور میگرداند و در کامل الزیاره بسند معتبر از عبدالله بن بکیر روایت کرده است که گفت روزی از
حضرت صادق ع پرسیدم که یا ابن رسول الله اگر قبر حضرت امام حسین را بشکافند آیا در زیر آن
چیزی خواهند یافت حضرت فرمود که ای پسر بکیر بسیار عظیم است مسائل تو بدرستیکه حسین بن علی با پدر
و مادر و برادر خود است در منزل رسول خدا و با آنحضرت روزی میخورند و شادی میکنند و از جانب
راست عرش آویخته است و میگوید پروردگارا بوعده که با من کرده وفا کن و نظر میکند بزیارت کنندگان خود
و ایشان را با نامهای ایشان و نام پدران ایشان و مسکن و ماوای ایشان و آنچه در خانهای خود دارند
میشناسد زیاده از آنچه شما فرزندان خود را میشناسید و نظر میکند بسوی آنها که برای او گریه میکنند
و طلب آمرزش برای ایشان میکند و از پدر خود سوال میکند که برای ایشان استغفار کنند و میگوید
که ای گریه کننده بر من اگر بدانی آنچه خدا برای تو مهیا کرده است از ثوابها هر آینه شادی تو زیاده از اندوه
تو خواهد

تو خواهد بود و از حضرت سوال میکند که هر گناه و خطا که گریه کننده را کرده است بیامرزد و ابن قولویه بسند
معتبر از مسمع بن عبدالملک روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که ای مسمع تو از
اهل عراقی آیا بزیارت قبر امام حسین میروی گفتم نه من مردی مشهورم از اهل بصره و نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه
اند و دشمنان بسیار داریم از اهل قبایل و ناصبیان و غیر ایشان و ایمن نیستم که احوال مرا بپسر سلیمان
خبر دهند و از ایشان ضرر بمن برسد حضرت فرمود که آیا یاد میکنی آنچه با آنحضرت کردند گفتم
بلی فرمود که جزع میکنی برای مصیبت آنحضرت گفتم بلی بخدا سوگند که جزع میکنم و میگریم تا آنکه اهل خانه از
اندوه در من می یابند و امتناع میکنم از خوردن طعام تا از حال من آثار مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود
خدا رحم کند گریه ترا بدرستیکه تو محسوب میشوی از آنها که جزع میکنند از برای ما و شاد میشوند
برای شادی ما و اندوهناک میشوند برای اندوه ما و خائف میگردند برای خوف ما و ایمن میگردند برای ایمنی ما آگاه
باش و زود باشد که ببینی در وقت مرگ حاضر شدن پدران مرا نزد تو و سفارش کنند ملک موت را
از برای تو و بشارتها که بتو دهند که روشن گرداند دیده ترا و ملک موت بر تو مهربان تر باشد
از مادر مهربان نسبت بفرزند خود پس حضرت گریست و من نیز با او گریستم پس فرمود که حمد خدا را که ما را بر خلق فضیلت
داده است ما را برحمت و مخصوص گردانیده است ما اهل بیت را برحمت ای مسمع بدرستیکه زمین و آسمان
گریان میکنند از روزی که امیرالمؤمنین شهید شده است تا حال از برای رحم بر ما و آنچه ملائکه برای ما گریه
میکنند زیاده از

سفید زیاده از دیگران است از روز رحیق کشیده شده این بیه ملائکه آب آن که در بهشت است بر کنار کنند
برای آن جمع بر ما الیه خطا رحمت خود را شامل او کرده اند چنانکه آب از زیر بلا او بیرون آید چون
آب از روی او جاری شود اگر قطره از آب در دنیا او ریخته شود بر زمین هر آینه حرارت آن را فرو نشاند و
کسیکه دوستی برای ما بود در آید در وقت مرگ چون ما را طلبید شاد کرده و آن را در وقت ... زود ... اهل
شود تا در حوض کوثر بر ما وارد شود و چون دوستان ما بر حوض کوثر فرا آیند آب کوثر زیاد میکرد و از آنها
الوان طعامها آن قدر بکام ایشان میرسانند که نمیخواهند از آنجا بر گردند و آن را سبیل هر که یک شربت از
آب بخورد بعد از آن هرگز تشنه نشود و بعد از آن ... نرسد و آن آب در سردی مانند کافور است و بوی
مشک از آن ساطع است و طعم زنجبیل در آن هست و از عسل شیرین تر است و از مسکه نرم تر
آب دیده صاف تر است و از عنبر خوشبوتر است و از چشمه تسنیم بیرون میآید و در نهرهای بهشت جاری
میگردد و بر روی در و مروارید و یاقوت میگردد و در کنار حوض کوثر قدحها هست زیاده از ستارگان آسمان
و بوی خوش آن از هزار ساله راه بمشام مردم میرسد و قدحهای آن از طلا و نقره و الوان جواهر است چون
کسی اراده میکند که از آن پیمانها صحیح بوی خوش را ... او میآید و آن ... آن میگوید که
راضی ... جا ... از ... ... و ... ... از ... الی مسیح ... از آنجا
هر که از آن حوض سیراب میگردند ... بکر ... کرد البته ... میکرد ... سعی کردند
... خورند

سیراب کوثر نشود و بهره دوستان ما از آن آب میان آن مقدار است که هر کس بقدر محبتی که برما دارد از آن آب
مییابد و بدرستیکه حضرت امیرالمؤمنین بر کنار کوثر ایستاده است و عصائی از چوب عوسج در دست
دارد و دشمنان ما را از آن آب میراند پس مردی از ایشان گوید که من در دنیا شهادتین میدادم
... رسالت محمد ... چرا مرا آب نمیدهی حضرت در جواب او میفرماید که برو بسوی امام خود
ابوبکر ... که شفاعت کند گوید که ... امروز از تو بیزارم حضرت فرماید که برگرد بسوی آنکه
که ولایت و محبت او را اختیار کرده بودی و او را ... کن که شفاعت کند تو را زیرا که بهترین خلق
سزاوار است که شفاعت کند ... او گوید که از تشنگی هلاک شدم حضرت فرماید که خدا تشنگی تو را زیاده
گرداند راوی گفت ... گفتم ... چگونه راه مییابد که نزدیک کوثر
بیاید حضرت فرمود که در دنیا او بسیار کارهای خوب کرده است از ... بسیار و چون ... کرده و
کور ... ابن ناصبی ... است ... ایشان در حق ما ... اند آن ... دو
... آن بوده ... دوست ... با آنکه اعتقاد با ... داشتند ... لیکن ... ...
عبادت با اهل خود ... ... و دشمن ...
عداوت ... ... داشته ... ایشان را ...
کسی ... و بعضی از ثقات روایت کرده اند ... ...
... ...

خود علی بن موسی الرضا ع بودم چون روز عاشورا شد سردار اصحاب ما مقتل حضرت امام حسین ع
بخواند و با این روایت رسید که حضرت باقر ع فرمود که هر که از دیده‌های او در مصیبت حسین [illegible]
پشه آب بیرون آید حق تعالی گناهان او را اگرچه مانند کف دریا باشد [illegible] در آن مجلس در
جاهای که [illegible] عالم بود حاضر بود و بعضا قصه خود اعتماد تمام داشت که این حدیث [illegible]
و چگونه گریستن را [illegible] این قدر ثواب داشته باشد با این [illegible] و از ضلال خود برگشت
و برخواست چون روز شد [illegible] آمد و زبان معذرت گشود و اظهار ندامت از گفته‌های شب خود
و چون امشب [illegible] در رختخواب خود خوابیدم در خواب دیدم که قیامت برپا شده است
و مردم را [illegible] جمع کرده اند [illegible] اعمال را [illegible] جهنم کشیده اند
و [illegible] اعمال [illegible] آتش جهنم را افروخته اند و [illegible] بهشت را جلوه داده اند در آن وقت
تشنگی [illegible] غالب شد چون نظر کردم به جانب [illegible] حوض کوثر [illegible] و بر لب حوض
کوثر [illegible] دیدم که ایستاده اند [illegible] ایشان [illegible] کرده است [illegible]
[illegible] سیاه پوشیده اند [illegible] پرسیدم [illegible] که بر کنار کوثر ایستاده اند گفت [illegible]
مصطفی است [illegible] و آن زن فاطمه زهرا است گفتم چرا لباس سیاه پوشیده اند [illegible]
گفت نمی‌دانی که امروز روز عاشورا است و روز شهادت شهید کربلا است پس به نزدیک حضرت فاطمه
رفتم و گفتم ای

و گفتم ای دختر رسول خدا [illegible] آن حضرت [illegible] بر من نظر کرد و گفت تو نیستی که انکار می‌کردی
فضیلت گریستن بر مصیبت فرزند شهید [illegible] حسین شهید مظلوم را [illegible]
خواب بیدار شدم و از گفته خود نادم و پشیمان گردیدم و اکنون از شما معذرت می‌طلبم که از تقصیر
من درگذرید [illegible] ابن قولویه به سند معتبر از زراره روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق ع
فرمود که ای زراره بعد از شهادت [illegible] آسمان [illegible] چهل صباح به خون گریست و زمین چهل صباح به سیاهی
و آفتاب [illegible] چهل صباح [illegible] و کوهها پاره پاره شدند و از هم پاشیدند و دریاها به جوش در
آمدند و ملائکه چهل روز بر آن حضرت گریستند و [illegible] از زنان بنی هاشم خضاب نکرد و روغن
[illegible] سرمه نکشید [illegible] تا سر عبیدالله [illegible] لعنه الله [illegible] آوردند [illegible]
ما در گریه ایم از برای مصیبت آن حضرت [illegible] علی بن الحسین چون پدر بزرگوار خود را یاد می‌کرد
آن قدر می‌گریست که ریش مبارکش از آب [illegible]
[illegible] گریه او می‌گریستند و ملائکه [illegible] آن امام شهید [illegible]
[illegible] و آسمان [illegible] از ملائکه [illegible]
[illegible]
[illegible]
می‌کردند

میکرد و خزینه داران جنت را که آن را جعل نموده که بر روی ... بوده و در مرتبه و لیکن مأمور است باخلا
و نمیخورد و خازنان او را از بحرها دارند و چند بار مرتبه بر خازنان حوران یاد نمی کردند تا ب متقادمت
او بنا هلاو ملند تا آنکه جبرئیل آمد و زبانه او را رد کرد و او را ساکن گردانید بدرستیکه جهنم گریه و ناله
میکند برای آنحضرت و در خود گشت غلامان آنحضرت و از محبتهای حلال روزی زنان ملامتی سوزند بما نسبت میکنند
سرنگون میکرد و هیچ رسیده زن و خدا محبوب تر نیست و هیچ زن نسبید نیست تر از خدا از دیدگاه
عفت بگیرد اراده که برای آنحضرت فرستاده در حکم برای حضرت سکینه بلکه حضرت فاطمه کرد
و بار آنحضرت کرده است و احسان حضرت رسالت که ... نموده است و حق ما اهلبیت را
ادا کرده است و در دنیا هیچ سوره محو کرده شود که دیده او زبان ما باشد مگر کسی که رحمت خدا بر او
باشد که او محفوظ و باریک حشمتان زیارت باو رسید از جانب خداوند عالمیان و آثار سرور
در آن روز او ظاهر میکردد و خلایق همه در ترس ... کشتگان حسین اهل الله همه خلق را بقا
حساب میشود ایشان در زیر عرش خدا و در خدمت آنحضرت نشسته اند و از حساب فارغ شده اند و ملائکه
بهشت و ایشان میآیند و تکلیف حوران بهشت میکنند و ایشان ابا میکنند و میگویند که ما مجالست
محبت آنحضرت را به بهشت ... الفای آنحضرت خوشتر است ما را از بهشت و حوران و غلمان برای
ایشان پیغام فرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان بسیار ... ...
گزار عالی

گزار عالی است حضرت در انداز سر بالا میکنند که پیغام ایشان را بشنوند و دوستان اهلبیت را بشنوند که
رو بسوی آتش میکنند و ایشان مشتاق لقای ایشان آن بیکارها را بلند میکنند پس میگویند که نسبت ما را الفا
عنت شدید مرا این روز و نزد روزی بسیار که ما را از شدت و آزار رهانیده است پس بار ملائکه اعلام
از جانب حوران ایشان و خزینه داران بهشت ایشان سیاه آورده بر ایشان وصف میکنند نعمتهای که
که حقیقتم برای ایشان در بهشت مهیا کرده است ایشان در جواب میگویند که خواهیم آمد و تا شما
الله میخوانیم چون جواب پیغام ایشان نمودار غلمان و خازنان بهشت به ایشان رسید بر ایشان میشوند
که ایشان آنحضرت و در زیر عرش نشسته اند شوق آنها ملاقات ایشان زیاده میکردد پس میفرستند
آنحضرت سکینه میکند ... خداوند را که ... این روز را زنده داشتن است و ما ما
خانه دادار ... پس ایشان ... از بهشت برای ایشان ... آورند و ایشان سوار
میشوند و مشغول حمد و ثنای حضرت عزت و صلوات بر حضرت رسول و آل اطهار میباشند
تا داخل منازل خود میکردند و ... ابو بصیر روایت کرده است که روزی داخل خانه
حضرت امام جعفر صادق بودم ... آنحضرت سخن میکفتم که ... از زنان آنحضرت داخل شد و حضرت
سخن آنحضرت ... دعا ... و در ... خدا اجر ... آنها را که
شما ایشان گریند خدا انتقام شما را خواهد کشید و خدا داد ... شما را
دا کرده اند

واگذاشتند و خدا لعنت کند آنها را که ایشان را شهید کردند و خدا یاور و حافظ و ناصر ایشان باشد چه بسیار
گریستند زنان بر ایشان و چه بسیار بطول انجامید گریستن پیغمبران و صدیقان و شهیدان و ملائکه آسمان
بر ایشان پس حضرت فرمود که ای ابو بصیر هرگاه که نظر میکنم بسوی فرزندان حسین حالتی رو میدهد که
ضبط خود نمی توانم کرد بسبب آنچه نسبت به پدر ایشان و ایشان کردند ای ابو بصیر بدرستیکه حضرت فاطمه
بر ایشان گریه میکند و کلام فرش میزند که جهنم بخروش می آید چون خازنان جهنم صدای آن حضرت را بشنوند
جهنم را ضبط میکنند که مبادا از بانگ او شعله بیرون آید که اهل زمین را بسوزاند تا آن حضرت در گریه است
ایشان محافظت در بابهای جهنم میکنند و بدرستیکه آن را بر جای خود قرار میدهند از برای محافظت اهل زمین
و جهنم ساکن نمیشود تا آن حضرت از گریه ساکن شود و دریاها از صدای گریه آن حضرت نزدیک است
که بجوش آیند و بعضی بر بعضی ریزند و بر هر قطره از آنها ملکی موکل است که چون صدای آن حضرت را بشنوند
محافظت آنها مینمایند که اهل زمین را غرق نکنند و ملائکه پیوسته ترسانند و برای گریه آن حضرت گریانند
و تضرع و استغاثه بدرگاه حق تعالی میکنند و اهل عرش و آنها که در دور عرشند با جمیع ملائکه بفغان
می آیند و صدا به تسبیح و تقدیس حق تعالی بلند میکنند از ترس عذاب اهل زمین و اگر یکی از صداهای
ایشان باهل زمین برسد هر آینه اهل زمین مدهوش گردند و کوهها پاشیده شود و زمین باز بلرزد گفتم
فدایت شوم این امر عظیمی است که باید دیگری حضرت فرمود که آنچه نگفتم زیاده از آن است که گفتم پس
گفت که ای ابو بصیر

گفت که ای ابو بصیر آیا نمیخواهی که از آنها باشی که یاری فاطمه میکنند و از برای ایشان پس گریه ابتدا
من هم از بسیاری گریه سخن نتوانستم گفت و حضرت هم از جای نماز خود برخاست و مشغول دعا شد و من
با آن حال از خدمت آن حضرت بیرون آمدم و نتوانستم طعام خورد و مرا در شب خواب نبرد
روز دیگر ترسان و خائف بخدمت آن حضرت رفتم و چون دیدم که حضرت ساکن گردیده است
من ساکن شدم و حمد کردم خدا را که بر من عقوبتی نازل نشد و در بعضی از کتب معتبره از دعبل خزاعی
روایت کرده است که گفت در ایام عاشورا رفتم بخدمت حضرت علی بن موسی الرضا و آن حضرت را اندوه
ناک نشسته بود و جمعی از شیعیان در خدمت آن حضرت نشسته بودند چون نظر آن حضرت بر من
افتاد فرمود که مرحبا ای دعبل مرحبا بناصر ما ای دعبل چون این روز روزهای ایام حزن ما اهلبیت است و ایام سرور
و شادی دشمنان ما است شعری بخوان در مرثیه سید الشهدا ای دعبل هر که بگرید
و بگریاند یک کس را برای مصیبت ما اجرش بر خدا است ای دعبل هر که آب از دیدهایش روان
شود برای آنچه بما رسیده است از دشمنان ما حق تعالی او را در زمره ما محشور گرداند ای دعبل
هر که در مصیبت جدم حسین بگرید البته حق تعالی گناهان او را بیامرزد پس حضرت فرمود که پرده
بستند و در پس پرده اهل حرم عصمت و طهارت نشستند برای آنکه در مصیبت جد خود حسین
بگریند پس فرمود که ای دعبل مرثیه برای حسین بخوان که تو مرثیه خوان ما و ناصر مائی در حیات خود پس مرثیه آن حضرت خواندم
آن حضرت تا زنده ای

آنحضرت با مردان و زنان حاضران بسیار رسید که صلوات بی‌اندازه بر زیارت آنحضرت طلبند

اسرار جلاء مروی است که جبرئیل استدعا نمود که یارب میخواهم مرا اذن شفاعت دهی که یکی از امت
محمد را شفاعت کنم حق تعالی فرمود ای جبرئیل در فلان موضع جهنم یکی عاصی مانده او را شفاعت کن چون جبرئیل
بیامد او را به بیند که مثل زغال سوخته و سیاه گردیده اما یک جزء از او نسوخته بگوید بار خدایا سبب چیست که این عاصی
اعضایش سوخته و یک جزء او نسوخته ندا آید که ای جبرئیل روز عاشورا در خانه فرزند پیغمبر حسین مرثیه شنید اشکی
از ماتمداران بر رو او چکیده به سبب آن اشک مصیبت حسین است که دست او را آتش نسوزاند الیوم حق تعالی بخشید
مروی است که چون روز قیامت شود مردم سر و پا برهنه شوند در آن وقت آتش جهنم رو به ایشان کند ایشان مضطرب شوند
از خوف جهنم و روهای عاصیان سیاه شود منادی ندا کند که ای ملائکه امت پیغمبر را حاضر کنید ملائکه بیایند
و شیشه‌ها در دست داشته باشند که اشکهای ماتمداران در آن باشد ندا رسد ملائکه را که یک قطره از حزن
حسین شهید در میان این اشکها بریزید که مخلوط شود و بمالید بر روی عاصیان که رو ایشان سفید شود
و آتش جهنم با ایشان کار نکند پس از آن امام حسین بیاید با بی سر به صحرای محشر با شهیدان کربلا ندا
رسد عاصیان که از کشتگان نگاه کنند بعد سر خود در نظر کنند با بی سر که او را امت سید بانو عا
صیان گویند خدایا ما او را نشناسیم ندا به ایشان رسد که ای عاصیان این حسین بن علی است که در دنیا
برادر و پسر او را ... بدن او ... عاصیان هجوم کنند ... حسین ... پناه آورده اند
در پناه تو

دنیا ماتم گرفته‌اند یا حسین تو عهد خود وفا کردی در کربلا حال نوبت وفای وعده نمودن ما است امروز کلید
شفاعت به عهد رسول الله ساقی کوثر دادیم دوستان خود را شفاعت کنید امروز میخواهیم بزرگی شما را
اهل محشر ظاهر شود نقل است که در حلب ... بود جده نام هر دو چشم کور بود و هر سال تعزیه امام حسین را
بپا میداشت شوهر او ابوالقاسم نام دو دختر داشت حسن و حسین و در دهه محرم الحرام هر دو
فوت شدند مادر چون تعزیه امام حسین را برپا میداشت معترض آن طفلها نشد و گفت جان طفلها
فدای امام حسن و امام حسین باد شوهرش گفت این تعزیه حسین را شگون است دو طفلم مردند آ
نرو زن منع نمود چون سال دیگر خواست تعزیه بگیرد شوهرش گفت فرزندهام را کشتی و دست از تعزیه حسین
برنمیداری زن گوش سخن او نداده گوشواره طلا که داشت ... که بود ... تعزیه بود ...
چاید شوهرش ... علاج پنهان از شوهر آن را فروخت و صرف تعزیه آنحضرت نمود جناب فاطمه
زهرا بخواب امام زین العابدین آمد و فرمود ... نزد جده که سلام مرا باو برسان
و حسن و حسین او را دعا کن ... زنده شوند که او تعزیه حسینم را برپا میداد ... بشارت ده
شفیع او خواهم بود ... حسینم خود را ... چون از خواب بیدار شد ... آمد
و احوال جده را پرسید خبر جده دادند که امام زین العابدین ... آمده گفت ... اما
خود را ... بشارت فاطمه زهرا را ... داد
بخشش ...

بخشش بالید و هر دو چشمش روشن شد فرمود الحمد لله بیا برویم بر سر قبر حسنین گفت فدای تو

شوم بکربلا یا مدینه حضرت فرمود بر سر قبر پدرم و عمویم که کربلا بر سر قبر طفلهای تو که ایشان را زنده

کنم بجهة تو پس آمد و آن دو طفل را زنده کرد ناگاه طفلها کفن در گردن از قبر بیرون آمدند عرض کردند

فدای تو شویم یا امام زین العابدین که ما در خدمت پدرت در معرکه بودیم حال از خدمت ایشان جدا گشته

بخدمت تو رسیدیم چون پدر ایشان را بانحالت دید خود را بقدمهای حضرت انداخت حضرت فرمود

که ای ابراهیم استقاد دانی هر دو طفل تو عوض آن کوزه آب که جدم در راه پدرم صرف نمود در آخر چه کار

شفیع او خواهد بود پس آن مرد نوکر گردید و از لحن خود پشیمان شد عرض کرد ای آقا تدارک این عمل چه باشد

حضرت فرمود که عمر تو پانزده سال باقی است در این پانزده سال باید خود را در ایام عزاداری از خدمت

تعزیه داران معاف نداری که خدا از عمل بد تو درگذرد و افضل مجالس سه است اول مجلس تعلیم احکام دین

شرعیه دوم مجلس ذکر فضائل علی ع سیم مجلس تعزیه امام حسین سرور است که نفع آنکه چشم گریه کننده بر امام

حسین این است که شخص عمر خود را بلهو و لعب و نافرمانی خدا بسر برده بود چون وقت وفاتش رسید پسر را دعوت باو وصیت

کرد که چون من فوت شوم در وقت کفن [illegible] بفرمت که در آن باید در سر قبر من مجلس برپا نمائید و ذاکران امام حسین

حاضر نموده مراثی مظلوم کربلا را ذکر نموده و آب دیده ها را بگیرند کان را گرفته بگوشه کفن من بمالید و مرا

دفن نمائید چون آمد وفات نمود پسرش دید که در بدرش سیاه شد آنرا بخود داشت و بموجب وصیت

پدر عمل نمود

پدر عمل نموده [illegible] در شب دید که چهار [illegible] پدرش سیاه شد تا آنکه پدر را در خواب دید با روی سفید و حله های

سبز بهشتی دید [illegible] از پدرش سئوال نمود که چون از دنیا رفتی روی تو سیاه شد و الحال ترا با روی سفید مشاهده

میکنم [illegible] در جواب گفت سبب سیاهی روی من آن بود که در دنیا عمر

[illegible] که ملک آمدند که چشمهای مرا بکنند مشغول شدند

[illegible] که خدا [illegible] است در آن وقت سر من بسقف لحد آمد و اعضای

[illegible] از خوف [illegible] جواب بگویم در آن وقت چشمهای خود را ملتفت کردند

[illegible] که لحد من شکافته شد و [illegible] از بالای سر من نصب گردید و جوان خوش صورتی

[illegible] که ناگهان از لحد نعره بر پا شد شکافت [illegible] پیدا شد

[illegible] آن [illegible] والدین علی ولی خدا شهید حسنین خطاب [illegible]

[illegible] نظر کنید [illegible] گوشه کفنش که لایق است [illegible]

جامه [illegible] آمدند ملک [illegible] و دور از دور [illegible]

[illegible] حضرت امام حسین [illegible] سفید شد [illegible] امام حسین [illegible]

[illegible] حضرت امام زین العابدین [illegible] مدینه بیرون [illegible] که عقب [illegible]

[illegible] سفید [illegible] دیگر [illegible] خود را بقدمهای حضرت انداخت

حضرت فرمود

حضرت فرمود امشب چرا ریشت سفید شده پسر زبان آمده عرض کرد فدای تو شوم دیروز بر بالای
سر قبر رفتم دیدم جمعی بسیار همه سیاه پوش بودند بر بدنش گریه میکردند چون مردم مرا دیدند از من خوف نمودند
من در میان ایشان سر خود را بر روی دستهای خود گذاشته گوش میدادم شخصی از تعزیه داران
مشرف بر من بود قطره اشکی از بالای سر بر پشت گردنم افتاد در آن روز تا حال گردنم سفید شده حضرت
فرمود ای اصحاب من هر که بر بدن حسین گریه کند و ریش (گردن) مثل ریش این پسر سفید شود مردیست که ملا
ابوالحسن نقشدار میگوید که از ثقه شنیدم که رشید نام شخصی بود عاصی در نهایت شقاوت و بدبختی
در حال احتضار بر سر او آمدم حالش را دیدم ناخوش دیدم بمن گفت ای آخوند با دست خالی میروم با گناه
بسیار فکری بحال من بکن پس او را بشارت دادم برحمت خدا پس همان روز فوت شد و شب بعد او را
او را در خواب دیدم در باغی بسیار خوب در عمارت بسیار خوش قرار گرفته در نهایت خوشحالی پس رفتم و
حالش را پرسیدم گفت چون داخل قبر شدم ملکین آمدند مرا نشانیدند که از من سؤال کنند من مضطرب
شده بحال خود که جواب ایشان چه بگویم ناگاه دیدم جوان خوش سیمائی داخل قبر من شد چون
ملکین را چشم بر او افتاد از هم دست برداشتند و بایشان فرمود که خدا این را بمن بخشید عرض کردند
ای ولی خدا این فلان عاصی است فرمود لیکن مهمان است روزی داخل شده در مصیبت خانه حسین و با جوانان
ایشان نظر میکرد شخصی در بالای سر او ایستاده بود گریه میکرد قطره اشکی از بالای سر بر او چکید بسبب همین
خدا او را

خدا او را بمن و حسین بمن بخشید نقل است از اسمعیل برادر زهیر که میگوید برادری از خود بزرگتر داشتم او را محبت
حضرت امیر شهید کرده بود نامه اسماعیل همیشه اوقات آرزوی شهادت میکرد تا آنکه روزی در سر مجلس تعزیه امام
حسین نشسته دیدم جمعی مشغول تعزیه اند و مصائب آنحضرت را ذکر میکنند و میگریند پس اسمعیل گریه بسیار کرده آرزوی
شهادت نمود چون شب بخواب رفته در خواب دید مجمع تعزیه برپا شده و خلق بسیار جمع شده اند و بزرگواری را
دیدم بر کرسی نشسته و عمامه سفید بر سر بسته و گریه میکنند پس گفتم برای که گریه میکنند و آن بزرگوار کیست گفتند
آن بزرگوار محمد مصطفی است گفتم چرا گریه میکنند گفتند مگر نمیدانی که ایشان حسین را تعزیه میدارند پس دیدم
وقت چشم پیغمبر بر من افتاد فرمود ای اسمعیل امروز در اردوی تعزیه خانه فرزندم حسین شدی و آرزوی شهادت
نمودی برای آن رسیدی بدان ای اسمعیل گریه تو بر حسین مثل آن است که در راه او شهید شده باشی اگر این نعمت
را میخواهی بر حسین گریه کن تا در حشر در زمره شهیدان محشور شوی پس از خواب بیدار شدم با خود گفتم خواب
من شیطانی باشد پس برادرم زهیر گفتم که میخواهم بخدمت امام زین العابدین برسم گفت آنحضرت در خانه ما است
چون وارد خانه زهیر شدیم چشم آنحضرت بر من افتاد فرمود ای اسمعیل جدم محمد مصطفی ص در خواب ترا
رسش کرد میخواهد که خواب تو شیطانی است پس من بمقام تعجب عرض کردم که گریه بر بدن حسین مثل شهید شدن در
راه خدا است حضرت فرمود ای اسمعیل تو میدانی که در کربلا چه قدر در بدن حسین او را ماندند گفتند
شهید نمودند و اموالش را بغارت بردند خیمه او را سوزانیدند بعد از سوزانیدن خیمه عیالش را اسیر
کردند

کردند مصیبتی بعد از مصیبت رسول خدا اعظم تر از مصیبت حسین روی نداده از اسمعیل هر که یک قطره اشک در مصیبت
حسین بر او جاری شود خدا آن صورت را بر آتش جهنم حرام گرداند از خوش حالی عزاداران امام حسین سرکار
است که ملا احمد اردبیلی مرقوم فرموده در مسلک حکایتی عجیب مشاهده کردم در حوالی یکی از پادشاهان باب
طلا نوشته بودند که یحیی مسکی در تذکره نوشته در صحبت جابر انصاری بزیارت امام حسین مشرف شدیم و یحیی
شتر داشت خدیجه نام همراه بود میگوید در [illegible] کربلا شب فرود آمدیم و خیمه حرم خود بر پا کرده و خود همراه جابر
در دیگر بسر بردیم یحیی میگوید در نصف شب نشسته بودیم و میگفتیم فردا وارد کربلا میشویم و مراسم زیارت
را بجا خواهیم آورد در این اثنا نوحه خدیجه بگوشم رسید برخواستم بجانب خیمه روان شدم چون بنزدیک رسیدم
دیدم خدیجه گریه میکند و موهایش را گشوده سبب گریه او را پرسیدم گفت ای یحیی فاطمه زهرا را سیاه پوشیده
در خواب دیدم مثل من سر خود را برهنه کرده بود بجانب کربلا میرفت و دیدم چهار هزار حوریه در خدمت او
بودند که بکربلا رسیدند چون فاطمه را چشم بمرقد حسین افتاد نوحه در گرفت و فرمود ای نور دیده مادر امتان
سبحانه و تعالی بتو رحم نکردند و ترا با لب تشنه شهید کردند ای جان مادر آیا کسی تعزیه ترا بر پا کرده است یا ای نور دیده
طفلان ترا که محزون اند دلجویی کرده در یتیمی سکینه تو چون گذشت بر علی اصغر تو چه رفت و بر زین العابدین تو
چه گذشت ای جان مادر باحوال خواهرت چه رسید و کیست امروز بیمار ترا چون [illegible] بسر حجاب
[illegible] پس فاطمه رو کرد بطیبه حوری سرکرده حوریان که برو بر سر تربت محمد مصطفی جد او را اعلام کن که فاطمه
بر سر مرقد

بر سر مرقد حسین آمده فردا اربعین است بیاید که میخواهد تعزیه حسین را در کربلا بدارد و حوریه دیگر را امر کرد
که برو و سوی حرم علی را احضار کن چون حوریه روانه شد فاطمه همان لحظه خود را بقبر انداخته و زار زار خود را نها
خته [illegible] شد ناگاه دیدم شخصی نورانی از عقب میآید جوان دیگر از عقب او لباس سبز در بر پوشیده
میآید از حوریه پرسیدم که این کیست فرمود محمد مصطفی است و آن جوان علی مرتضی است چون پیغمبر دید
که فاطمه خود را بقبر انداخته زار زار میگرید فرمود ای فاطمه چرا انقدر زاری میکنی فاطمه ملتفت نشد جناب
پیغمبر بعلی گفت یا علی بفاطمه بگو که از روی قبر برخیزد حضرت گفت [illegible] جرأت نمیکنم پس حضرت امیر با امام حسن گفت
ای نور دیده مادرت فاطمه را بگو که از قبر برخیزد و این همه ناله نکند پس امام حسن پیش مادر آمده عرض کرد ای مادر
آخر جگر من هم پاره پاره شد من هم نور دیده توام و برادر حسینم فاطمه سر خود را برداشت و فرمود ای نور دیده مادر
فدای جگر پاره پاره تو و حلقوم [illegible] بریده برادرت [illegible] دیدم در دستش شیشه بود گفتم این شیشه چیست
یکی پس گفت این آب است امام حسن مادر فرمود ای نور دیده این را نگاه دار که اشک صورت ما
ماتمداران برادرت است پس جناب پیغمبر بملکی فرمود که برو ارواح پیغمبران را حاضر کن که فاطمه فردا بکربلا
به تعزیه داری مشغول است و ملکی دیگر را فرستاد که برو ارواح زنان ماتمدار امت را حاضر کن
ساعتی نشد دیدم انبیا را حاضر کردند و خلق بسیاری از مردان و زنان امت از عقب آمدند و ز
نان امت در [illegible] بودند چون تعزیه گرفتند جناب فاطمه فرمود ای خدیجه فردا بکربلا حسینم را سلام
مرا از زین العابدین

مرا بزین العابدین بریان پس از خواب بیدار شدم چون روز دیگر بکربلا رسیدیم بحیر میگوید بهمراه جابر
سر قبر امام حسین که بودیم خروشی شنیدیم و دیدیم علمی از دور قافله میاید قاصدی آمد و گفت امام زین العابدین
با عمها و خواهران میایند چون آنحضرت چشمش بمن افتاد فرمود ای بحیر جابر همراه تو هست گفتم بلی
فرمود بیاید چون آمد فرمود ای جابر سلام مادرم فاطمه بتو بریان و سفارش بسیار و حدیث نمود که
تعزیه در مصیبت پدرم را ترک نکنید منقول است از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت روزی
کوچهای مدینه میگذشتم جمعی از اطفال عرب را دیدیم که با یکدیگر بازی میکردند و حضرت امام حسین در گوشه
برروی خاک نشسته است و گردن خود را کج نموده است و ما نعد بر بهار رزار زار میگریست پیش رفتم
و از آنجناب سؤال نمودم که ای آقا زاده من خدا جان من فدای تو گردد باید چرا برروی خاک نشسته و گریه
میکنی مگر خدا نکرده اطفال عرب ترا رنجانیده اند حضرت چون این سخن را از من شنید سر مبارک
خود را بالا گرفت و نظر حسرت بر من نمود و از دست خود اشاره فرمود که ای سلمان از این مقدمه درگذر
که دلم طاقت نمیآورد که درد دلم را بیان نمایم سلمان عرض کرد ای سید من مگر از جد بزرگوار خود نشنیده
که مکرر میفرمود السلمان منا اهل البیت ای سید من چرا درد دل خود را از من پنهان میداری
چون آن مظلوم این سخن را شنید باز بگریه در آمد و فرمود ای سلمان بدانکه از جناب رب العزت
بجبرئیل رسیده و جبرئیل بجدم خبر داده است که مرا در کربلا معلا کوفیان بی وفا با تیغ جور و جفا
سر مرا از بدن

سر مرا از بدن جدا خواهند نمود و طفلان مرا یتیم خواهند کرد و نوجوان مرا خواهند کشت
و نعش همه را بی غسل و کفن در میان ریگهای گرم کربلا خواهند انداخت و بعد از آن اهلبیت
ما با امام زین العابدین بیمار بر شتران برهنه سوار خواهند نمود و شهر بشهر و دیار بدیار خواهند گردانید
و اسیران را در مسجد خدا بجا خواهند داد و طفلهای مرا بکنیزی خواهش خواهند نمود آه ای سلمان هر وقت
بخاطر میآورم دلم طاقت نمیآورد سلمان عرض کرد ای آقا فدای تو شوم بجد بزرگوار و پدر نامدار
خود عرض نما که از خدا بخواهد که این بلا را از شما دفع نماید حضرت فرمود ای سلمان من خود
این مصیبت را طلب نمودم و میخواهم جانم فدای امت جدم نمایم سلمان عرض کرد ای آقا آنوقت
جد و پدر و مادرت در حیوة خواهند بود فرمود در آنوقت هیچیک در حیوة نخواهند بود سلمان
عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد در آنروز عزای شما را که خواهند گرفت و که بر شما خواهد گریست
حضرت فرمود ای سلمان شیعیان بهم خواهند رسید از مرد و زن که مثل پدر مهربان عزای
عزای مرا خواهند گرفت و مال و جان خود را فدای من خواهند کرد و سلمان عرض کرد یا حسین فدای
تو شوم این چه حکمت است که بعضی از خلق شما را خواهند کشت و سر شما را از بدن جدا خواهند نمود
و بنیزه جفا خواهند زد و اهلبیت شما را اسیر خواهند نمود و این همه ظلم و جفا بر شما و اهلبیت شما
و فرزندان شما روا خواهند داشت و بعضی دیگر بر شما خواهند گریست و عزای شما را خواهند گرفت
و مال و جان

و مال و جان خود را نثار شما خواهند نمود حضرت فرمود یا سلیمان اشخاصی که بزیارت خواهند رسید

جناب اقدس الطینت ایشان از طینت ما سرشته است و از این سبب است که با ما محبت خواهند داشت

و مال و جان خود را فدای ما خواهند نمود و بزیارت ما خواهند رسید و از راه دور و نزدیک بزیارت ما خواهند

آمد من بزودی معانات ایشان در شب اول قبر بزیارت ایشان خواهم رفت و مادرم فاطمه زهرا بعد از

وفات ایشان بزیارت ایشان خواهد رسید و عذاب ایشان را خواهد گرفت تا روز قیامت که ایشان

را شفاعت کنند و داخل بهشت گردانند منقول است که یکی از محبان و شیعیان که پدرش از جمله

نوحه‌گران سید الشهدا بود و او شیفته بود و بسیار در مصیبت آنحضرت می‌نمود و در کتاب خود

نقل نموده است که من در اوایل شباب که هنوز بمرتبه بلوغ نرسیده بودم در مجلس مصیبت سید الشهدا

حاضر میشدم و استماع مصائب آنحضرت را می‌نمودم و ماتم آنحضرت را بر پا میداشتم تا آنکه وقتی خواب دیدم در

عالم رؤیا دیدم که گذارم در بوستانی افتاد در نهایت پاکیزگی و انواع درختان در آن بود که ثمار

آن پر از میوه‌های پاکیزه بود و من در آن بوستان بجاهای میرفتم و غافل از آنکه این بوستان از کیست

و اینجا کجاست ناگاه زن خوش رو دیدم که جامه چون انگور در دست داشت و آنرا میشوید مانند

دلسوختگان اگر سر از جگر پر درد میکشید و بآسمان نظر میکرد و اشک او چون سیل بر صورتش

روان میشود شنیدم که با خدا استغاثه می‌نمود و از سوز سینه خود بحق تعالی شکایت میکرد ناگاه

دیدم که چون

دیدم که خون تازه در میان آن نهرها جاری شد من با خود گفتم اگر این ضعیفه به بیند که خود در این

بوستان کار او چگونه خواهد شد خصوصا اگر او صاحب باغ این بوستان باشد پس رفتم در میان

درختان پنهان شدم ناگاه دیدم که آن زن میگوید چه حسرت چه غم زنان نگر آن زیر اینان تا تو

را بشناسند تا بدانند که اینها جگر تشنه خفتند و از آب منع کردند و چون تشنه خفتند با این سبب را القتل

آوردند و همینکه آن زن این کلام را تمام کرد ناگاه کسی در جواب گفت ای مادر جان آیا ترک میکنم طریقه

جد خود رسول خدا و پیغمبران پیش از او را که همه ایشان حق میدادند بحسب رضای خود که بر دین مبعوث

گردیده اند آن شخص میگوید من نگاه میکردم دیدم در برابر آن زن در جانب دیگر آن بوستان ایستاده است

و جبهٔ خز پوشیده است و خون بر حلق مبارکش خشکیده است و محاسن شریفش بخون خضاب شده است

و میگوید با ایشان گفتم که ای قوم جدم محمد مصطفی است پدرم علی مرتضی است و مادرم فاطمه زهرا است و جده ام

خدیجه کبری است و برادرم حسن مجتبی است ایشان کلام مرا شنیدند و در قدر و منزلتم تفکر ننمودند و تیغ

مقام مرا که چگونه شمردند و مرا بقتل آوردند و بسم ایشان خود بخواهشهای خود ذکر کردند من چون این کلام را

شنیدم مو بر تنم راست شد و وحشت کردم و گفتم کاش این زن چگونه است و این جوان مظلوم از کیست خیم

چون آن زن عمر خون میگریست بود از روی حسرت و اندوه بنزد آن زن رفتم و سلام کردم جواب مرا باز

داد گفتم سئوال میکنم از تو بحق خدا که بفرمائید تو کیستی و این جوان که است آن زن بگریه در آمد و گفت منم دختر سید

این امت

این است فاطمه زهرا و این جوان فرزندم حسین است که اشقیاء امت بعد از ما او را بقتل آوردند چون ما بودیم
او را تشنه‌ها یافتند و او را کشتند و کشته او را در صحرای کربلا عمامه و رداء او را بردند خاتم و نعلین او را بیرون آوردند
و حضرت فاطمه این کلمات جانسوز را فرمود و صدای خود را بگریه بلند نمود و ناله برآورد که ناگاه از آسمان و زمین
زنان بسیار را دیدم که تابان برآمدند و بجانب حضرت فاطمه آمدند بعضی سر برهنه و بعضی پا برهنه و همه ایشان
صیحه برآوردند و نوحه نمودند و از جوش گریه و ناله شور و غلغله عجیبی برخواست یا شد من بی‌تحمل بخدمت فاطمه زهرا
رفتم و عرض کردم السیده من این زنان موبریان و دیده گریان کیانند و از کدام دودمانند فرمود این
زنان اهل بیت حسین‌اند سبحان‌الله ام کلثوم و سکینه و رقیه و رباب و شاه زنان که بر امام حسین گریه میکنند پس من
نکبیه در آمدم و عرض کردم السیده من پدرم جد فرزند بزرگوارت امام حسین بر تربت سکینه حال که وفات کرده است
حال او چگونه است فرمود فقرا و مادرش فاطمه است پس بعضی از گفتها او را خواندم پس عرض کردم السیده من
منم نیز میخواهم در مرثیه شما بگویم و لیکن نمیتوانم دیدم آنحضرت فرمود بگو این اشعار را تلقین نمود بیت
النبی رسول الله فاطمة بکت قالت وا حسیناه امداد لدی نبوی حرز رسول خدا فاطمه
زهرا در مصیبت فرزند خود گریان است و میگوید ای وای از مصیبت حسین آه و او یلا از مصیبت فرزندم و بقیتم
وهجرت الغمض ساهرة من فراح عنی وحل النار فی کبدی حسین خود را تربیت کردم بجهة
بستاری او شبها بروز آوردم و عاقبت او را از دست من بردند و آتش حسرت او را در جگر من گذاشتند ما الذی
شمر

شمر ابجد السیف منحره یا بعض الطفوف علی الرمضاء من حسین خود را تربیت کردم و شهید
شد کرا آخر شمر ملعون او را با دم شمشیر ذبح خواهد نمود و در صحرای کربلا بدن او را برهنه بریگهای گرم خواهد انداخت
حسین ضاقت علیک الارض اجمعها حیث الی کربلا یا سنبی الحسین آیا تمام زمین
بر حسینت تنگ شده بود که بسوی کربلا آمد که سر شریف او از بدن جدا نمایند ای محل اعتمادم یالیتنی کان شمر الرجس
ایکاش شمر نجس مرا ذبح می‌نمود و فرزند مرا
یذبحنی و یترک السبط حیا ذالک مقتصدی
نامه سکینه است و این نهایت مقصود من بود نقل است که ملا احمد اردبیلی میگوید همسایه بودم نامدار امام حسین
سی فقیه دار را شنیدم که گفت یک روز در ایام عاشورا امام حسین ع زنان پیش من آمدند و گفتند ای زن نصرانیه
کو بهتر یاد و طفل خود می‌خواهیم بیاید مجلس تعزیه و گوش کنید پرده میان مردان و زنان حایل کردیم
آن زن نصرانیه با دو طفل خود آمد اتفاقاً در آن روز حدیث مقتل خوانده میشد شنید که حضرت اصحاب خود
را و زنان خود را وداع می‌نمود و گویا بزبان حال میفرمود الوداع الوداع ای اهل حرم الوداع الوداع ای عترت من الوداع
این وداع آخر است من بسوی میدان میروم باردیگر بر نمی‌گردم پس نام الوداع بعد از وداع طفل شیرخواره
خود را بدست خود بمیدان برده از برای او آب طلبید آب ندادند و تیر بر حلقومش زدند و او را شهید کردند
بعد از شهادت آن طفل زخمهای کاری بر آنحضرت زدند که دیگر طاقت سواری نداشت از مرکب مبارک
خاک آلوده بر روی خاک کربلا افتاد گاهی می‌نشست و گاهی بر روی خاک می‌غلطید و کسی حال او نمیکرد
که زنیکه

که نزدیک آنحضرت بیاید پس شمر ملعون و عمر بن سعد بانگ بر آن کافران زدند که چه انتظار میکشید
و چه انکار او را از پا در آرید پس آن کافران بر آن سرور عالمیان هجوم آوردند حصین بن نمیر ملعون
تیری بر دهان مبارک آنحضرت زد که دهانش پر از خون شد و ابو ایوب غنوی تیری بر حلقوم مبارکش زد
و ملعون دیگر ضربتی بر دوش مبارکش زد و زرعة بن شریک ضربتی بر دست مبارکش زد و سنان بن انس نخعی نیزه
بر آنحضرت زد و او را بر رو در انداخت یکی دیگر زد نیزه به پهلویش یکی دیگر زد تیغ بر سر و دوش
یکی دیگر زد ضربتی بر پشت سرش یکی دیگر زد تیغ بر سینه‌اش در اینحال خولی اصبحی لعین آمد که سر آنحضرت را
جدا کند دستش لرزید و جرأت نکرد پس عمر بن سعد فریاد کرد که کیست این سید مظلوم را شهید کند تا من جایزه
عظیم باو بدهم شمر ملعون گفت این کار من است پس آن ملعون ولد الزنا چون که بدبخت که شرم از خدا و رسول
و حبیب کردگار و بتول عذرا خیر النساء و حسن مجتبی و از آن غریب جان بسیاران کربلا لهذا نزدیک حضرت
آمد در وقتی که بیهوش افتاده بود آمد بر سینه بی کینه که صندوق علوم ربانی بود نشست حضرت دیده باز
کرد و فرمود تو کیستی گفت منم شمر بن ذی الجوشن فرمود که میدانی من کیستم گفت تو حسین بن علی و مادرت فاطمه زهرا
و جدت محمد مصطفی است حضرت گفت با وجود این مرا شهید میکنی گفت بلی حضرت از برای اتمام حجت
گفت هرگاه مرا میکشی پس یک قطره آب بمن بده گفت هیهات قسم که قطرهٔ آب نخواهی چشید تا سر ترا بر
کردن نکنم چون حضرت اهلبیت خود را وصیت کرده بود که در وقت شهادت او جزع ننمایند و بیتابی نکنند
لهذا انوشیان

لهذا انوشیان مجلس همه آن بلا و مصیبت میدیدند صبر میکردند طاقت بلند خواتون طاق شده
ناله میکردند و [illegible] کاش در این وقت آسمانها بر زمین بچسبید و کوهها پاره پاره میشد چون زن
نصرانیه این مقدمه را شنید مرد و دست بر سر زد و در رو ریخت که بر رو زنان او را مانع شدند که صبر کن
تا مجلس تمام شود گفت مرا طاقت آن نیست که ذکر شهادت حسین را بشنوم و رفت تحقیق سوز و درد ایشان
تکرر روز بعد از محرم دیدیم که چشمهای منحم آن نصرانیه صحیح شده بود آخوند ملا احمد گفت آن زن را من بمجالس
زن نصرانیه را بنزد او بردم از او سوال کردم که حال تو چگونه شد گفت در شب یازدهم محرم بمجالس آمدم گریه کنان
در خواب شدم زنی بر زنی در آمد که بر سر نور را [illegible] گفتم بر کیست گفت فاطمه زهراء پس من همه مجمع دیدیم
جمع زنان بر پا ایستاده اند و یکی زن عظیم الشان بر بالای کرسی نشسته پس چشم من بر پس افتاد چون
سابق بر این پیش کشیشان صورت مریم را در کلیسا دیده بودم بخدمت او رفتم گفتم سبب احضار
چیست گفت من تو را احضار نکرده ام فاطمه ترا طلبیده گفتم فاطمه کیست گفت آنکه بر آن کرسی نشسته گفتم چرا سیاه
پوشیده گریه میکنید گفت بر فرزند من حسین گریه میکنید و در این اثنا دیدیم فاطمه از کرسی بر خواست پیش
من آمد و گفت ای آسیه [illegible] گریه کردی دولت تازه یافتی که مصائب او را شنیدی پیش ما کور امین
تازه بیدار رو که نور اکنون ببینم پس آن دست من خود را بچشم نم که لمید چشمهایم از رنگش شد آن زن گوید عرض کردم
که من نصرانیه ام [illegible] پس با دوستان خود چه خواهی کرد پس فاطمه فرمود ای آسیه تو
بید کردم

پدین پدرم داخل خواهم شد از خواب بیدار شدم و الحال آمده‌ام که دین اسلام را بمن تلقین نمائید
آخوند اسلام را تلقین او نمود بعد از آن گفت که چشمهای او را ببوسید که آب دهان فاطمه بچشمهایش رسیده مرویست
است که نصرانی از زوار امام زین العابدین قدری روغن زیتون برسم هدیه آورد حضرت قبول نکرد عرض
کرد چرا قبول نفرمودی حضرت فرمود که در این روغن موشی افتاده چون نصرانی ملاحظه نمود دید آنچه حضرت
فرموده بود صدق است نصرانی گفت هرگاه از غیب خبر میدهی خبر ده مرا که خوابی دیده‌ام چون نزدیک مدینه
رسیدم در شب خواب دیدم در مجلس عظیم کرسی گذاشته‌اند و پیر نورانی بر آن کرسی نشسته جوانی در برابر او
ایستاده دیدم حضرت عیسی را برابرش سر برهنه ایستاده چون صورت حضرت عیسی را در کلیسا دیده
بودم شناختم و دیدم پرده کشیده و صدای زنان بسیار از عقب پرده میآید و صدای ایشان را شنیدم
میشنیدم که میگفتند اربعون اربعون و سر برهنه دیدم بعقب پرده میرفتند کاغذها میگرفتند و
خلعتها میپوشیدند و طعامها تناول میفرمودند چون حضرت این خواب را شنید گریه بسیار کرده
بیهوش شد خادم آنحضرت نصرانی را ملامت نمود حضرت بدست خود اشاره فرمود که متعرض نصرانی نشود
چون بهوش آمد فرمود ای جوان نصرانی آن مجلس عظیم که مردم گریه میکردند مجلس ماتم حسین بود و آن
پیر نورانی که بر کرسی نشسته بود جدم محمد مصطفی بود و آن جوان که در برابر او ایستاده بود حضرت علی مرتضی
بود و آن زنان که در عقب پرده میگفتند اربعون اربعون آسیه و مریم و حوران بهشت بودند چون
ایام اربعین است

ایام اربعین است و زن سیاه پوش فاطمه زهرا مادر حسین بود و آن نامهای که دیدی برات آزادی
در عقبۀ زوار ان بوده و آن خلعتها چون اربعین تمام شده بود حضرت بایشان خلعت داد که تعزیه آنحضرت را
تمام کرده اند و آن طعامها طعام بهشت بود برای تعزیه داران حسین آورده بودند چون تعبیر خواب
تمام شد نصرانی گفت اسلام را عرض کن که مسلمان شوم چون مسلمان شد گفت می‌خواهم از آن جامها
بمن داده شود حضرت فرمود که تعزیه پدر ما میکنی نصرانی گفت چنین است شبی که بخواب شدم باز همان
مجلس را در خواب دیدم در این اثنا حضرت عیسی پیش آمد که ای محمد مصطفی ترا امر خواهم چون پیش آمدم آنحضرت
مرا در بغل گرفت و فرمود یا علی نصرانی را به نزد فاطمه ببر دیدم دستی سر از پرده در عقب پرده برد که صدای
فاطمه آمد که ای جوان تازه مسلمان خوش آمدی دیدم دستی از عقب پرده در آمد خلعت و کاغذی
برای من گذاشت فرمود این سند است که از جهنم بری کرده‌ام از خواب بیدار شدم بخدمت امام زین العابدین
رسیدم چون نظر حضرت بمن افتاد فرمود ای جوان خلعت و کاغذ خود را که از حضرت بجا آورده‌ای فاطمه از
در اخبار متواتر شده از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود مَنْ ذُکِرْنَا عِنْدَهُ
فَفَاضَتْ عَیْنَاهُ وَلَوْ مِثْلَ جَنَاحِ الذُّبَابِ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ وَلَوْ کَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ
الْبَحْرِ یعنی هر کسی که ما مذکور شویم نزد او و مثل بال مگس از دیدۀ او جاری شود هر چند هم قدر کفی باشد
خداوند عالم بیامرزد گناهان او را هر چند مثل کف دریاها باشد آل رسول الله فرموده اند
کسی که گریه

کسیکه بگرید یا بگریاند در مصائب محمد صد نفر را پس بهشت برای اوست وکسیکه بگرید یا بگریاند پنجاه
نفر را از برای اوست بهشت وکسیکه بگرید یا بگریاند سی نفر را از برای اوست بهشت وکسیکه بگرید
یا بگریاند ده نفر را از برای اوست بهشت وکسیکه بگرید یا بگریاند یک نفر را از برای اوست
بهشت وکسیکه بگرید یا بگریاند خود را شبیه بگریه کننده بدارد از برای اوست بهشت در حضرت
امام محمد باقر ع روایت شده است که حضرت امام زین العابدین فرمودند که هر مؤمنی که اشک از
دیده اش جاری شود از برای شهادت حضرت امام حسین تا اینکه بر خدش روان شود حق تعالی
غرفهای چند در بهشت با کرامت فرماید که همیشه در آنها ساکن گردد و هر مؤمنی که اشک از دیده ای
او جاری شود و بر خدش روان گردد بسبب اذیتی که از دشمنان ما بما رسیده است در دار
دنیا حق تعالی با منزل صدق او در جنت کرامت فرماید و هر مؤمنی بسبب ما اذیتی باو رسد
حق تعالی بگرداند از روی او اذیت را و ایمن گرداند او را در روز قیامت از سخط آتش
صاحب منتخب از حضرت امام جعفر صادق ع روایت کرده است که چون ماه محرم داخل میشد
مشاهده میکردید پدرم آنجناب را مغموم میشد و گریه او در مصیبت جدش حضرت امام حسین و مردم
از هر جانب و مکانی بخدمت آنحضرت می آمدند و تعزیت میگفتند او را بمصیبت حضرت امام
حسین و نوحه میکردند با آنحضرت در مصیبت آن بزرگوار چون از گریه فارغ میشدند آنحضرت
با ایشان میفرمود

با ایشان عرض میفرمود ایها الناس بدانید که حسین زنده است نزد پروردگار خود روزی میخورد از
جائیکه خواسته باشد و پیوسته نظر میکند بلشکرگاه و بسوی آنجا جائیکه شهید شده اند در آن موضع
و نظر میکند بسوی زوار خود و گریه کنندگان بر خود و نظر میکند بآنجا جائیکه تعزیه او را برپا میکنند و
او اعرف است بایشان و اسماء آبای ایشان و بدرجات ایشان و منازل ایشان در بهشت
بدرستیکه آنحضرت استغفار مینماید بجهت گریه کنندگان و سئوال میکند از جد و پدر و مادر و برادر
خود که استغفار نمایند از برای گریه کنندگان بر من و از برای آنجا جائیکه عزای مرا برپا میدارند
و میفرماید اگر بداند زائر من و گریه کننده بر من بدرستیکه چقدر اجر است بجهت او نزد خدا تعالی آینه
شادی او بیشتر باشد از جزع او بدرستیکه زائر من و گریه کننده بر من برمیگردد بسوی اهل خود در
حالتیکه مسرور باشد و بهره مند از مجلس خود و ملکی اینکه هیچ گناهی برای او نمانده میکرده مثل روزیکه
از مادر متولد شده است بعضی از ثقات روایت کرده اند از سید علی حسینی که میگفت من
مجاور مولای خود علی بن موسی الرضا ع بودم در چون روز عاشورا شد مردی از اصحاب مقتل امام
حسین میخواند و باین روایت رسید که حضرت باقر ع فرموده که هر که از دیده اش در مصیبت حسین
بقدر پر پشه آب بیرون آید حق تعالی گناهان او را بیامرزد اگرچه مانند کف دریا باشد و در آن
مجلس مرد جاهلی که مدعی علم بود و بعقل ناقص خود اعتقاد تمام داشت گفت این حدیث نمیباید صحیح باشد
و چگونه

در بیان خبر دادن حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین بشهادت آن حضرت و خبر دادن
آن حضرت بشهادت خود صلوات الله علیهم اجمعین ابن بابویه و ابن قولویه و شیخ مفید و صفار
و غیر ایشان رضی الله عنهم باسانید معتبره بسیار روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین و
امام محمد باقر و امام جعفر صادق و ابن عباس و غیر او که حضرت رسالت پناه فرمود که هر که خواهد که زندگی
مثل زندگانی من زندگانی کند و بمیرد مثل مردن من و داخل شود در جنة العدن که پروردگار من بدست
قدرت خود او را غرس نموده است پس باید که ولایت علی بن ابی طالب داشته باشد و باید دوست دارد
دوست او را و دشمن دارد دشمن او را و در فضل او و اوصیای بعد از او امام دانند بدرستیکه حقتعالی عطا کرده است
بایشان فهم و علم مرا و ایشان عترت منند و از گوشت و خون من اند بسوی خدا و حقتعالی فضل و علم
مرا بایشان روزی کرده است و از اینها که انکار فضل ایشان میکنند از امت من و بسبب
کرده با ایشان قطع میکنند صله مرا و بر او و اینکه عقاب میکنم دشمنان ایشان را از امت
من که انکار فضیلت حق ایشان مینمایند و بخدا سوگند که پسر من حسین را بعد از من شهید خواهند
کرد خدا ایشان را از شفاعت من محروم گرداند و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت
کرده است که چون حضرت امام حسین در کودکی بنزد حضرت رسول میآمد حضرت امیرالمؤمنین را
میفرمود که یا علی او را برای من نگاه دار پس او را میگرفت در زیر گلویش را میبوسید و میگریست
روزی

روز آن امام مظلوم کشف البلوی بجا آرد که یعنی حضرت سیده را که از وی شنید که از حرمان ... که موضع شنید و شما
را به ... حضرت امام حسین فرمود که البلوی کشته خواهم شد حضرت فرمود که یا علی والله تو و برادر
پدر تو کشته خواهید شد امام حسین کشف بجا آورد ما را زیارت کند در حق الیهود حضرت رسول فرمود که یا علی
فرزند امام حسین کشف بجا آرد کی زیارت ما خواهد کرد از امت تو حضرت فرمود که زیارت نمیکند مرا و
و پدر تو و برادر ترا و ترا مگر صدیقان از امت من و از ابن شهر آشوب از ابن عباس روایت
کرده است که چون معاویه از عالم ... خوابی دید ... بخدمت حضرت رسالت صلعم از حضرت
بعضی مطالب چون حضرت ... بخدمت حضرت آمد و عرض کرد که در خواب دیدم که آفتابی از
بالای برج طالع شد و از آن آفتاب دیگر بیرون آمد و ماه سیاهی از برج بیرون آمد و از آن ماه
ستاره سیاهی بیرون آمد و آن ستاره سیاه بر آن آفتابی که از آفتاب بیرون آمده بود حمله کرد و آن
را فرو برد پس جمیع آسمان سیاه شد و ستارها دیدم که از آسمان ظاهر شدند و ستارهای دیدم که در زمین
... شدند و جمیع آفاق زمین را گرفتند چون حضرت این خواب را شنید آب از دیده مبارکش
فرو ریخت و دو سه مرتبه فرمود ... خدا که امروز ... دوستان ما
وای از چون آن ملعون ... حضرت فرمود ... لعنت کند او را و فرزندان او را ... تا حضرت رسید
از تعبیر آن خواب حضرت فرمود که آن آفتاب اول که طالع شد خورشید برج امامت علی بن ابی طالب
و آن ماه

و آن ماه سیاه که از برج آفتاب بیرون آمد معویه فاسق دشمن خدا و رسول است که ... الحلال
... افکند و آن ستاره سیاه که از ماه سیاه بیرون آمد در آفتاب که ... حمله کرد و او را فرو برد
یزید پسر معویه علیهما اللعنة است که بر فرزندم حسین حمله خواهد کرد و او را شهید خواهد کرد و در
روز شهادت او آفتاب تیره خواهد شد و ... ظلمت آفاق جهان را فرو خواهد گرفت
آن ستارهای سیاه که ... بودند که در زمین ... خواهند شد منافقان بنی امیه اند که ... خواهند
کرد و از ابن بابویه ... از حضرت صادق ... روایت کرده اند که روزی حضرت
فاطمه حضرت امام حسین را در ... حضرت رسول آمد ... لعنت کند ... کشته ...
و لعنت کند ... آنها را که معاونت کنند ... خدا ...
... حضرت فاطمه ... شنید ...
... حضرت ...
روز ...
... آسمان ...
شوند ... حضرت فاطمه ...
... حضرت ...
...

که محل کرب و بلا و محنت و عنا اهل بیت رسول خدا بوده باشد شهید شده و بر ان [illegible] بر ایشان بد

ترین [illegible] که اگر از زوار یکی از ایشان جمیع اهل آسمانها و زمینها شفاعت کنند و شفاعت ایشان

مقبول نگردد و در ابد الآباد در عذاب الیم جهنم معذب باشند فاطمه گفت ای پدر بزرگوار [illegible]

[illegible] کشته خواهد شد حزن و سرور [illegible] چنان کشته شود که هیچ کس پیش از او چنان

کشته نشده باشد و بر او بگریند آسمانها و زمینها و ملائکه و وحشیان صحراها و ماهیان دریاها و کوهها و

هر یکی از ایشان از حق تعالی رخصت طلبند که انتقام او را بکشند رخصت نیابند و اگر رخصت شوند

[illegible] زمین [illegible] ذکر [illegible] دوستان [illegible] زیارت او خواهند رفت [illegible] زمین کسی [illegible]

از ایشان نباشد جز خدا و حق [illegible] کسی غیر ایشان [illegible] ایشان [illegible]

جاهای ایشان راه هدایت و شفیعان روز قیامت باشند و چون نزد حوض کوثر [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] که زیارت کنندگان حسین اند و در آن روز از اهل [illegible]

یان خود را طلب کنند [illegible] ایشان [illegible] زمین [illegible] باران [illegible]

مبارک حضرت فاطمه گفت انا لله و انا الیه راجعون و [illegible] حضرت [illegible] فرمود

حق [illegible] اهل بهشت شهیدان اند که در راه خدا جان و مال خود را در راه خدا بذل کرده اند و

بهشت را از حق تعالی خریده اند و [illegible] خدا [illegible] از دنیا آنچه در دنیا است [illegible]

در راه خدا [illegible]

در راه خدا [illegible] از [illegible] خود [illegible] که [illegible] شهادت [illegible] کرده اند یکی [illegible] خود

[illegible] شهادت [illegible] فاطمه [illegible]

که کسی در حق این خلق اطاعت کنند آیا [illegible] که [illegible] از حاملان عرش حق تعالی باشد

آیا [illegible] که [illegible] شفیع روز جزا باشد آیا [illegible] که [illegible] حوض کوثر [illegible]

در روز [illegible] که همه خلق تشنه باشند و دوستان خود را از آن حوض سیراب کرده اند و دشمنان

خود را [illegible] دور کرده اند آیا [illegible] جهنم باشد [illegible]

بید اطاعت نماید [illegible] جهنم [illegible] آورد [illegible]

[illegible] کسی [illegible] که در اطراف آسمان [illegible] ایستاده باشند [illegible]

[illegible] باشند [illegible] عرش حق تعالی

دشمنان [illegible]

[illegible] آتش جهنم [illegible]

طاعت نماید آیا [illegible]

داشته باشند آیا [illegible] زیارت او رود [illegible] خدا باشد [illegible] زیارت او

رود چنان باشد که حج خانه خدا رفته باشد و حج و عمره بجا آورده باشد [illegible] زیارت او

[illegible]

بکشیم زنان از رحمت حق تعالی نا امید باشد و اگر بمیرد شهید مرده باشد و اگر زنده ماند پیوسته حافظان
اعمال برای او دعا کنند تا زنده باشد و همیشه در حفظ و امان خدا باشد تا روز آخر عمر او و حضرت
فاطمه گفت ای پدر روزی شیری از [illegible] کرده [illegible] حضرت رسول [illegible]
خود را بر دل او و آب از دیده او [illegible] گریه [illegible] نمود [illegible]
خواهم [illegible] باشد و این ثنا از ابن عباس روایت کرده است که حضرت
رسالت [illegible] خود حضرت امام حسین [illegible]
بر روی او [illegible] و ستم [illegible] چه کار [illegible]
[illegible] چون بهوش آمد [illegible] آب از دیده [illegible]
و [illegible] خواهند بود [illegible]
لو [illegible] معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که روزی حضرت امام حسین در دامن حضرت
رسالت نشسته بود و حضرت با او بازی میکرد [illegible] یا رسول الله [illegible]
خوش داری طفلی را حضرت فرمود [illegible] روشن [illegible] خوش [illegible]
[illegible] است [illegible] کشته [illegible]
[illegible] زیارت کند حق تعالی برای او یک حج از حجهای [illegible]
گفت که یک

گفت که یک حج از حجهای تو حضرت فرمود [illegible] حج از حجهای [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حج [illegible] و حضرت زیاده میکرد تا آنکه فرمود که نود حج از حجهای
[illegible] با عمرها باشد و ابن بابویه بسند معتبر از ابن عباس روایت کرده است که گفت
با حضرت امیرالمؤمنین بودم [illegible] صفین [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] حضرت بآواز بلند [illegible] ابن عباس [illegible] این موضع [illegible]
المؤمنین [illegible] بسند معتبر [illegible] روایت کرده است که گفت [illegible] حضرت
[illegible] صفین [illegible] حضرت بکربلا [illegible]
[illegible] آب [illegible]
[illegible] داخل بهشت شوند پس [illegible] آن
[illegible] آن زن نقل کرد [illegible] امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] امام حسین بکربلا آمد در میان لشکر بودم [illegible]
[illegible] آن [illegible] آن قصه [illegible]
حضرت امام حسین [illegible] سلام کردم [illegible] شنیده بودم [illegible]
از [illegible]
این بار [illegible]

ابن زیاد لعین بترس حضرت فرمود که پس چه شد که کشته شدن ما را میبینی و صدای استغاثه ما را میشنوی و جمع
آنجا [illegible] بحق آن خدائی که جان علی بدست او است که هر کس امروز صدای ما را بشنود و یاری نکند حق تعالی او را برو در
جهنم اندازد و ابن بابویه و ابن قولویه و شیخ مفید و شیخ طوسی باسانید معتبر از اصبغ بن نباته و غیر او روایت
کرده‌اند که روزی حضرت امیرالمؤمنین بر منبر رفت و خطبه خواند فرمود که از من بپرسید پیش از آنکه
مرا نیابید پس از آنکه مرا نیابید پس بخدا سوگند یاد میکنم که هر چه سؤال کنید از چیزها که شده یا بعد از این
شما را خبر میدهم بآن و در روایتی دیگر فرمود که بخدا سوگند که از هر گروهی که صد کس را گمراه کند
یا صد کس را هدایت کند از من بپرسید خبر میدهم شما را [illegible] آن گروه [illegible] تا روز قیامت
پس سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت یا امیرالمؤمنین خبر ده مرا که در سر و ریش من چند موی هست حضرت
فرمود که خلیل من رسول خدا مرا خبر داد که تو این سؤال از من خواهی کرد و خبر داد که چند موی هست در
سر و ریش تو و در هر موئی شیطانی هست که ترا گمراه میکند و در خانه تو بزغاله‌ای هست که فرزندم حسین را شهید
خواهد کرد [illegible] تصدیق [illegible] بآن خبر [illegible] ظاهر
خواهد شد [illegible] عمر سعد [illegible] بود [illegible] الاسلام
از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت امیرالمؤمنین [illegible]
[illegible] آن [illegible]
ان انشاء [illegible]

[illegible]

ایمان است [illegible] [illegible] ایشان [illegible] حال [illegible] دوستان [illegible]
[illegible] و ابن قولویه باسانید معتبر از ابو عبدالله جدلی روایت کرده است که گفت [illegible]
بخدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسین در پهلوی آن حضرت نشسته بود پس دست خود را بر کتف حضرت امام حسین
زد و فرمود که این کشته خواهد شد و کسی یاری او نخواهد کرد گفتم یا امیرالمؤمنین بخدا سوگند که بد زندگی
آن روزگار خواهد بود که این [illegible] فرمود که این امر [illegible] واقع میشود [illegible]
[illegible] روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین فرمود که حسین کشته خواهد شد [illegible] آن
[illegible] کشته خواهد شد [illegible] و [illegible] از حضرت
صادق علیه السلام روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمؤمنین بحضرت امام حسین گفت که ای ابو عبدالله
[illegible] امام حسین گفت [illegible] حال [illegible] خواهد بود
حضرت فرمود [illegible] ایشان [illegible] آن
[illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت امام حسین [illegible]
که [illegible] آنچه [illegible] بکتاب
[illegible] از براء بن عازب روایت کرده است که روزی حضرت امیر
المؤمنین [illegible]

باو گفت که حسین کشته خواهد شد و تو زنده خواهی بود و یاری او نخواهی کرد چون امام حسین شهید شد براء
میگفت که راست گفت علی بن ابی طالب حسین کشته شد و من یاری او نکردم و اظهار حسرت و ندامت
میکرد و فایده نداشت و ایضا از عبد الله بن شریک روایت کرده است که گفت هرگاه عمر بن سعد از
در مسجد داخل میشد اصحاب حضرت امیر المؤمنین میگفتند که این دشمن خدا کشنده حسین است و در بعضی
از کتب معتبره از عبد الله بن قیس روایت کرده اند که چون در خدمت حضرت امیر المؤمنین بغزوه
صفین رفتیم ابو الاعور سلمی آمد و آب فرات را مانع شد که اصحاب آنحضرت از آب منع شدند پس
حضرت جمعی از سپاه را فرستاد که ایشان را دور کنند و نتوانستند و منهزم گردیدند پس حضرت امام حسین گفت ای
پدر مرا رخصت ده که بروم حضرت فرمود که برو ای فرزند پس آنحضرت با جمعی از سواران متوجه
آن منافقان گردید و بضرب شمشیر آبدار آن گروه اشرار را برداشت از پیش آب و بسیاری را بجای
نار آتش جهنم فرستاد و چون این فتح بحضرت امیر المؤمنین رسید چون بهار آب از دیده های مبارکش روان
گردید اصحاب گفتند یا امیر المؤمنین چنین فتحی به برکت حسین شد با سبب گریه چیست
حضرت فرمود که بخاطر آوردم که او را در صحرای کربلا از آب فرات منع کنند و او را تشنه لب شهید
کنند و بعد از شهادت او اسبش رم کند و بسوی خیمه اهلبیت دوان(?) … و فریاد کند که …
از اشقیا که فرزند حضرت پیغمبر خود را شهید کنند شیخ مفید روایت کرده است که روزی عمر بن سعد
علیه اللعنه گفت

علیه اللعنه گفت با حضرت امام حسین که مردم بی خردان میگویند که من ترا
خواهم کشت حضرت فرمود که آنها بی خردان نیستند ولیکن علماء و دانایانند اما بدان که امیدوارم که بعد
از من تو گندم عراق را نخواهی خورد مگر اندکی زمانی (الشهرة) و شیخ مفید رحمه الله از ام سلمه روایت کرده است
که حضرت رسول شبی از خانه بیرون رفت و بعد از مدت طویلی مراجعت فرمود ژولیده مو و غبار
آلوده و دست مبارک خود بر هم گرفته بود من عرض کردم یا رسول الله این چه حالت است که ترا ژولیده مو
غبار آلوده مشاهده میکنم فرمود که در اینوقت مرا بردند بموضعی از عراق که آن را کربلا مینامند
و در آنجا محل کشته شدن فرزند خود حسین و جماعتی از فرزندان و اهلبیت مرا نمودند و خونهای ایشان
را برداشتم و در دست من است پس دست خود را گشود از برای من فرمود بگیر این را و محافظت نما
چون گرفتم شیشه خاک سرخ بود پس آن را در شیشه کردم و سر شیشه را محکم بستم و آن را محافظت مینمودم
تا آنکه حضرت امام حسین از مکه متوجه عراق گردید هر شب و روز شیشه را بیرون میآوردم و میبوئیدم
و نظر میکردم و در مصیبت او میگریستم چون روز دهم محرم شد در اول روز بآن شیشه نظر کردم بحال
خود بود و چون در آخر روز نظر کردم دیدم مبدل بخون تازه گردیده بود پس در خانه خود فریاد
کردم و گریستم ولیکن از خوف شماتت دشمنان اظهار ننمودم تا آنکه خبر رسید که آنحضرت در آن
روز شهید شده بود و معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین
با دو نفر

[illegible]

با دو نفر از اصحاب خود بصحرای کربلا رسید و چون داخل آن صحرا شد گریان گردید و آب از دیده‌های مبا
رکش فرو ریخت پس فرمود این محل خوابیدن شترهای ایشان است و این محل ملاقات ایشان است با
دشمنان و این محل ریختن خونهای ایشان است خوشا حال تو ای خاکی که ریخته می‌شود در تو خون
های دوستان خدا و چون حضرت امیر المؤمنین بقتلگاه شهیدان کربلا رسید فرمود ای گروه مردمان
بدانید که قبض شده است در این زمین روح دویست پیغمبر و دویست فرزند زاده پیغمبر که همه آنها
شهید شدند با ایشان پس آنحضرت همچنانکه بر بغله خود سوار بود دو پای مبارک را از رکاب خارج
نمود طواف نمود در آن بقعه مبارکه و می‌فرمود بخدا سوگند که اینجا خوابیدن شترها و فرود آوردن
بارها است و این موضع ریختن خون شهیدان است که سبقت نگرفته ایشان را در فضل
احدی از پیشینیان ایشان و احدی از آیندگان ایشان پس آنحضرت از بغله فرود آمد و شروع نمود
بگریستن ابن بابویه این حدیث بطور اختصار ذکر نموده است و در روایت دیگر است چون امیر المؤمنین
در غزوه صفین بکربلا رسید ایستاد و بآب [illegible] نام این زمین را عرض کرد
کربلا می‌نامند پس آنحضرت آنقدر گریست که زمین تر شد از آب دیده مبارکش بعد فرمود رفتم
رسول خدا رفتم و آنحضرت می‌گریست پس عرض کردم چه چیز ترا بگریه در آورده است فرمود که جبرئیل
نزد من بود و خبر داد مرا که فرزندم حسین کشته می‌شود در کنار شط فرات بموضعی که آنرا کربلا می‌نامند

بعد جبرئیل

در بیان کفر قاتلان آنحضرت و شدت عذاب ایشان و ثواب لعنت کردن بر ایشان

ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که قاتل حسین بن علی علیهما السلام
در تابوتی است از آتش و بر او نصف عذاب اهل دنیا است و دستها و پاهای او را بزنجیرهای آتش بسته
اند و او را سرنگون کرده در قعر جهنم [illegible] و آن ملعون با جمیع یاران خود و هر که معاونت او
بر قتل آنحضرت کرده است ابد الآباد در قعر جهنم خواهند بود و هر چند سوخته شود پوستهای ایشان
حق تعالی بدل آن پوست تازه بپوشاند تا آنکه بچشند عذاب الیم را و یک ساعت تخفیف
از ایشان عذاب نمی‌شود و از حمیم جهنم در حلق ایشان می‌ریزند پس وای بر ایشان از عذاب جهنم و
در اخبار بسیار بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت موسی از پروردگار خود
سؤال نمود که برادرم هارون مرده است او را بیامرز حق تعالی وحی کرد که اگر شفاعت کنی در حق همه
گذشتگان و آیندگان هر آینه شفاعت ترا قبول می‌کنم بغیر از قاتل حسین بن علی که البته از قاتل
او انتقام می‌کشم و ایضا بسند معتبر از آنحضرت روایت کرده است که حضرت رسول فرمود که
[illegible] حسین را بدترین [illegible] است پس
بسند معتبر روایت کرده است که مردی در خدمت حضرت امام جعفر صادق قاتل حسین را لعنت کرد
بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند که نخواستیم که [illegible] در دنیا انتقام بکشد حضرت فرمود که

مکر خدا را

مگر عذاب خدا را بر او سهل میشمارند آنچه حقتعالی از برای او مقرر کرده است از عذابها که تا
هنوز ندارد بعضی از آنها در دنیا و ایضا بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که حضرت
رسول فرمود که در جهنم منزلی هست که کسی مستحق آن نشده مگر قاتل حسین و یحیی بن زکریا علیهما
السلام و ابن قولویه از کعب الاحبار روایت کرده است که اول کسیکه لعنت کرد قاتل حسین بن علی را
ابراهیم خلیل الرحمن بود و امر کرد فرزندان خود را و عهد و پیمان از ایشان گرفت که پیوسته او را لعنت
کنند و بعد از آن موسی او را لعنت کرد و امر کرد امت خود را بآن پس لعنت کرد او را داود و امر
کرد بنی اسرائیل را پس لعنت کرد او را حضرت عیسی و بسیار میگفت ای بنی اسرائیل لعنت کنید بر قاتل
حسین و اگر زمان او را دریابید در خدمت او جهاد کنید که کسیکه با او شهید شود چنان است که با پیغمبر
ان شهید شده باشد و گویا آن بقعه که در آن شهید ملعون خواهد شد در نظر من است و هیچ
پیغمبری نیست مگر آنکه بزیارت کربلا رفته است و در آن جا توقف نموده است و آن زمین بسیار
خطاب کرده است که توئی بقعه که خیر بسیار است و ماه تابان در تو مدفون خواهد شد
و ایضا از عمر بن ابی نصر روایت کرده است که گفت روزی دیدم حضرت رسول را که حسین را
در دامان خود نشانیده بود و گاه لبهای او را می‌بوسید و گاه دندانهای او را می‌بوسید و با امام حسین میگفت وای
بر کسیکه ترا بقتل میرساند و ایضا باسانید صحیحه بسیار از حضرت امام جعفر صادق ع روایت
کرده است که قاتل

کرده است که قاتل یحیی بن زکریا ولد الزنا بود و قاتل حسین ولد الزنا بود و آسمان بر کسی نگریست
مگر برای ایشان و ابن قولویه و کلینی بسند معتبر از داود رقی روایت کرده‌اند که گفت روزی
در خدمت حضرت صادق بودم که آب طلبید و چون بیاشامید آب از دیدهای مبارکش جاری شد
و گفت ای داود خدا لعنت کند قاتل حسین را پس فرمود هر بنده که آب بیاشامد و یاد کند حسین را
و لعنت کند بر قاتل او البته حقتعالی صد هزار حسنه برای او بنویسد و صد هزار گناه از او محو کند
و صد هزار درجه برای او بلند کند و چنان باشد که صد هزار بنده آزاد کرده باشد و در روز
قیامت شاد و خرم مبعوث گردد و ایضا کلینی بسند معتبر از داود رقی روایت کرده است
که گفت روزی در خدمت حضرت صادق نشسته بودم و کبوتری در خانه آنحضرت صدا میکرد حضرت
فرمود که ای داود میدانی که این مرغ چه میگوید گفتم نه والله فدای تو شوم فرمود که نفرین و لعنت
میکند بر قاتلان حسین پس این کبوتر را در خانهای خود نگاه دارید و در تفسیر حضرت امام حسن
عسکری مسطور است که حضرت رسالت فرمود که چون از اشقیای خدا خواهند بود که اعدا کشندگان
اهل بیت من را بقتل رسانند بجهت تزیین دنیا و ملک و پادشاهی زمین خوبشان و بدل کشته شدن بعضی
سنت مرا شهید کنند و فرزندان مرا حسن و حسین چنانچه گذشتگان یهود کشتند زکریا و یحیی را بدرستی
که حقتعالی ایشان را لعنت میکند چنانچه آنها را لعنت کرده است و خدا امر فرستاد در بقیه فرزندان
ذریت

ذریت ایشان پیش از روز قیامت امام هدایت کننده هدایت یافته را از ذریت حسین که بکشد
دوستان خود ایشان را بجهنم خواهد فرستاد و بدانید که خدا لعنت کرده است قاتلان حسین را و دوستان
و یاوران ایشان را و آنها را که ساکن شوند در زمین ایشان بی تقیه که بسبب سکون ایشان کرده و بدانید که حق تعالی
صلوات فرستاده است بر آنها که گریه میکنند بر حسین از روی شفقت و مهربانی و بر آنها که لعنت میکنند
بر دشمنان آنحضرت و انکار میکنند بر ایشان از روی خشم و کینه بر ایشان و بدانید که آنها که راضی اند بقتل
حسین شریکند در قتل آنحضرت و بدرستیکه قاتلان آنحضرت و اتباع ایشان و اشیاع ایشان و اقتدا کنندگان
با ایشان بیزارند از دین خدا و بدرستیکه حق تعالی امر میکند ملائکه را که بردارند آبهای دیده گریه کنندگان
بر آنحضرت را بسوی خازنان بهشت تا ممزوج کنند با آب حیوان و بسبب آن عذوبت و لذت آن آب
زیاده گردد و بریزند آب دیدهای ایشان را در جهنم تا ممزوج گردانند بحمیم و صدید جهنم تا زیاده گردد تلخی
و حرارت و عذاب آنها را هزار برابر و بسبب این سخت تر گردد عذاب آنها که از دشمنان آل محمد
جهنم در آیند و در بعضی از کتب روایت کرده اند که چون ابن زیاد لعین اصحاب خود را جمع کرد تا ایشان را
تحریص کند بر جنگ حضرت امام حسین عمر بن سعد را تکلیف امارت آن لشکر کرد و حکومت ری را باو
وعده داد آن ملعون در امر خود متفکر گردید با اصحاب و یاران خود مشورت کرد در میان آنها
مردی بود که او را کامل میگفتند و بکمال عقل و دیانت موصوف بود او را بسیار از عقوبات الهی
ترسانید

ترسانید و از بی سعادتی [illegible] پس کامل گفت که در سفری با پدر تو سعد همراه بودم و بجانب
شام میرفتیم در اثنای راه اسب من از تشنگی ماند و از رفتار باز ماند و تشنگی [illegible] در اثنای راه دیری
راهبی افتاد و چون بدر دیر رسیدم [illegible] و از اسب خود فرود آمدم راهب از بالای دیر بزیر آمد
و گفت چه میخواهی گفتم تشنه ام [illegible] گفت [illegible] ای پسر [illegible] دنیا بیکدیگر
را میکشند گفتم من از امت محمدم گفت شما بدترین امتانید و وای بر شما در روز قیامت [illegible]
عترت پیغمبر خود را میکشید و زنان ایشان را اسیر میکنید و اموال ایشان را غارت مینمایید
گفتم ای راهب ما چنین کاری خواهیم کرد گفت بلی و چون چنین کنید آسمانها و زمینها و دریاها و کوهها
و هوا و وحوش و حیوانات و ماهیان بخروش خواهند آمد و بر قاتل او لعنت کنند و خواهند [illegible]
قیامت و کشنده او در دنیا نخواهد ماند مگر اندکی پس مردی طالب خواهد شد که در طلب خون او خروج
کند و نخواهد گذاشت کسی را که شریک باشد در قتل آنحضرت مگر آنکه بقتل خواهد رسانید و حق تعالی
روح او را بجهنم خواهد برد پس راهب گفت [illegible] که [illegible]
آن فرزند طیب مبارک [illegible] ایام او را [illegible] خود را [illegible]
گفتم ای راهب بخدا پناه میبرم [illegible] فرزندان [illegible]
او باشم گفت اگر تو نباشی کس دیگر خواهد بود [illegible] و نصف عذاب جهنم خواهد بود
و عذاب قاتل او

و عذاب قاتل بدتر از عذاب فرعون و هامان خواهد بود پس در بازار رو در دنیا بست و مشغول عبادت شد
و مرا آب نداد چون تابستان سوختگی تشنگی شدم گفت از کامل جدا ... احوال خود را با او نقل کردم و آنچه
به من گفته بود با او گفتم گفت راست میگوئی ... [illegible]
الحمد ... [illegible]
از آنکه ... عذاب اهل جهنم از دنیا فانی ... سعادت بر ان ...
ما ابن سعدان درا ... چون ... احوال ... رسید او را طلبید و ...
روز زنده مانده و در صفت ... و در کتب معتبره از ائمه اطهار و غیر آن مذکور است که عبدالله
بن زیاد ولد الزنا بود و سمیه مادر زیاد مشهور بود بزنا و با او زنا کرده بود ... ثقیف و زیاد از
او هم رسید چون ابو سفیان زنا با مادر زیاد کرده بود معویه او را برادر خود خواند و ...
معاویه زیاد را ... نسب زیاد را ... معلوم بود و زیاد بن سمیه از ظلم ...
ولد الزنا بود و سعد ... مشهور بود که از زنا هم رسیده است و مشهور است که مردی ...
که با مادر سعد زنا کرد و او هم رسید روزی سعد با معویه گفت ...
گفت از ... رسید و احادیث بسیار از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
وارد شده است که نمیکشد پیغمبران و اوصیا ایشان را مگر ولد الزنا و اراده قتل ایشان را
تا شنید منکر

تا شنید منکر و زینه ان زنا فلعنة الله علیهم اجمعین الی یوم الدین در شیخ طوسی بسند معتبر روایت
کرده است که معویة بن وهب گفت روزی در خدمت امام جعفر صادق نشسته بودم ناگاه مرد پیر
که منحنی شده بود از پیری بمجلس حضرت در آمد و سلام کرد حضرت فرمود که و علیک السلام و رحمة
الله ای شیخ نزدیک من بیا پس آمد و نزدیک آمد و دست مبارک حضرت را بوسید و گریست
حضرت فرمود که سبب گریه تو چیست ای شیخ گفت یا ابن رسول الله صد سال است که آرزومندم
که شما خروج کنید و شیعیان را از دست مخالفان نجات دهید و هر سال میگویم که در این سال خواهد بود
و در این ماه خواهد شد یا در این روز خواهد شد و نمی بینم این حالت را در شما پس چگونه گریه نکنم
پس حضرت بگریست آن مرد پیر گریان شد و فرمود که ای شیخ اگر اجل تو تاخیر افتد و ما خروج کنیم با ما خواهی
بود و اگر بمیری از دنیا مفارقت کنی در روز قیامت با اهل بیت حضرت رسالت خواهی بود آن
مرد گفت بعد از آنکه این را از تو شنیدم هر چه از من فوت شود باک نخواهم داشت حضرت فرمود
که رسول خدا گفت در میان شما دو چیز بزرگ میگذارم که تا متمسک بآنها باشید گمراه نگردید
کتاب خدا و عترت و اهل بیت من و چون روز قیامت بیائی با ما خواهی بود پس فرمود که
ای شیخ گمان ندارم ترا که اهل کوفه باشی گفت از اطراف کوفه ام فرمود که شوق دارد
که آیا نزدیکی بقبر جدم حسین گفت بلی فرمود که چگونه است رفتن تو بزیارت او گفت میروم
و بسیار میروم

و بسیار میگریم فرمود که ای ابن شبیب که خداوند عالمیان طلب بخون خواهد کرد و معینی
بفرستد ان ملائکه رسیده است و هنوز ادراک نشده قتل مصیبت حسین و دیدند که آنحضرت شهید شد
با چهار هزار نفر از الملائکه خود که بر او پس خدا جهاد کردند پس خدا جزا داد ایشان را بهترین جزاها چون
قیامت برپا شود حضرت رسالت پناه و حضرت امام حسین با او با باشد و حضرت رسالت
دست خود را بر سر مبارک حضرت امام حسین گذاشته باشد و خون از آن ریزد پس فرماید پروردگارا
سؤال کن از امت من که بچه سبب کشتند پسر مرا پس حضرت فرمود که هر چشمی گریه میکند است
مگر چشم گریان در مصیبت امام حسین انتهی کلامه

در بیان آنکه مصیبت آنحضرت عظیم‌ترین مصیبتها است و بیان علت آنکه چرا حقتعالی منع کرد قا
تلان آنحضرت را از قتل او و در رفع قول آن جماعتی که میگویند که آنحضرت شهید نشد و در نظر ایشان چنین نمود

ابن بابویه بسند معتبر از عبدالله بن الفضل روایت کرده است که گفت بخدمت حضرت صادق ع عرض
کردم که یا ابن رسول الله بچه علت روز عاشورا را روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه گردانید و روزی
که حضرت رسول بعالم بقا رحلت نمود و روزی که حضرت فاطمه از دنیای فانی وداع نمود و روزی که حضرت
امیرالمؤمنین شهید شد و روزی که حضرت امام حسن مسموم گردید روز جزع و مصیبت مثل آن از جمیع
روزها عظیم‌تر است حضرت فرمود که زیرا که اصحاب کسا و آل عبا که گرامی‌ترین خلق بودند نزد حقتعالی
و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده میکردند و آیات کرامت و فضل ایشان با یکدیگر نازل شده بس
چون حضرت رسالت از دنیا رحلت حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در
میان مردم بودند و مردم خود را بدیدن ایشان تسلی میدادند پس چون حضرت فاطمه از دنیا رفت
مردم خود را بملاقات امیرالمؤمنین و حسن و حسین تسلی میدادند و چون حضرت امیرالمؤمنین شهید
شد بدیدن حسن و حسین سبب تسلی مردم میگردید و چون حضرت امام حسن شهید شد مردم بملا
قات و الطاف بزرگان حضرت امام حسین رفع مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را
مداوا میکردند و عده خود را بلطفهای او درمان میکردند و چون حضرت امام حسین شهید شد کسی از آل
عبا نماند

عجب نماند که مردم خود را بدیدن او تسلی میدهند پس رفتن آنحضرت مثل رفتن همه ایشان بود و ماندن
آنحضرت مثل ماندن همه ایشان بود و باین سبب در مصیبت آنحضرت چنین روز عظیم است
راوی گفت یابن رسول الله آیا بدیدن حضرت علی بن الحسین موجب تسلی مردم نمیگردید حضرت فرمود که
بلی علی بن الحسین سید عابدان و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدران بزرگوار
خود و لیکن حضرت رسالت را ملاقات نکرده بود و از او حدیث نشنیده بود و علمش میراث از
پدر و جد باو رسیده بود و مردم حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین را پیوسته با حضرت رسالت
دیده بودند و در مجالس و مشاهد مشاهده ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آنحضرت فضایل
و مناقب ایشان را شنیده بودند و هر یک از ایشان را که میدیدند همه را بخاطر میآوردند و سند از
احوال و اقوال میکردند چون حضرت امام حسین علیه السلام رفت هیچکس نماند که بدیدن او متذکر آن مشاهد
و مواقف شوند و آن فضایل و مناقب را بیاد آورند پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و باین سبب
مصیبت آنحضرت عظیم‌ترین مصیبتها است راوی گفت یابن رسول الله پس چگونه سنیان روز عاشورا
را روز برکت میشمارند حضرت گریست و فرمود که چون حضرت امام حسین شهید شد مردم در شام تقرب جستند
بسوی یزید پلید علیه اللعنة والعذاب الشدید و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جوایز
گرفتند و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند احادیث فضیلت و برکت این روز بود تا آنکه مردم
عدول نمایند

عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه بسوی فرح و شادی و زینت و تهیه کردن امور دنیا
و مهیا کردن آذوقها خدا حکم کند میان ما و ایشان پس حضرت فرمود که ای پسر عم ضرر این احادیث
بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آنچه وضع میکنند جماعتی که بمحبت ما را منسوب اند و دعوی میکنند که [illegible]
اعتقاد بامامت ما دارند و مع ذلک دعوی میکنند که حسین کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده
است چنانچه عیسی را امر بر مردم مشتبه شد که کشته شد و در واقع کشته نشد پس بنا بر گفته ایشان حجت
باید که عذابی و عقابی و ملامتی نبوده باشد بر بنی امیه ای پسر عم هر که دعوی کند که حسین کشته نشد
پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را نسبت بدروغ داده است در خبرهایی که از [illegible]
قتل آنحضرت داده اند و هر که ایشان را تکذیب کند کافر است بخداوند عظیم و خونش مباح است [illegible]
هر که بشنود این سخن را از او پس راوی گفت یابن رسول الله چه میفرمائی در باب جماعتی از
شیعیان شما که این اعتقاد دارند حضرت فرمود که آنها از شیعیان ما نیستند و من از ایشان
بیزارم پس حضرت فرمود که خدا لعنت کند غالیان را که در حق ائمه غلو میکنند و از جمله
بیرون رفته اند و مفوضه را که میگویند حق تعالی خلق عالم را با ایشان گذاشته است زیرا که ایشان صغیر
شمرده اند معصیت خدا را و کافر شده اند بخدا و شریک از برای خدا قرار داده اند و گمراه شده اند
و مردم را گمراه کرده اند برای آنکه اقامت فرایض خدا نکنند و حقوق خدا و خلق را ادا ننمایند و نیز

طریق تعلیمی

طبرسی و کلینی بسند معتبر روایت کرده‌اند که ابو الصلت هروی بخدمت حضرت امام رضا عرض
کرد که گروهی در کوفه هستند که دعوی میکنند که حسین کشته نشد حضرت فرمود که کافرند و تکذیب رسول
وائمه است و ضلالت گمراهی است و ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که ابو الصلت
هروی بخدمت حضرت امام رضا عرض کرد که گروهی در کوفه میگویند که حضرت امام حسین ع
کشته نشد و حقتعالی شباهت او را بر حنظلة بن اسعد شامی افکند و آنحضرت را بآسمان بالا برد و این آیه
را حجت میآورند و لَن يَجعَلَ اللهُ لِلكافِرِينَ عَلَى المُؤمِنِينَ سَبِيلاً یعنی هرگز نداده است
خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلط حضرت فرمود که دروغ میگویند بر ایشان باد غضب و
لعنت خدا و کافر شده‌اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا که خبر داد که آنحضرت کشته خواهد شد
بخدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر از حسین بود یعنی امیر المؤمنین و امام حسن بخدا
سوگند که هیچیک از ما اهل بیت رسالت نیست مگر آنکه کشته میشویم و ما را بزهر شهید خواهند کرد بحیله
خبر رسیده است بمن از رسول خدا و خبر داده است آنحضرت را جبرئیل از جانب خداوند عالمیان و مراد
حقتعالی در این آیه آنست که کافران را حجتی بر مؤمنین نیست و چگونه اهل غنی [illegible] مراد بود
و حال آنکه حقتعالی در قرآن خبر داده است که کافران بسیاری از پیغمبران را کشتند و لیکن با وجود کشتن
حجت پیغمبران بر ایشان غالب بود و حقیقت ایشان ظاهر بود و ابن بابویه و صاحب کتاب احتجاج
روایت کرده‌اند

روایت کرده‌اند که محمد ابراهیم طالقانی گفت که روزی نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح
که از نواب حضرت صاحب الامر بود نشسته بودم با جماعتی که علی بن عیسی قصری در میان ایشان بود
پس مردی برخاست و گفت میخواهم مسئله از تو سؤال کنم شیخ ابو القاسم گفت بپرس از هرچه خواهی
گفت مرا خبر ده که حسین بن علی آیا ولی خدا بود گفت بلی گفت آیا قاتل او لعنه الله دشمن خدا بود گفت
آری گفت آیا جایز است که خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط گرداند شیخ گفت آنچه میگویم بفهم
و بدان که مردم حقتعالی را نمیتوانستند دید و هم سخن کلام الهی را بی واسطه نمیتوانستند شنید لطف کرد جناب
مقدس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان فرستاد که مثل ایشان باشند زیرا
که اگر رسول ایشان بصورت ایشان نمی‌بودند و از غیر صنف ایشان می‌بودند هر آینه از ایشان نفرت
میکردند و قبول قول ایشان نمیکردند و چون از جنس ایشان بودند و طعام میخوردند و در بازارها
راه میرفتند گفتند شما مثل مائید پس قبول نمیکنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از مثل
آن عاجز باشیم و بدانیم که آن سبب خدا شما را بالخصوص گردانیده است برسالت بخلاف
خود پس حقتعالی برای ایشان معجزه مقرر گردانید که خلق عاجز بودند از اتیان بمثل آنها پس بعضی از
ایشان بعد از انذار و تخویف طوفان آوردند و همه متمردان خود را غرق کردند و بعضی را در آتش
انداختند و حقتعالی آتش را برایشان سرد و سلامت گردانید و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آوردند که
شیر در پستانش

ازپستانش شیر جاری بود و بعضی از ایشان دریا را شکافتند و از سنگ خشک چشمها جاری کردند و عصا
اژدها کردند و بعضی از ایشان کور و پیس را شفا دادند و مرده را زنده کردند و خبر دادند ایشان را بآنچه
خوردند و در خانها ذخیره میکردند و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد و حیوانات با او سخن
گفتند پس چون این معجزات آوردند و امتهای ایشان عاجز شدند از اتیان بمثل آن پس حقتعالی
بمقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود بعضی از این پیغمبران را گاهی غالب گاهی
مغلوب گردانید زیرا که اگر این پیغمبران در جمیع احوال غالب و قاهر بودند
بیلاها و مصائب ممتحن نمیشدند هر آینه مردم ایشان را خدایان میدانستند و فضیلت صبر
ایشان را بر بلاها ... و لیکن حقتعالی در این امر احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید تا آنکه
در حال بلا و محنت صابر باشند و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند و در جمیع احوال خود در غایت
تواضع و فروتنی باشند و تکبر و تجبر ننمایند و مردم بدانند که ایشان را خدائی هست که او خالق و
مدبر ایشان است پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند و حجت خدا تمام باشد بر کسی که
باب ایشان از حد بدر رود و دعوی ربوبیت برای ایشان کند یا معاندت و مخالفت و
عصیان ایشان نماید و آنچه ایشان آورده اند از جانب خدا انکار کند تا آنکه هلاک شود
اتمام حجت هلاک شود و هر که نجات یابد بدلیل و برهان نجات یابد پس شیخ ابوالقاسم اظهار سرور
کرد آنچه

که آنچه گفتم از پیش خود نگفتم و از حضرت صاحب شنیدم و ابن بابویه بچندین سند صحیح و موثق روا
یت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که حقتعالی در قرآن میفرماید که آنچه بشما رسیده از
مصیبتی پس آن چیزیست که کسب کرده است آن را دستهای شما و عفو میکند خدا از بسیاری
بسیاری پس چه میفرمائید در آنچه رسید بامیر المؤمنین و اهل بیتش آیا بگناهان ایشان بود و حال
آنکه ایشان اهل بیت عصمت و طهارت بودند و خود را معصوم گمان کرده بودند حضرت فرمود
که این آیه در حق ایشان نیست و لیکن حقتعالی مخصوص میگرداند دوستان خود را بمصیبتها
برای آنکه مزد دهد ایشان را بسبب آنها و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آنکه گناهی
باشد چنانچه حضرت رسالت بی آنکه گناهی داشته باشد روزی صد مرتبه استغفار
میکرد و صفار بسند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد
در خدمت آنحضرت نشسته بودند و ... را اخبار کرده اند و ما
را امام میدانند و اطاعت ما را بر خود واجب میدانند تا طاعت خدا و بعضی
خود ... را ... میکنند و عیب میکنند بر جماعتی که ما را امام میدانند و
میدانند و کمالات ما را بیان ... و ایشان را نسبت بغلو میدهند ...
... خدا ... دوستان خود را از خلق ... و در اینجا ...
... در ...

آسمان و زمین را در یا جان نرسانند آنچه برایشان و دیگران واقع میشود چنان که گفت در
نوشتم ساخته‌ام که محبوس نبودم علی بن ابی طالب و حسن و حسین که خروج کردند بلا
خدا قیام نمودند و اهل طغیان وجور بر ایشان غالب شدند و ظفر یافتند حضرت زید
که از حال در علم الهی چنان گذشته بود و چنین مقدر شد و بفرموده رسول خدا خروج کرد
هر که خروج کرد از ما و از روی علم و دانائی کشته شد هر که را کشته شد از ما از حال
اگر وقتی که بلا نازل میشود و اهل جور بر ایشان غالب میشدند ایشان از خدا سؤال میکردند
که ملک و پادشاهی آن طاغیان را زایل گرداند و ایشان را هلاک کند هر آینه حق تعالی
ایشان میکرد و آن بلاها را از ایشان دفع میشود و پادشاهی آن طاغیان را بر طرف
میکرد زودتر از آنکه کسی رشته بگسلد و دانهای آن از هم بریزد و لیکن ایشان در مقام
رضا و تسلیم بودند و آنچه حق تعالی صلاح ایشان را در آن میدانست بجا آوردند
الحال آنچه بایشان رسید برای گناهی نبود که مرتکب شده‌اند و عقوبت معصیتی نبود
که مخالفت خدا در آن کرده باشند و لیکن برای آن بود که خدا خواسته است که ایشان را به
درجات عالیه در بهشت برسند پس جزع مکنید در حق ایشان بخاطر خود بگمان [illegible]

در بیان فضیلت شهدائی که با آنحضرت شهید شدند و درجات و منازل ایشان

[illegible] ابن بابویه بسند معتبر روایت کرده است که سؤال از حضرت صادق علیه السلام رسید که یا بن رسول الله
چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین با آنکه میدانستند که کشته میشوند و تن باکشتن خود را
در دریای جنگ میافکندند حضرت فرمود که پرده از دیده ایشان برداشته بودند و منزلهای خود را
در بهشت دیده بودند پس مبادرت میکردند که کشته شوند و بمنزلهای خود برسند و حوریان خود را
در بر کشند و قطب راوندی بسند صحیح از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین فرمود
که من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شدند در آن شب با اصحاب خود گفت که اینک شب در آمد
و راه گریختن برشما گشوده است پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفاکار را
مطلبی بجز من ندارند و اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد و بیعت خود را از گردن شما
گشودم ایشان گفتند [illegible] بخدا سوگند که هرگز این نخواهد شد حضرت فرمود که شما فردا همه کشته خواهید شد
فردا و یکی از شما نخواهد رست ایشان گفتند حمد میکنیم خداوند را که ما را مشرف کرده است
باین کرامت که با تو شهید شویم پس ایشان دعا [illegible] شهادت [illegible] حضرت دعا کرد
[illegible] سر برداشتند و نظر کنید چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند
پس حضرت منزل هر یک را باو نشان داد ایشان منازل خود را شناختند و حور و قصور و فرشهای
موفور خود را

مغفور خود را بیابند و باین سبب در آن صحرای حیره و شب بسر بردند که روز دیگر بثواب خود برسند و بنعیم
ابدی متنعم گردند ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی روایت کرده است که حضرت علی
بن الحسین ع فرمود که چون کار بر پدرم تنگ شد و آن کافران از پی آن حضرت و اصحابش
در میان گرفتند اهل آن سپاه احوال آنحضرت را بر خلاف احوال دیدند زیرا که هر گاه کار بر ایشان تنگ
شده بود رنگهای ایشان متغیر گردیده بود و صفای حال ایشان زایل میگردید و آنحضرت با مخصوصان
اهل بیت او رویهای ایشان شکفته و رنگهای ایشان افروخته بود و سکون قلب و اطمینان جوارح ایشان
بیشتر شده بود پس بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند که نظر کنید بسوی این بزرگوار که هیچ غمی که باک از
مرگ ندارد و آرزومند شهادت است حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود که صبر کنید ای فرزندان
این بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر پلی که از آن در گذرید و از زحمت و بلا
بحال منتقل شوید بسوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی پس کیست از شما که نخواهد از زندانی بقصری
منتقل شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مگر مثل کسی که از قصری بسوی زندان و عذاب
رود بدرستیکه پدرم مرا خبر داد که رسول خدا فرمود که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است و مرگ
جسر مؤمنان است بسوی بهشتهای ایشان و جسر کافران است بسوی عذابهای ایشان دروغ نگفته‌ام و دروغ نشنیده
ام و ایضا بسند معتبر از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین نظر کرد بسوی
عبید الله بن

عبد الله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود که هیچ روزی
بر حضرت رسالت سخت‌تر نبود از روز احد که عم او شیر خدا و رسول خدا حمزه بن عبد المطلب در آن روز
شهید شد و بعد از آن روز موته بود که پسر عم او جعفر بن ابی طالب شهید شد پس حضرت فرمود
که روزی مثل روز حسین نیست که سی هزار نامرد بر او جمع شدند که از این امت بودند که آن امام مظلوم را
در میان گرفتند و هر یک تقرب میجستند بسوی خدا بخون او و او ایشان را موعظه میکرد و خدا را بیاد
ایشان میآورد و سود نمی‌بخشید و دست از او بر نداشتند تا آنکه او را بجور و ظلم و عدوان
شهید کردند پس فرمود که خدا رحمت کند عباس را که جان فشانی کرد و مردانگی کرد و جان خود را
فدای برادر خود کرد تا آنکه دستهایش را بریدند پس حق تعالی عوض دستهایش او را دو بال کرامت
کرد که بآن بالها با ملائکه در بهشت پرواز میکند چنانچه جعفر بن ابی طالب را دو بال داده
و بدرستیکه عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزو
رتبت او میکنند و ابن قولویه بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که هیچ
شهیدی نیست مگر آنکه آرزو میکنند که کاش با حسین شهید شده بودیم و با او داخل بهشت
میشدیم صفحه ۱۶۸

در بیان محبت با امام مظلوم ابی عبدالله الحسین ع است روایات لسان الذاکرین

قال قال رسول الله أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْناً پیغمبر خدا فرمود دوست میدارد
خدا کسی را که حسین را دوست دارد عارفی از معنی این حدیث پرسید گفت مراتب محبت اگرچه
مقول بتشکیک و عرض عریض است اما اجناس آن محض است چنانچه منقول است که روزی
از سید المحبین و محمد المظلومین امام حسین در ارواح انبیاء و اولیاء و سید اوصیاء علی مرتضی
تشنه بود و آنحضرت بمقتضای ملاطفه اتفاق بدر بابا او علی فرمود اما حسین عزیز بود
که ای پدر بزرگوار مرا دوست میداری فرمود بلی چگونه ترا دوست ندارم که سید جوانان
بهشتی گفت مادر مرا نیز دوست میداری فرمود بلی چگونه او را دوست ندارم
او زهرا بتول محبوبه خداست گفت مادرم را دوست میداری فرمود بلی او حبیبه خدا است
گفت جدم را دوست میداری فرمود چگونه او را دوست ندارم که او حبیب خدا و اشرف انبیا است
گفت حق سبحانه و تعالی را دوست میداری فرمود چگونه دوست ندارم که موجد کائنات
و مستجمع جمیع کمالات است گفت ای پدر بزرگوار چگونه این همه محبتها در یکدل جمع میشود که
امیر المؤمنین گریست و فرمود که ای نور دیده را حق به این است از آن سویدای قلب در آن محل محبت
محبت الله است و کسی را در آن جای نیست فلونیت مخصوص سلطان عشق الهی خانه است
بهسط منیر جان

مهبط فیوضات نامتناهی عرش است پس قابل آن در آن راه نباشد طور است که کلیم در آن

نباید و درج مکان محبت سید انبیا است سیم مسکن ولایت سرور اولیا است چهارم [illegible]

دار دوستی باقر امامان پنجم جای [illegible] ششم مقام محبت بنده و مادر هفتم [illegible]

ستان سعادت رهبر است [illegible] دوستی جدت [illegible] زیرا که حبیب [illegible] است

و هم حبیبی [illegible] و برادرت زیرا که محبت محبت محبوب است [illegible] رسول خدا

[illegible] سرور شهیدان امام حسین رضی [illegible] مَن احبّه فقد احبّنی و من احبّنی فقد

احبّ الله پس معلوم شد که دوستی امام حسین دوستی خدا و رسول [illegible] و حسن مجتبی

و ائمه هدی [illegible] قال رسول الله حسین منی و انا من

حسین [illegible] این کلام سعادت [illegible] آن است که ایذای حسین ایذای رسول خداست

و احسان با حضرت احسان [illegible] انبیا است قول حکما است که [illegible] دوست و دشمن دشمن

دوست است [illegible] شیعیان [illegible] دوستان حسین را که احسان کنند رسول خدا را

[illegible] در صحرای کربلا جان عزیز فدای سید الشهدا نمودند و دشمن

[illegible] آن حضرت [illegible] آب [illegible] شدند

[illegible] رسول خدا [illegible] کما قال النبی من اذانی فقد اذی الله

[illegible]

[illegible] سوره [illegible] و از ترتیب [illegible] سوره است [illegible] که صورت

[illegible] مخصوص کرد [illegible] و در [illegible] از ابن عباس [illegible]

که وقتی در شهر مدینه [illegible] آب مسلمانان [illegible] مبتلا شدند [illegible] فاطمه زهرا حسنین [illegible] حضرت

رسول آورد و عرض کرد [illegible] دو فرزند تو حسن و حسین صغیرند و متحمل تشنگی نمی‌شوند [illegible] حضرت امام حسن را

طلبید و زبان خود را در دهان او گذاشت [illegible] سیراب شد بعد حضرت امام حسین را طلبید و زبان

خود را در دهان او گذاشت [illegible] سیراب شد چون [illegible] سیراب شدند

[illegible] شروع نمود [illegible] ایشان یک دفعه امام حسن [illegible] دفعه دیگر

امام حسین [illegible] امام حسن [illegible] امام حسین [illegible] زبان خود را در دهان

ایشان [illegible] با ایشان در [illegible] جبرئیل فرود آمد [illegible] از جانب رب جلیل [illegible]

[illegible] سلام [illegible] که این فرزند تو حسن [illegible] شهید خواهد شد در حالتی که مظلوم است و این فرزند

تو حسین شهید خواهد شد در حالتی که تشنه است حضرت فرمود [illegible] جبرئیل [illegible]

جبرئیل عرض کرد [illegible] مبتلا شد [illegible] صغیر تو [illegible]

از وطن خود دور [illegible] حضرت فرمود [illegible] جبرئیل [illegible] که این عمل [illegible]

گفت [illegible] مبتلا [illegible] ایشان [illegible] آورد ایشان را

و [illegible]

و بریزد خونهای ایشان را بسوزد و ملک اردن و بهای ایشان را در زیر اراضی اینست در آخرت عذاب دردناک
و طعام ایشان از زقوم جهنم است و آب ایشان از حمیم است و در جهنم در عذاب الیم معذب باشند و گفتم
میشود از برادرانم که آیا باز برخیزند میگوید آیا زیاد در شوند بعد جبرئیل گفت یا محمد بدرستیکه خدا حمد کرده است
بر نفس خود بر هلاک شدن ظالمان و فرموده است فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ پس حضرت رسول همیشه بگریه فرو نظر میکرد بامام حسن و یکی دیگر امام حسین و اشک از دیده
مبارکش جاری بود و می فرمود خدا لعنت کند بر کسیکه حق شما را غصب کرده است از اولین و آخرین
و از ام سلمه منقول است که روزی پیغمبر داخل شد در عقب امام حسن داخل شد و بعد از آن امام حسین
داخل شد و در نزد آنحضرت نشسته بودند پس آنحضرت امام حسن را گرفت و بر ران راست نشانید و امام حسین را
بر ران چپ خود نشانید و گاهی حسن را می بوسید و گاهی حسین را می بوسید و گاهی لب بر لب حسن می نهاد و گاهی زرد
بر روی حسین می مالید ناگاه جبرئیل در رسید از جانب رب جلیل و گفت آیا حسن و حسین را دوست میداری حضرت
فرمود چگونه ایشان را دوست نداشته باشم و حال آنکه دو ریحان گلستان منند و دو تازه نهال بوستان
منند و دو نور بصر منند و دو پاره جگر منند و دو فرزند ارجمند منند و دو آرام دل مستمند منند و در آرام جان منند و در روح
روح روان منند جبرئیل گفت یا رسول الله صلعم ایشان حکم کرده است که تو باید بر آن حکم صبر کنی الی آخر حدیث
که در بیان خبر دادن حضرت صلعم پیغمبران خود را بشهادت امام حسین ع مذکور است

در بیان خبر دادن دو تن از شیعیان در پیش از داخل شدن حضرت سید الشهداء بعراق بسخن گفتن شهید
معتبر روایت کرده است که روزی میثم تمار رضی الله عنه که از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین بود بمجلس
بنی اسد میگذشت ناگاه حبیب بن مظاهر که یکی از شهدای کربلاست باو رسید و ایستادند و با یکدیگر
سخنان گفتند حبیب گفت گویا می بینم که مرد پیری که پیش سر او مو نداشته باشد و شکم فربه داشته
باشد و خربزه فروشد او را بگیرند و برای محبت اهل بیت رسالت او را بر دار کشند و شکمش را بدرند
و غرض او میثم بود میثم گفت من نیز میدانم ایشان را سرخ روی که دو گیسو داشته باشد و برای نصرت فرزند
پیغمبر بیرون آید او را بقتل رسانند و سر او را در کوفه بگردانند و غرض او حبیب بود این را گفتند
و از هم جدا شدند اهل مجلس چون سخنان ایشان را شنیدند گفتند ما از ایشان دروغگوتر ندیده بودیم
و هنوز اهل مجلس برنخواسته بودند که رشید هجری که از محبان امیرالمؤمنین بود بطلب آن دو
بزرگوار آمد و از اهل مجلس احوال ایشان را پرسید ایشان گفتند که ساعتی در اینجا توقف کردند و رفتند و
چنین سخنان با یکدیگر گفتند رشید گفت خدا رحمت کند میثم را فراموش کرد که بگوید که آنکس که
سر او را آورد جایزه او را صد درهم زیاده از دیگران خواهند داد و چون رشید رفت آن جماعت گفتند
که این از آنها دروغگوتر است پس بعد از اندک زمانی میثم را دیدند که بر در خانه عمرو بن حریث بر دار کشیده
بودند و حبیب بن مظاهر با حضرت امام شهید شد و سر او را در کوفه گردانیدند و حبیب از جمله آن شهدا
بود در کربلا

ملعون بود که بار آن امام مظلوم کرده بود و در راه کوفه ها آهنی رفتند و سینه خود را در برابر چند تن اهل شهر و
نیزه و شمشیر سپر کردند و آن کافران ایشان را امان میدادند و خطاب الهی بسیار میکردند ایشان ابا میکردند
و میگفتند که تا دنیا ما حرکت کنند و آن امام مظلوم شهید شود ما را زندگانی عذری بخدا نبود تا آنکه همه جانهای
خود را فدای آنحضرت کردند و همه در دور آنحضرت کشته افتادند در وقتی که جنگ دران صحرا برپا شد چند
تن از آن کافران و منافقان این جماعت قلیل را در میان گرفتند حبیب بن مظاهر با یزید بن حصین همدانی
که او را سید القرا میگفتند مزاح میکرد و میخندید بریر گفت ای برادر این ساعت خنده نیست گفت کدام ساعت
برای شادی از این روز بهتر باشد همینکه این کافران بر ما حمله کنند بشمشیرهای خود ما کشته شویم حور العین
را در بر خواهیم کشید و بنعیم ابدی بهشت خواهیم رسید و شیخ کشی بسند معتبر روایت کرده است که روزی حضرت
امیرالمؤمنین با اصحاب خود بخرماستانی آمد و در زیر درخت خرمائی نشست و فرمود که رطب از درخت خرما
نی بزیر آورند و با اصحاب خود تناول فرمود پس رشید هجری گفت یا امیرالمؤمنین چه نیکو رطبی بود
این رطب حضرت گفت یا رشید ترا بر چوب این درخت بدار خواهند کشید پس بعد از آن رشید پیوسته
بنزد آن درخت میآمد و درخت را آب میداد روزی بنزد آن درخت آمد دید که آن را بریده اند گفت
اجل من نزدیک شد بعد از چند روز ابن زیاد لعین فرستاد و او را طلبید و در راه دید که آن درخت را
دو حصه کرده اند گفت این را برای من بریده اند پس بار دیگر ابن زیاد او را طلبید و گفت از دروغهای
امام خود

امام خود چیزی نقل کن رشید گفت که هیچ دروغ نگفته است و امام من دروغگو نیست و مرا خبر داده که دستها و پاها
و زبان مرا خواهید برید آن لعین گفت ببرید دستها و پاهای او را و زبان او را بگذارید
تا دروغ امام او ظاهر شود چون دست و پاهای او را بریدند و او را بخانه بردند و خبر بآن لعین بردند
که امور عجیبه از برای مردم نقل میکند امر کرد که زبانش را هم بریدند و شیخ طوسی بسند معتبر از ابو حیان
العجلی روایت کرده است که گفت ملاقات کردم امة الله دختر رشید هجری را و گفتم خبر ده مرا آنچه از
پدر بزرگوار خود شنیدی گفت شنیدم که میگفت شنیدم از حبیب خود حضرت امیرالمؤمنین که گفت
ای رشید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتیکه ترا طلب کند ولد الزنای بنی امیه و دستها و پاها و زبان
ترا ببرد گفتم یا امیرالمؤمنین آخرش بهشت خواهد بود فرمود که بلی و تو یار من خواهی بود در دنیا و
آخرت پس والله روزی شد که عبید الله بن زیاد لعین پدر مرا طلبید و گفت بیزاری بجوی
از امیرالمؤمنین علی و او قبول نکرد ابن زیاد گفت که امام تو چگونه ترا خبر داده است که کشته خواهی
شد پدرم گفت که گفته است که ترا تکلیف خواهند کرد که از او بیزاری بجویی پس دستها و پاها و زبان ترا
خواهند برید آن ملعون گفت بخدا سوگند که امام ترا دروغگو میکنم دستها و پاهای او را ببرید و زبان
او را بگذارید پس دستها و پاهای او را بریدند و بخانه ما آوردند و من بنزد او رفتم و گفتم ای پدر درد
آن چگونه است گفت ای دختر المی نمی یابم مگر بقدر آنکه کسی در میان ازدحام مردم باشد
و دیگر بار

وفات رشید رسید پس همسایگان و آشنایان او بدیدن او آمدند و اظهار درد و اندوه برای مصیبت
او میکردند و میگریستند پس گفت گریه را بگذارید و کاغذی بیاورید تا خبر دهم شما را آنچه
مولای من امیر المؤمنین مرا خبر داده است پس گفت بعد از این خواهد شد پس چنان آن سید ... گفت
در بیان ... شنیده و چون خبر بابن زیاد رسید که رشید خبر از آینده میدهد ... زبان او را
کشت که فلان ... گفت مولای او دروغ میگوید پس زبان او را برید پس زبان او را برید
در آن شب رحمت حق تعالی واصل شد و حضرت امیر المؤمنین او را رشید البلایا نامیده و علم
منایا و بلایا باو تعلیم کرده بود و بسیار بود که مردی را میدید و میگفت تو چنین خواهی مرد و آنچه میگفت
واقع میشد و شیخ مفید روایت کرده است که زیاد حارثی گفت روزی نزد ابن زیاد بودم که رشید
هجری را آوردند ابن زیاد از او پرسید که مولای تو ترا خبر داده که من ترا خواهم کشت رشید گفت
خبر داده است که دست و پای مرا خواهید برید ابن زیاد گفت بخدا سوگند که سخن او را دروغ میکنم
و ترا رها میکنم چون خواست از مجلس بیرون آید آن حرامزاده پشیمان شد و گفت هیچ چیز بدتر نیست
از آنچه مولای او خبر داده است دست و پای او را ببرید و بر دار کشید رشید گفت هنوز چیزی
یک چیز دیگر مانده است که مولای من خبر داده است زبانم خواهی برید ابن زیاد گفت زبانش را ببرید
و بعد از آن حال تمام شد آنچه مولای من خبر داده بود و روایات سابقه اشتهار دارد تا آنکه گفت ...
در دیگران

و دیگران روایت کرده‌اند که میثم تمار غلام زنی بود از بنی اسد حضرت امیر او را خرید
و آزاد کرد پس از او پرسید که چه نام داری گفت سالم حضرت فرمود که خبر داده است مرا رسول
خدا که پدر تو در عجم ترا میثم نام کرده است گفت راست گفتند خدا و رسول و امیر المؤمنین
بخدا سوگند که پدرم مرا چنین نام کرده حضرت فرمود که سالم را بگذار و همچنان که حضرت رسول
خبر داده ملازم آن باش پس نام خود را میثم کرد و کنیت خود را ابوسالم روزی حضرت امیر با او گفت که ترا
بعد از من خواهند گرفت و بر دار خواهند کشید و حربه بر تو خواهند زد و در روز سیم خون از بینی
و دهان تو روان خواهد شد و ریش تو از آن رنگین خواهد شد پس منتظر آن خضاب باش و ترا
بر در خانه عمرو بن الحریث با نه نفر بر دار خواهند کشید و چوب تو از همه آنها کوتاه‌تر خواهد بود
بیا که بنمایم بتو آن درخت را که ترا بر چوب او خواهند آویخت پس آن درخت را باو نشان داد
و بروایت دیگر هرگاه که در خدمت آن حضرت بیرون میرفت و حضرت بآن درخت میرسید میفرمود
که ای میثم میان تو و این درخت مصاحبتی خواهد بود و بروایت دیگر حضرت باو گفت که ای میثم چگونه
خواهد بود حال تو در وقتی که ولد الزنای بنی امیه ترا طلبد و تکلیف کند که از من بیزاری بجوئی
گفت بخدا سوگند که از تو بیزاری نخواهم جست حضرت فرمود که بخدا سوگند که ترا خواهند کشت و بر دار خواهند
کشید میثم گفت صبر خواهم کرد و اینها در راه خدا کم است حضرت فرمود که ای میثم تو
در آخرت

در آخرت با من خواهی بود در درجه من پس بعد از حضرت امیر المؤمنین میثم پیوسته بر سر آن درخت می‌آمد و نماز
می‌کرد و می‌گفت ... برکت ... درخت که من از برای تو آفریده شده‌ام و تو از برای من نشو و نما
شود تا مسکین من ... هرگاه بعمرو بن حریث می‌رسید می‌گفت من در وقتی همسایه تو خواهم شد رعایت همسایگی من
بکن عمرو گمان می‌کرد که میثم خانه ... خواهد خرید ... خانه او می‌گفت ... خانه
ابن مسعود را خواهی خرید یا خانه ابن حکیم را و نمی‌دانست که مراد او چیست پس در سالی که حضرت
امام حسین از مدینه منوره متوجه مکه شد و از مکه متوجه کربلا شد میثم اراده حج کرد و پیش از آن از دوستان ... گفت
که ... را خبر ... آن خبر را ضبط کن تا وقتی که ... آن ظاهر شود و حقیقت گفتار ... بدانی
و من در این سال به حج می‌روم و بعد از حج ... و ... عبید الله بن زیاد ... مرا
می‌طلبد ... خواهد ... و مرا بر درخت ... خواهند ... و چون مرا ... کرد ... این
... جیب ... که من ... با ... خواهم رسید ... خواهم
گفت که خدا ... محمد و علی بن ابی طالب را از امام حسین ... و در روز ...
... و امام حسن ... گفت که ... و دوست ما است حضرت فرمود
که عبد الله ... از تو بهتر ... و دوست دشمنان ما است و دشمن دوستان ما است
پس ... بر دار خواهد کشید ... روز ... خون از سر او
خیال سیر حسین

خیال سیر حسین ... روان خواهد شد و ریش ... خضاب خواهد شد پس میثم ... سال به حج رفت و به نزد
ام سلمه زوجه حضرت رسول صلعم ... ام سلمه گفت تو کیستی گفت منم میثم ام سلمه گفت بخدا سوگند که من در
شبی شنیدم که حضرت رسالت تو را یاد می‌کرد و سفارش تو را به حضرت امیر المؤمنین می‌کرد پس میثم احوال
حضرت امام حسین را پرسید ام سلمه گفت که ... باغی از باغهای خود رفته است میثم گفت که چون بیاید سلام
مرا به او برسان و بگو ... در این روزها ... ملاقات خواهیم کرد ان شاء الله تعالی پس
ام سلمه بوی خوش طلبید و ... گفت که ریش او را خوشبو کنی چون ریش او را خوشبو کرد
و روغن مالید میثم گفت تو ریش مرا خوشبو کردی و در این روزها در راه محبت شما اهل بیت بخون
خضاب خواهد شد پس ام سلمه گفت که امام حسین تو را بسیار یاد می‌کرد میثم گفت ... در بازار ...
... و من ... و ... مشغول ... که باید ... پس چون ... آمد عبید الله
عباس را دید ... گفت ای پسر عباس ... آنچه خواهی ... آنکه ...
... امیر المؤمنین ... ابن عباس ... و کاغذ طلبید
... تا آنکه میثم گفت که ... خواهد بود ... ابن عباس ...
... بر دار ... ابن عباس ... کاغذ را ... و گفت تو
... کاغذ ... آنچه ... کاغذ ... پس چون از حج ... شد
... شد

کور شد و پیش از آنکه هیچ برود با متوکل کرد و سکینه که زود با لشکر عراق هزار نفر از بنی امیه مرا از دو جلب
کنند و نوا از او مهلت بطلبید و آخر طلب شد او را بشتابانند که به اهل خانه عمرو بن حریث ... در راه کشته شد پس
چون عبید الله بن زیاد علیه اللعنه والعذاب بکوفه آمد ... متوکل را طلبید و احوال مختار را
از او پرسید متوکل گفت هیچ ... گفت به خدا سوگند که اگر او را بیاری تو را بقتل رسانم پس
او مهلتی طلبید و باستقبال مختار رفت ... و در آنجا ماند تا مختار آمد و مختار را گرفته به
نزد آن لعین برد چون داخل مجلس شد حاضران گفتند ابن مقرب ... از وی عبد الله بن
ابی طالب گفتند ... ابن عجیب را این قدر اعتبار ... گفتند ... عبد الله گفت که ...
کار نبود ... ابن زیاد گفت تو ای ابن حریث
دارد که این روش سخن بگوید ...
زیاد گفت ... از علی بن ابی طالب ... گفت ... خدا سوگند که تو را بقتل رسانم
مختار گفت مولای من خبر داده است که تو مرا بقتل خواهی رسانید و بر دار خواهی کشید با سه نفر دیگر بر در خانه
عمرو بن حریث ابن زیاد گفت من مخالفت مولای تو میکنم تا دروغ او ظاهر شود مختار گفت مولای من دروغ
نگفته است و آنچه گفته است از پیغمبر شنیده است و پیغمبر از جبرئیل شنیده است و جبرئیل از خداوند عالمیان
شنیده پس چگونه مخالفت ایشان میتوان کرد و بعد از آن ... گفت و در کار ...
اول کسی را

اول کسی را که در اسلام بر دار کشیدند او بود ... خواهد بود پس امر کرد که مختار را به
زندان بردند و در زندان میثم گفت به مختار که تو از حبس خلاص خواهی شد و خروج خواهی کرد و طلب
خون امام حسین خواهی کرد ... چون مختار را بیرون بردند ... از جانب یزید
رسید و نامه آورد که مختار را رها کن ... میثم را طلبید و امر کرد او را بر دار کشند ...
عمرو بن حریث در آن وقت ... میثم چه بوده ... امر کرد که بر دار
او را جاروب کنند و بوی خوش ... پس او شروع کرد به نقل در فضائل اهل بیت و لعن
بنی امیه و در آنچه واقع خواهد شد از قتل و انقراض بنی امیه چون به ابن زیاد گفتند که این مرد شما را
رسوا کرد آن ملعون امر کرد که دهان او را لجام کنند و بر چوب دار ... گفته اند که چون روز
سیم شد ملعونی آمد حربه در دست داشت و گفت به خدا سوگند که این حربه را بر تو میزنم با آنکه
میدانم ... روزها روزه بودی و شبها بعبادت ... پس حربه بر ... زد ...
... رسید و در آخر روز خون از سوراخهای بینی او روان شد و بر ریش و سینه مبارکش جاری
شد ... روح مقدسش به ریاض جنان پرواز کرد ... کشی از حضرت امام رضا روایت کرده است
که ... رضی الله عنه بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمد و آنحضرت ...
با آن ... حضرت امیر ... گفت ای مولای من ...
خواهند کرد

خواهند کرد حضرت بیدار شد و فرمود که ای میثم ترا خواهند گرفت و دستها و پاها و زبان ترا قطع خواهند کرد
و در جنب خرمائی که در کناسه است گرفته است قطع خواهند کرد و آن را چهار پاره خواهند کرد و بر یک پاره آن
ترا بر دار خواهند کشید و بر یک پاره آن حجر بن عدی را و بر پاره دیگر محمد بن اکثم را و بر پاره چهارم خالد
بن مسعود را پس میثم گفت که این جزا کی در خاطر خطور کند و گفتم الحمد که این خواهد شد یا امیر المؤمنین گفت
آری بحق پروردگار کعبه چنین خبر داده است مرا رسول خدا گفتم یا امیر المؤمنین چه کسی مرا خواهد کشت فرمود
که ولد الزنا ابن ابیه عبیدالله بن زیاد ترا خواهد گرفت و در این عقبه بدین روش بقتل خواهد رسید
پس چون عبیدالله بن زیاد داخل کوفه شد علمش بلند شد بعد از ان درخت خرمائی که حضرت فرموده بود پاره شد
آن ملعون آن را بر دار خود بفال نیک دانست و حکم کرد که آن درخت را ببرند پس نجاری آمد و آن درخت
را خرید بچهار حصه کرد چون میثم آنجا رسید دید که آن درخت را بریده اند گفت
... رسیده شد ... پس صالح پسر خود را گفت ...
... چهار حصه کرده ... گفت ... قطع ...
... کشید ... شد ...
ابن زیاد ... چون سخن گفتند ان لعین را اطلاع ... آمد و در ان حال
... گفت که این را میشناسی ابن زیاد گفت ... گفت این شخص میثم تمار است که خود در ملک
او کذاب است

او کذاب است و مولای او هم کذاب است آن ملعون چون او را شناخت آتش خشم و کینه در سینه پلیدش
مشتعل گردید رو بمیثم کرد و گفت ... میثم گفت ... مولای تو
که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ... پادشاه بحق مؤمنان او بود ابن زیاد گفت که بیزاری
بجوی از علی و بدیهای او را یاد کن و دوستی عثمان را اختیار کن و نیکیهای او را یاد کن والا دستها و پاهای
... ابن زیاد گفت ... میثم گفت ...
و گفتار ... که در خاطر ... مولای من ...
... او در خواب ...
... حضرت فرمود که ترا خواهند گرفت ...
... این را شنید ... شد از خشم و غضب و گفت
... دستها و پاهای ترا خواهم برید و زبان ترا خواهم گذاشت که ... مولای تو ...
پس امر کرد آن لعین که دستها و پاهای آن بزرگوار را بریدند و امر کرد که او را بر دار کشیدند چون او بر دار
... علی بن ابی طالب ...
... و ... علوم و اسرار ...
... روایت ... عمر بن حریث ...
بر ... رسید

پرسیدم که سبب احتیاج سوم چیست گفتند که شیخ [illegible] است که احادیث از [illegible] روایت می‌کند

پس آن علوی برگشت سوار [illegible] و گفت [illegible] کسی [illegible] است که زبان او را قطع کنند [illegible] ساعت دیگر

زبان او [illegible] باشد [illegible] مشهور [illegible]

ده بود و گفت برو و زبان او را قطع کن چون [illegible] آمد و گفت با شیخ [illegible] گفت چه [illegible]

خود را بیرون آورد که امیر [illegible] کرده است که زبان تو را قطع نمایم [illegible] گفت که آن [illegible]

[illegible] دروغ [illegible] زبان [illegible] زبان خود را بیرون آورد [illegible] قطع [illegible]

[illegible]

نوشته بود و شهادت آن [illegible] بود که حضرت امام حسین [illegible] عراق [illegible]

روایت کرده است [illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] پاسبانان [illegible]

تا ایشان [illegible] آب [illegible]

با پاسبانان [illegible] تمت الکتاب بعون الملک الوهاب [illegible]

۱۳۱۰